مجموعه مقالات تاریخی و فرهنگی

(۲)

جواد مفرد کهلان

۱۳۹۵

مطابقت لولوبیها با آریائیان هندی تبار ماقبل تاریخ فلات ایران

در بررسی تاریخ ایران باستان سنت شده است که هر کلمه دارای حرف "ل" را که در خود نام **لولوبی** ها هم دیده میشود کلمه ای غیر آریایی و غیر ایرانی فرض کنند در صورتی این حرف در زبان آریانهای هندی و سکایی استعمال فراوان داشته است و غالب نامهای جغرافیایی ماد کهن با زبان سانسکریت قابل تعیین و تبیین هستند. یعنی می توان تصور کرد پیش از آمدن آریائیان ایرانی که حرف "ل" در زبانشان رایج نبوده است شاخه ای از آریائیان هندی تبار در فلات ایران ساکن بوده اند و از اینجاست که لغات **آریائیان هندی** به میان **کاسیان** و **هوری-میتانیان** رسیده است. با توجه به مترادف شدن نامهای **لولوبی** و **میتانی** و **ماننایی** و **ساگارتی** و **گور-ان** در معنی **غارنشین** تصور من این است که نام رسمی و فراگیر این آریائیان هندی تبار ابتدا **لولوبی** بوده و بعد **ساگارتی** شده و بعد در مقیاس کوچکتر تبدیل به **مُغ** و **گبر** و **گوران** گردیده است. آرياييان كاسی شاخه هندواروپایی مجزایی از لولوبیان (میتانیان، ساگارتیان) بوده اند.

مطابقت قبیلهٔ مُغان با گورانها، ساگارتیان، میتانیان و لولوبیان

۱- ریشه قبیلهٔ مادی **مُغ** را غالباً **مَگ/مَغ** آورده اند و واژهٔ **مَغ** را در اوستا به معنی **مغاک** و **غار** و **سوراخ** گرفته اند.

۲- نام **گورانها** که از سمت ارس تا سمت ایلام پخش هستند در کُردی به صورت **گور- ان** به معنی **منسوبین به غار** می باشند.

۳- نام مردم باستانی **ساگارتی** را که از سمت دریاچه هامون تا آشور پخش بوده اند به معنی **غارنشین** گرفته اند.

٤- نام مردم آریایی **میتانی** میان مردم قفقازی هوریان را میشود به صورت **"مَئِثَ- نی"** می توان به معنی دارندگان مساکن زیر زمینی معنی کرد. حتی نام **مانئا** در هیئت **"مان-نی"** به همین معنی است. در تاریخ ماد تألیف دیاکونوف منطقه **ماننایی** ارومیه، **میتانی-هوری نشین** معرفی شده است.

٥- نام مردم **لولوبی** را میشود زندگی کننده در میان **لول/لوله ها** (سوراخها و غارها) گرفت.

در واقع محل اماکن این مردم که در عهد باستان تحت نام **لولوبی** (از مرزهای اورارتو تا سمت اراضی بابل و عیلام) و **ساگارتی** (زیکرتو در سمت میانه و زاکروتی در سمت کرمانشاه و اربیل) و **میتانی** (در سمت نواحی کُردنشین) و **مُغ** (از درون فارس تا قفقاز) نشان دهنده وسعت و گستردگی جغرافیایی قوم واحد بسیار بزرگی بوده است. یعنی مردم لولوبی بر خلاف تصور غالب ایرانشناسان همانند **کوتیان** (دارندگان توتم سگ) از بومیان غیر آریایی نبوده اند.

معتقدم از پنج قبیلهٔ اتحادیه قبایل مادی باقی مانده در خبر هرودوت یعنی **ستروخاتیان** (نیرومند سخن گویندگان)، **پارتاکانیان** (مردم کنار رودخانه)، **آریزانتیان** (قبیله نجبا= مادها)، **بودین ها** (مردم وابسته به بوته مقدس) و **بوسین ها** (مردم وابسته به توتم بزکوهی) به ترتیب **سورانها** (سور-ری-انها/زازاکها، محکم سخن گویندگان، از اعقاب گومریان)، مردم ناحیه **اصفهان، مردم الیپی** (=نجبا، در بین همدان کرمانشاه)، **لُرها** (منسوبین به درخت نشاط آور) و **کُرمانجها/شکاکها** (خانوار منسوب به توتم بزکوهی، سکاها) بوده اند.

بررسی برخی نامهای فرمانروایان و نواحی و کوهستانها و رودخانه های لولوبی در زبان سانسکریت:

در زبان سانسکریت از نام فرمانروایان لولوبی **ساتونی**: حقیقی و **ایما(ش)کوش**: کشنده راهزن و **تاردونی**: کشورگشا، **پیر مگرون**: پر ثروت، **آمینخا**: خداداده، **ایکی**: فرمانروای دانا، **لاسیرابی** کوتی یا لولوبی به صورت لاسه رو- وی به کُردی: والامقام، **لاپانائیلا** (=لاوا- نائیرا): بُرندهٔ نیرومند، **کیوشبورا**: فرمانروای مسلح معنی می دهند.

از نام شهرها لولوبی **بارا** (به صورت بهارا): انبار، **کاک ری**: برخوردار از باغ یا برخوردار از شمشیر و **زیمری**: زمستانی و **هودون**: محل جمع شدن و **مه سو** (به صورت مج جو): زیبا، **ارزیو**: بی گرد و خاک و سفید، **اوزی**: آرزویی، **کینبا**: محل غله معنی میدهند.

از نام نواحی و کوهستانها نام **نیسیر،** محل به بیرون جاری شدن، **یاکینبا،** محل غله جو، **زرگاری،** کوه زرین یا کوه کمربندی و رودخانه ای، **نیکدی/نیکدیم**: پاک و تمیز، **ایرا**: آب، غذا، زمین، باد، راحتی، **سیماکی**: مرز و سرحد یا محل سردسیری یا **سیماشتو**: محل سرما، **آرزیو**: توده ستونی، یا فید وبی گرد و خاک، **کولار**: کوهستان کناری. **لالار**: کوهستان میانی، **سوانی**: منسوب به سگ، **نیش بی**: باد زننده و بادگیر، **پادیر** (باتیر): جاده.

از رودها **رادنو**: آب و رودخانه، **ادیر**: برکت و افزایش دهنده.

در کردستان بلاگ مطلب نسبتاَ جامعی در بارهٔ نامهای لولوبی آورده شده است که به خاطر آشنایی با آنها مطلب را به عینه نقل می نماییم:

لولوبی ها

در این جهان پر از رمز و راز به درازای تاریخ، تمدن های رشد نموده و شکوفا شدند، یکی از این تمدن های کهن و جنگجویی دوران بسیار دور قومی است به نام «لوللو» یا «لولوبی» که در پاره ای از متون باستانی به آنها برمی خوریم. ما در این مقال کوشیده ایم تا حد امکان گوشه های از تاریخ باستای سرزمین کردستان و گوشه های از تاریخ ناشناخته ای آنها را بیان کنیم.

بین النهرین از طرف مشرق به فلات ایران مشغول است که در نواحی کوهستانی و پرتگاه های غربی آن اقوامی به نام لولوبی ، گوتی و کاسی زندگی میکردند، نام این قوم و سرزمین طی دوره های مختلف بصورت های گوناگونی از این قبیل در میان پاره ای از منابع آمده است، لولوبوم، لولوبیوم، لولویو، لولوبی، لوللو در فاصله قرن ۷۰- ۱۵ قبل از میلاد، یعنی دوران اقتدار بابل کهن تلفظ واژه «لوللوم» رواج بسیاری داشته است. یک قرن قبل از دوران بابل کهن پادشاه مقتدر این قوم «آنوبانی نی» اسم این قوم را بدین شیوه نگاشته بود Lu_Lu_bi(ki)im ، لولوبیوم منگنه زده و کشیده و سفت شده لولوبوم بود و «ئوم» نیز پسوندی است آکدی ، «ki» نیز نشانه و نماد سرزمین بوده که می بایست به دنبال لولوبیوم نوشته می شد نه بدین شیوه.

شالمانصار یکم شاه آشور (۱۲۷٤-۱۲۲٤ ق.م) از این قوم به نام های لولوبی و لوللومی یاد کرده است، یعنی پادشاه معاصر وی «نبوکد نصراول» شاه بابل و معاصر شاهان آشور از این قوم با نام دیرینشان لولوبی سخن به میان رانده است. مرکز حکومت و فرمانروایی این قوم سلیمانیه امروزی در خاک کردستان عراق بوده است. اگرچه حدودشان بدرستی معلوم نیست، اما در لوحه که در زاب یا زهاب و از آنوبانی نی حمکران لوللو و گوتی کشف شده و متعلق به قرن ۲۸ پیش از میلاد است، گفته می شود، قدیمیترین اسنادی که در باب این قوم در دست است یک کتیبه نارام سین که در حدود ۲۵۰۰ قبل از میلاد نوشته شده است. بنابر قول ژان دمرگان فرانسوی پادشاه مقتدر عیلام «شوتروک ناخونته» در حدود ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد این سنگ کهن را که در شهر «سیپار» نزدیک بابل بوده بدست آورده و به نشانه پیروزی خود آن را به پایتخت خویش در شرق منتقل کرده و بروی آن سنگ شرح آن غلبه را به زبان عیلامی افزوده است، کتیبه نارام سین امروز با وجود مشکلاتی که دارد خوانده می شود. نارام سین در این سنگ نبشته شرح لشکرکشی و غلبه خویش را بر قوم لولوبی و طوایف دیگر که در اطراف دجله و دیاله بوده اند بیان می دارند، شند دوم راجع به لولوبی ها نقش معروف آنوبانی نی پادشاه مقتدر آنهاست که در ناحیه زهاب (سرپل زهاب) کرمانشاه واقع است. پادشاه در حضور الهه «ایشتار» که او را بر دشمنان پیروزی بخشیده است ایستاده و پا را برتن دشمنی که بر زمین افتاده نهاده است. طرز لباس و زینت و جامه پادشاه و الهه به خوبی نمایان است. این خدا به دستی نیزه ای گرفته و برآن تکیه کرده است و بدست دیگر طنابی گرفته و میخواهد به لب یکی از اسیران ببندد، اسیران همه برهنه هستند و دستشان را بر پشت بسته اند و آنها را بوسیله حلقه ای که از لب گذرانیده مثل حیوان رام کرده اند، این پادشاه در ستون یک نگاشته است:

«آنوبانی نی پادشاه توانا، پادشاه لولوبی نقش خود و نقش الهه ایشتار را در کوه «باتیر» رسم کرده، آن کس که این نقش و این لوح را محو کند به نفرین و لعنت آنو و آنوتوم و بل و بلیت و رامان و ایشتار و سین و شمس ... گرفتار باد و نسل او بر باد رواد...»

ناحیه «هالمان» که در دوره اسلامی «حلوان» و امروزه زاب یا زه هاو (سرپل زهاب) است، جزو متصرفات لوللوها بوده، بنابر تحقیقاتی که دکتر «سپایزر» انجام داده ممکن است فرمانروایان قرن ۱۸ و ۱۹ پیش از میلاد آشور هم از اقوام لوللوها بوده باشند که به احتمال زیاد شاخه ای از آنها هم در سوریه می زیسته اند، در دوران سارگون حکمران آکد پادشاه لوللو «لاسیرابی» نام داشته، براساس لوحه ای که مربوط به «نارام سین» حاکم آکد است و در بند «گاور» کشف شده است، سپاهیان آکد که به فرماندهی همین پادشاه نارام سین به سرزمین لوللو حمله ور شده و آن را به تصرف درآورده اند. مدت زیادی نگذشت که در زمان پادشاهی همین نارام سین لشکریان گوتی سپاهیان آکد را در هم شکستن و آن حکومت را منقرض کردند و در نتیجه سرزمین لوللوها هم آزاد شده و آن قوم بار دیگر استقلال خویش را بازیافتند. نارام سین در زمان سلطنت خود با اقوام غیر سامی «گوتی» و «لولوبی» که در دامنه های غربی زاگرس مسکن داشتند و برای تصرف «سوبارتو» تا حوالی دیاله پیش آمده بودند، جنگهای نموده که قبلاً بدان اشاراتی داشتیم، در روی تخته سنگی که در نزدیکی «دیاربکر» کشف شده به توسعه امپراتوری به طرف کوههای ارمنستان اشاره شده است ، با آنکه «شارکالی شاه» در برابر آنها ایستادگی کرده است، «آشور ناصیرپال دوم» در فاصله سالهای ۸۸۴-۸۸۰ قبل از میلاد چهار بار به سرزمین لوللو لشکرکشی کرده، در یکی از کتیبه های به جا مانده می گوید: سرزمین لوللو را حاکمی است بابلی به نام «نورآداد». این گفته نشان می دهد که شاید در این زمان ، سرزمین لوللو جزو متصرفات حکومت بابل بوده و در ضمن استقلال داخلی هم داشته است. لشکریان آشور از طریق دربند بازیانی که در آن زمان «بابیت» نامیده می شود وارد سرزمین لوللو شده اند. دربند بازیانی دارایی دیواری بوده که به دور آن کشیده شده بود و پشت آن دیوار قلعه اوزی قرار داشته است. لشکریان آشور که این راه را غیر قابل عبور یافته اند از طرسق کوههای پشت دربند به سرزمین لوللو داخل شده و شهرهای بابیت، دغارا، بارا و کاکری و بیست شهر دیگر را تصرف کرده اند تا بالاخر شهر «زیمری» را که پایتخت لوللوها بوده به چنگ می آورند. حاکم لوللو به نام «آمینخا» به کوهستان های چیا پناه برده و به قول «سرالمستید» آشورشناس، همراه عده ای فرمانده هانش در قلعه «نیسیر» یا «کینبا» یا «پیرمگرون» پناه می گیرند. ولیعهد آشور «شالمانصر» که فرماندهی لشکریان آشور را بعهده داشته به کمینگاه «آمینخا» حمله می برد و شکست خورده باز می گردد. چنین به نظر می رسد که سرانجام سازشی بین دو طرف به عمل می آید ، بعد از شکست «شالمانصر سوم» ۷۷۳-۸۸۳ قبل از میلاد از «سادوریس اول» حاکم «اورارتو» سرزمین لوللو برای مدتی جزو تصرفات شاه اورارتو محسوب شد. در اوسط قرن هشتم پیش از میلاد سرزمین زاموا بدست «آپلیا» حاکم شورشی آشور افتاد و در اواخر از طرف حکومت آشور، به نام لوللوم نامیده شد. سرزمین لوللوم در اواخر حکومت آشوریان دچار جنگ و جدال داخلی ناشی از شورشی های پادشاهان آشور شد و این وضع تا زمان پیدایش دولت ماد و زوال آشور ادامه داشت و بعد به تصرف دولت ماد درآمد و سومین پادشاه سلسله ماد «هوه خشتره» در دومین لشکرکشیش به نینوا پایتخت آشور از سرزمین لوللوم عبور کرد.

رشید یاسمی در کتاب کرد و پیوستگی نژادی می نویسد: لولوبی ها مالک دشت زهاب و شهر زور و سلیمانیه بودند.

دسته های این عشیره به سهولت می توانستند راههای کاروانی بابل را قطع کنند، راهی که امروز از کفری و کرکوکو آلتون کوپری می گذرد در تصرف آنان بوده است. به ظاهر چنین به نظر میرسد که قوم لوللو تمدنی مناسب داشته و بعد از ایجاد ارتباد با آکد از پیشرفت بیشتری برخوردار بوده است. در نوشتن خط اکد را قبول کرده و صنعتگرانی چیره دست بوده اند ، چنانکه «آشور ناصیرپال» صنعتگرانی از لوللو را به شهرهای آشور جهت رونق و ترقی کوچ داده و به شواهد آثار باقیمانده آشور لوللوها شهرهای زیادی داشته اند که دلیل رفاه و مدنیت این قوم بوده است. در روایات سلف نام یک پادشاه لوللوم مقدم برعهد «سارگین» مذکور است که اسم او «ایماکوش» بوده است، از پادشاهان این قوم میتوان به «ساتونی»، «لاپانائیلا» و از همه مشهورتر «آنوبانی نی» اشاره نمود. قبلا! نظر به این بود که این پادشاه در دوره آکد حکومت داشته ولی تازه ترین نظریه در این باره آن است که بعد از نارام سین و قبل از «گونگنوم» (لارسا ۱۹۳۲-۱۹۰۶ ق.م) در قید حیات بوده و فرمانروایی نموده است، در ازمنه بعد آنوبانی نی را از پادشاهان گوتی دانسته، او را شهریار شهر «گوته» شمرده اند، در افسانه های بابلی حاکی وحشت و دهشت مردم بابل از حمله طایفه گوتی است آنوبانی نی را بصورت جانوری عجیب رسم کرده اند. در نزدیکی این نقش ستون پیروزی تاردونی است، تاردونی پسر «ایکی» که کتیبه ای به زبان و خط آکدی دارد از خدایان بابل «شمس» و «اداد» یاری می طلبد. این تاردونی هم در این زمان میزیسته و ظاهراً از پادشاهان لولوبی باید شمرده شود. کوهستان های معروف «نیسیر»، «یاکینبا» یا کوه «زرگاری»، نیکدیم، نیکدی، ایرا، سیماکی، آرزو، کولار، لالار، سوانی، نیشپی یا کوه اورامان در این سرزمین قرار

داشته و رودخانه های «رادنو» و «آدیر» هم در آنجا جریان داشته اند. همچنین از شهرهای مشهورشان می توان «بابیت»، «داغارا»، «بارا»، «کاکری»، «زیمری»، «هودون»، «مه سو» ، «آرزیو» و قلعه «اوزی»، «کینبا» اشاره داشت. مرز لوللوم از طرف جنوب به منطقه زهاب می رسیده و منطقه «هورین شیخان» گستردگی سرزمینشان بوده است ، مرزهای شرقیشان به «پنجوین» میرسید و اگر به طرف داخل تر پیش برویم در میابیم که مناطق «رانیه» و «قلعه دزه» بی هیچ شائبه ای جزو سرزمین لوللو بوده اند و میتوان به مرزهایشان در پشت زنجیره کوههای قندیل پایان داد.

منابع: ۱- کرد و کردستان پرفسور زکی، محمدامین. ۲- تاریخ قدیم شرق نزدیک؛ مستر هول. ۳- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی؛ یاسمی، رشید. ٤- گزارشهای باستانشناسی هیئت فرانسوی. ٥- تاریخ قوم لوللو، فاضل قره داغی (منبع کردستان بلاگ)

مطالب کوتاه و متفرقه (۱)

مطابقت متسیش با مادآباد (عماد آباد مرودشت)

به نظر می رسد **ماد آباد** (آبادی نجبا، **آمادباد/عماد آباد**) که استخری آن را نقل کرده است همان **متسیش** (مات-شی-ش= آبادی اشراف) در متن عیلامی کتیبه های هخامنشی بوده باشد که نامش در پارسی هخامنشی به عنوان بازار برده فروشان «**اوِوادئیچِیَه/ هوادایتشیه**» یعنی **محل نجبا** آمده است.

اینجا یک محل استثائی برای فروش برده به روش بابلی بوده و برده داران بابلی در آنجا فعال بوده اند. در بین النهرین عهد هخامنشی هم روابط برده داری بر قرار بوده است. ولی در ایران روابط برده داری تبدیل به ارباب و نوکر خانگی میشده است. چون فشار زیاد به نوکر و کنیز خانگی باعث فراری شدن ایشان به مناطق دور میشده است. لذا برای فراری نشدن ایشان لزوم به دادن یک نیمه آزادی و معاش میگردیده است و این همان است روابط ارباب و نوکری در اقتصاد فئودالی ایران بوده است.

معنی نام روستاهای مُجن بسطام و رود معجن تربت حیدریه

نظر به واژه های اوستایی و پارسی **مو** (آمو) و **مَو** (حرکت) و واژهٔ **مَهی** سانسکریت به معنی **جریان رودخانه** معلوم میگردد که این نامها به معنی **محل دارای آب روان و جاری** بوده اند. به نظر می رسد کلمه **مویه** به معنی اشک ریختن نیز از این ریشه بوده باشد. این نامها را می توان به معنی **محل درخت مو (تاک)** نیز گرفت.

دو سند متفاوت در باب کاسی بودن لکها

واژه **لک** در هندی به معنی ده هزار است. از آن جایی که **بیوراسپ** یعنی دارنده ده هزار اسب لقب اژی دهاک اوستا است که در غرب ایران در کرند و بابل حکومت نموده است لذا وی با آگوم کاک رمه (در هیئت اژی-اوم کاک رمه, یعنی اژدهای دارنده شمشیر خونین) پادشاه بزرگ کاسی قابل قیاس است؛ بنابراین واژه لک با بیوراسب قابل تطبیق خواهد بود. اگر **لک** (لاک) را مطابق کتاب تحفة الاحباب واژه ای فارسی- عربی به معنی کاسه بدانیم در این صورت آن مترادف ظاهری واژه **کاسی** (در معنی قوم منسوب به کاسه) خواهد بود. نام ایزد و الهه کاسیان یعنی کاشّو و کاسیتو هم که در اساس به معنی ایزد و الهه **شراب مستی آور بوته تاک** هستند با **جام** و **کاسه** مرتبط می نمایند.

معنی نام هند و هپت هیندو

Leila Golpayegani

درود استاد مفرد گرامی.
آیا واژه **سند** (رود سند) با خود **واژه هند** ارتباطی دارد؟ آیا این کلمه ریشه یابی شده است؟ با سپاس

Javad Mofrad

در ویکیپدیای انگلیسی برای واژه سند وجه اشتقاق **سیم-دهو** جریان کلی (شط) را مطرح کرده اند. در میان لغات سانسکریت خود واژهٔ **سندهو** نیز به معنی "به [محل] هم پیوستن[آبها]" به عبارت دیگر شّط گرفته شده است. غالباً هندو و هند را علی القاعده صورت ایرانی **سندهو** (شط) گرفته اند و **ایندیا** و **ایندوس** اروپایی ها برگرفته از همین صورت ایرانی آن می دانند. چون یونانیها نام **رود سند** را رود **ایندوس** آورده اند. در فرگرد اول وندیداد نام **هند** به صورت **هپت هندو** ذکر شده است تصور میکنند که صفت **هفت آن** (پنج آب+ دو رود دیگر؟) اشاره به نام **هفت شّط سند؟** دارد. در درستی این ریشه ایرانی نام هند و این برداشت اخیر صورت ایرانی نام رودخانه سند بودن نام هند به جرئت می توان تردید کرد چه **ایندهه** در سانسکریت به معنی **درخشان و نورانی** است و فرگرد اول وندیداد سرزمین **هپت هیندو** را **بسیار گرم و آفتاب تابان** معرفی می نماید و به ظاهر **هپت هیندو** می تواند نه اشاره به نام هفت شط غیر مصطلح نام رود سند بلکه اشاره به **نُه اقلیم گرم** مصطلح هندوان با اقلیم میانی **آگنی** (آتش) بوده باشد که به قول حمدالله مستوفی این نُه اقلیم عبارت بوده اند از: مدویش، اوتر، دکشن، بورب، بسجم، آگنی، ایشن، بایب، نیرت. با اندکی دقت معلوم میشود که حتی در اساس نُه اقلیم هندوستان هم نیست، چون بسیار جالب است که خود نام اوستایی **هپت هیندو** به صورت **هاپیتَ- هی-اندهه** در سانسکریت معنی **دارای درخشندگی بسیار آسیب رساننده** را میدهد. از این جا معلوم

میشود آریائیان، رنگ تیره هندوان بومی را از **آسیب دیدگی از روشنایی و گرمای زیاد هندوستان** می دانسته اند که فرگرد اول وندیداد این گرمای شدید را آفت بزرگ اهریمنی هندوستان (هپت هیندو) شمرده است. **هاپیتَ** (آسیب زننده) در زبان سانسکریت به صور **هِیپت** و **هِیفتِ** در زبانهای ژرمن به معنی **خشونت آمیز** و **دشمنی کننده**، زنده است.

مطابقت شهر دربیکه باستانی جنوب شرقی دریای مازندران با زادراکرت/سترو آباد (استر آباد)

در نوشته های آریان راجع به لشکری کشی اسکندر به ایران در سمت گرگان از شهری به نام **زادراکرت** (زَو-دَرَ-کرت= بسیار استوار ساخته) اسم برده شده است که با شهر **استرآباد** و گاهی با شهر **ساری** مطابقت داده شده است. بر پایه مطابقت **زادراکرت/ ستروکرت** با **استر آباد**، نام شهر **دربیکه** (در معنی شهر نیرومند) نه مأخوذ از نام **قوم دربیک** (دری) بلکه ترجمه ای از همین نامهای **زادراکرت** و **ستروکرت** (نیرومند ساخته) و **ستروآباد** آن بوده است. مکان شهر **دربیکه** مطابق جغرافیای بطلمیوس به روایت موسی خورنی در قسمت سفلای رود **سرارور** (سری-رو-روَ= رود پر پیچ و خم/ رود گرگان) ذکر شده است.

معنی روستاهای یِنگجه نام ایران

حدود ٤٠ روستا در ایران نام **ینگجه** را دارند که بیشترشان در **آذربایجان** قرار دارند. با توجه به **پِلینکای** آذری (بر گرفته از **یایینگه**= گردنده اوستایی) و **یانیکه** سانسکریت به معنی **گاری** به نظر می رسد، نام این روستاها به معنی **محل گاری** بوده باشند. ولی اکنون بدین نظر می رسم که با مقایسه نام **ینگجه/ینگیجه** با **سرگیزه** (سر- گِرِذه= سر غار یا سر شکاف دره) می توان آن را به هیئت اوستایی **یَئون- گِرِذه** (محل غار) باز سازی کرد. ینگجهٔ عجبشیر دارای یکی از غارهای باستانی عهد اورارتویی است.

در تبدیل **یایینگه** اوستایی به یلینکای آذری گفتنی است: مطابق لغت نامه دهخدا «ی» گاهی به «ل» تبدیل شود:

نای = نال.
بنیاد = بنلاد:
لاد را بر اساس محکم نه
که نگهدار لاد بنلاد است. فرالاوی (از فرهنگ اسدی).

ریشهٔ واژهٔ فارسی آزگار

Amin Keykhaپارسی را پاس بداریم

آزگار / کامل

Javad Mofrad

آزگار می تواند در اساس **آئیثی گار** باشد یعنی تا پایان و سرانجام عمل کننده. آئیثی اوستایی یعنی پایان و سرانجام و پسوند گار/گر علامت افاده فاعلیت. مثال تبدیل "ث" به "ز" گروثمان:گُرزمان (ملکوت).

ریشه واژه فارسی سنگر

به نظر میرسد سنگر در واقع سنگ- گر بوده باشد یعنی سنگ پاسبانی. چه استاد پورداود در صفحه ١٠ یادداشتها گاتها، گر را به معنی پاسبانی کردن گرفته است. ولی احتمال برداشت معنی سنگ-اَر یا سنگ گر (هر دو به معنی سنگ جنگ و مقابله) هم از آن وجود داشته است. سنگُر [سَ گُ] به معنی سیخول (خارپشت تیرانداز) می تواند مرکب از سانَ اوستایی (بُرنده و تباه کننده) و کور (گُر) اوستایی= پشتیبانی و پناه بری بوده باشد؛ در مجموع یعنی موجود محافظت کننده خود با خار (تیر و نیزه).

نام و نشان ایزد رعد و باران کاسیان، بوریاش (هودها)

Yadollah Rezvani

این مهر هم جالب است:

Kassite regin of Burnaburiash II, inskription of Kidin-Marduk ۱۳۵۹-۱۳۳۳BC



Javad Mofrad

احتمال دارد بورنابوریاش نام و نشان خود را در مُهر خود با خدای موجود در نام خویش یعنی خدای باران و رعد کاسیان که همانا بوریاش (هودها) است، ربط داده است. نماد خدای رعد وباران و جنگ هندواریانیان باستان یعنی بهرام/ایندره نیز بزکوهی و وارغن (شاهین) است.

خود نام بورنا بوریاش در سانسکریت به صورت پورنابوریاش به معنی فراهم کننده خشنودی بوریاش خدا را می دهد.
مطابق تاریخ ماد دیاکونوف در نزد کاسیان "بورنا (م) مِشهو" (موجب خشنودی خدای بزرگ) به معنی شاه بکار می رفته است.

مطالب کوتاه و متفرقه (۲)

ریشهٔ واژهٔ لَواش

لغت شناسان ارمنی واژه **لَواش** را با استناد به برخی زبانهای اروپایی در زبان خود به معنی "(نان) **پهن و تنک**" معنی کرده اند. ولی با توجه به واژه های اوستایی **رَئو** (=لَو، سبک) و **لاگهو** سانسکریت (سبکی و لاغری) و همچنین **اَش** اوستایی یعنی دانهٔ خرد شده و آرد و **اَش** سانسکریت (خوردن) در مجموع یعنی نان، معلوم میشود که **لَواش** در اصل از گروه زبانهای هندوایرانی به همان معنی **نان تنک و سبک** گرفته شده است.

معنی نام شهرک مصیری (خفر قدیمی) در استان فارس

اگر این دو نام را به هیئت **مَئِثَ-اَئیری** (محل پاک و شکوهمند) و **خوَر** (شکوه و پاکیزگی و رسایی) بازسازی کنیم، این دو نام این شهر با هم مترادف میگردند و همین امر مطابقت معانی دلیلی بر صحت این وجه اشتقاقهای آنها می باشد.

با توضیح فریدون خسروی گرامی در باب چشمه **خفرک** مصیری، معلوم میشود نام چشمه خفرک مصیری در این باب بسیار جالب است؛ چون خفرک می تواند تلخیص **خوَر- کا** باشد یعنی چشمه شهر خفر/خوَر یا چشمه پاک و با شکوه. جزء **ایری/ایرَ** در نام **مصیری** در سانسکریت و اوستایی به معنی **چشمه دارای آب روان** هم هست، لذا معلوم میشود جزء **مس** (مص) در نام **مصیری** هم به معنی **بزرگ و با شکوه** بوده است. یعنی نامهای **خفرک** و **مصیری** در اساس به معنی **محل منسوب به چشمه بزرگ و با شکوه** بوده اند.

معنی کلمات برده و برده زر، برده رش، برده رشه، برده سره، برده سور

کلمه **برده** از **وَرتَک** پهلوی و این هم از واژه های اوستایی **وَرِت** (خواسته، دارایی، مال)، **بِرِث** (دارایی) و **بِرِتی** (یک چیز پیش کشی) گرفته شده است. بر این پایه نام روستاهای **برده زر، برده رش/برده رشه، برده سره** و **رودخانه برده سور** به ترتیب به معنی **دارای زردی، دارای سیاهی، دارای خالصی** و **دارای سرخی** خواهند بود.

ولی ماجد کردستانی گرامی به درستی برده همان **برد= سنگ** میگیرد لذا این اسامی به ترتیب **منسوب به سنگ زرد، منسوب به سنگ سیاه، منسوب به سنگ زیبا** و **منسوب به سنگ سرخ** معنی خواهند داد. بَر وَ تی سانسکر یت به معنی سنگ و صخره و پُری که حاوی ریشه برد است، صرفا اشاره به سنگ صخره پُر دارد. parvati f. पर्वतिपर्वति :
rock पर्वति parvati f. stone पर्वति { पर्व् } parvati { parv } verb fill.

احتمال دارد **برد** با این کلمات سانسکریت vRtra .m. stone و vRddha. adj. cut و **بریدن** فارسی مربوط باشد و از زمانی باقی مانده بوده است که سنگهای خارا برای بریدن استفاده می شده است. **کر** کُردی به معنی **سنگ** را هم میشود از ریشه **کَرَ** هم در اوستایی به معنی بریدن گرفت.

معنی نام شهرک شیشوان عجبشیر

در این باب گفته شده: "شیشوان به معنی نی زار می باشد گویا در زبان ارمنی قدیم به نی زار– شیشوان یا شوشوان می گفته اند که با توجه به وضع زمین های قریه در سابق و پیش از تغییر مسیر قوری چای اسم با مسمایی بوده است". ولی خود واژه اَرمنی مفروض برگرفته از زبانهای ایرانی و به معنی محل دارای **ترکهٔ درخت تاک** (انگور) است. چون مطابق لغت نامه دهخدا: **شیش**. (اِ) شوش. شوشه. شاخ تر و باریک درخت. ترکه. شوش [ش َ/شُو] (اِ) شاخهای درخت انگور و به عربی قضبان. (برهان) (رشیدی). شاخهای درخت انگور. (انجمن آرا) (آنندراج): قضبان؛ شوش. (السامی فی الاسامی). شاخه. ترکه. شاخ تر باریک. شوشه. شیش. ۞ || شمش. خفچه. شوشه. سوفچه: شوش زر. شوش سیم. (یادداشت مرحوم دهخدا):

یکی سبز خفتان به زر بافته

بر او شوشها بر گهر تافته. فردوسی

معنی محتمل نامهای ارمائیل و کرمائیل و دورمائیل

اگر این نامها را ترکیبی از **ار** (نجیب)، **کُر** (سنگی) و **دور** (درو= منسوب به درخت) بگیریم و **مائیل** را صورتی از کلمه **مالی** سانسکریت به معنی دارایی بگیریم. این نامها به معنی **سرور آریائیها**، سرور **مردم خانه سنگی** و **سرور مردم منسوب به درخت** به ترتیب اشاره به **آریزانتیان** (الی بیان سمت نهاوند)، **ساگارتیان** (سنگ کن و غار سنگی نشین= گورانها)، **کاسی ها** (لُرها= منسوبین به درخت) خواهند بود. خود نام **کُرد** به معنی مردم منسوب به **بزکوهی** مطابق با مادهای **بوسین** (مردم منسوب به بزکوهی، سکائیان ماد) خواهند بود.

در باره **کلمهٔ مالی** (دارایی) در سانسکریت گفتنی است، کلمه **مال** در قرآن نیامده و در فرهنگ لغات اکدی هم دیده نمیشود، لذا جزء **مالی، مائیل** به معنی دارایی و مالک و صاحب از زبانهای هندوایرانی به عربی رفته است. کلمات سامی مشابه در این باب مَلِک و مِلک هستند.

ارتباط خدای کوتوله مصری بِس با حاجی فیروز

جناب یدالله رضوانی ضمن بحث در باره ردپای خدای شادی کوتوله مصری بِس در ایران باستان تصویر مجسمه سیاهرنگی از وی را آورد که یاد آور حاجی فیروز ایرانی است. جالب است که در اوستا قهرمان جهان زیرینی (کشته شده) به نام اورواخشیه (شادیبخش) از خاندان سام (سیاه) ذکر شده است.



Javad Mofradجالب است که نام بِس به عبری، در حالت فاعلی به معنی خوار و تحقیر کننده معادل پیروز (فیروز) در نام حاجی فیروز است.

Yadollah Rezvaniنام بس مصری است و کنیه اش "آها" به معنی جنگجو و شکارچی است. چون میتوانسته با دست خالی با خرس و مار و دیگر درندگان بجنگد. برای همین هم معمولا یک مار در دستش دیده میشود.

Javad Mofradنام بس مصری گویا در اصل نوبیایی و به معنی گربه است ولی آن در قبطی به معنی محافظت کننده و در عبری و اکدی معنی خوار کننده می داده است و ایرانیها می توانستند سنت وی را از همین همسایگان سامی خود گرفته باشند. معنی کنیه "آها" ی بِس یعنی جنگجو هم در همین راستا است.

لذا عنوان حاجی وی باید همین منشأ را داشته باشد. مثلاً **هَچ-ی پیروز** اوستایی-پهلوی که به معنی پیرو و دنباله رو پیروزی است یا **هو- جی پیروز** (فراهم کننده شادی پیروزی) است.

مطابقت میرنوروزی با حاجی فیروز

Mehrdad Malekzadeh

عمو نوروز با حاجی فیروز فرق داره؟ نداره؟ کدوم اصیل تره؟

ابوریحان بیرونی متفکر و محقق قرون چهار و پنج هجری « در این ایام از مردی کوسه یاد می کند که با جامه و آرایشی شگفت انگیز و خنده آور در نخستین روز بهار مردم را سرگرم می کرد و چیزی می گفت.» (دکتر محمود روح الامینی : مقاله نوروز باستان در گذر تاریخ ، ضمیمه اطلاعات شماره ۲۱۳۰۱ اسفند ۱۳۷۶). این گفته در مورد میر نوروزی یا کوسه، وی را با حاجی فیروز ربط میدهد. احتمالاً عنوان حاجی متعلق حاجی فیروز با واژهٔ اوستایی هوجیتی (هوجی-) یعنی زندگی همراه با شادی و پیروزی پیوند دارد.

ریشهٔ واژه پارو و پاروزن

در اوستا در رابطه با **فریدون** از **پائوروَ** کشتیران نامبرده شده است که با توجه به واژهٔ های سانسکریتی **پلَوَ** به معنی **قایق** و **پرَوَ** به معنی بال و پر زدن و اهتزاز و حرکت نامنظم و بر هم زدن (پارو زدن در قایقرانی و غیره) باید ریشه کلمه پاروزن و پارو بوده باشد. لذا اسطوره پائوروَ به عنوان کشتیران پرواز کننده از معانی لفظی نام وی برخاسته است.

قبایل ماد شامل کدام گروههای قومی بوده اند؟

بودین: یعنی مردم مربوط به بوته در نام **لُر** (اعقاب کاسیان) زنده مانده است.
بوسین: یعنی دارندگان توتم بزکوهی همان **کردوخیان** هستند که گروهی از **سکائیان کیمری** بوده اند و در اوستا نامشان به صورت خاندان **فریان** یعنی دوست ایرانیان ذکر شده است. کلمه **سکا** و **کردوخ** (=گَرد) و **کُرمانج** هر سه به معنی دارندگان توتم بزکوهی هستند. به سبب اسکان آنها در قسمت علیای رود دجله کتب پهلوی و اوستا دجله را رود ارنگ یا رنگها یعنی رود **بزکوهی** [یا رود سیلابی] گفته اند.
مغ ها: این نام مطابق با نام **لولوبیان** است به معنی مردم غارنشین مردم آذربایجان و حوالی جنوبی و جنوب شرقی آن منظور هستند که نام شان در نام **گورانهای** باختران و آذربایجان (در مفهوم غارنشین) زنده است. در ویکیپدیای جمهوری آذربایجان واژه خدا در زبان لولوبی، کیور آمده است که به نظر میرسد با واژهٔ اوستایی و سانسکریتی گَئیریه/کارو (کردگار، آفریدگار) مربوط بوده باشد. واژهٔ **کیور/خیور** در نام **ملکیور/ملخیور** (سازنده شراب مقدس) یکی از سه مؤبد اساطیری مسیحیان که به دیدار عیسی مسیح نوزاد شتافته بودند، هم به معنی **سازنده و آفریننده** دیده میشود.

آریزانتیان: یعنی نجبای حکومتی ماد شامل مردم نواحی ماد مرکزی مطابق مردم الیبی (=نجبا، مادها) در سمت بین ری و کرمانشاهان بوداند.
ستروخاتیان: یعنی محکم سخنگویان یادآور کردان **سورانی** (سور-ری-ان ها= محکم سخنگویان کیمری) بوده اند. ریشه نام **کیمری/گیمری** به صورت گوم در سانسکریت به معنی همهمه کردن مانند زنبوران عسل معنی میدهد و **گوم- ری** در سانسکریت-کُردی و اوستایی: به معنی **بلند همهمه کنندگان**. این معنی در نام **زازاک (دیملی)** و **سوران (سور-ری-ان)** زنده است. ارمیای نبی در باب ششم کتاب خود در تورات از عبارت "به آواز خود مثل دریا طغیان خواهند کرد" در باره **کیمریان/ سکائیان کیمری** استفاده می کند. نام پرنده معروف به **قمری** نیز باید به سبب **همهمه** وی بوده باشد.

پارتاکانیان: یعنی مردم کنار رودخانه همان مردم کنار رودخانه زاینده رود اصفهان منظور می باشند.

منشأ داستان منیژه و بیژن

موسی خورنی دو نام زنانه **تیگرانوهی** (درنده ماده) و **زاروحی/زاروهی** (ویرانگر و آسیب زن) را در رابطه با نام **تیگران** (ببر، بُرنده، درنده) فرمانروای **ارمنستان** در عهد **آژدهاک** (آستیاک) می آورد که در واقع نواده بزرگ دختری **آستیاگ** و پسر **سپیتمه** (داماد و ولیعهد آستیاگ) بوده است. از آن جایی که این **تیگران** مطابق همان **مگابرن ویشتاسپ**

(ببر) یا همان **کتایه** (بُرنده) برادرخوانده/پسرخوانده **کوروش** است، لذا اولاً معلوم میگردد که داستان عاشقانه شاهنامه ای **گشتاسپ (ویشتاسپ)** و **کتایون** دختر قیصر روم مربوط به همین **تیگران** و همسرش **زاروحی** است. ثانیاً نام **زاروحی** در ترکیب ایرانی و سامی آن یعنی زا- روحی می توانست به معنی **زاده روح** گرفته شود که این تقریبا همان معنی نام اوستایی و سانسکریتی **منیژه** یعنی **زاده خیال** است. لذا خود نام **ویوَن/ بیژن** (درنده و کشنده دشمن= بهرام) نیز مطابق همان نام **تیگران** (مگابرن ویشتاسپ) است.

به نظر میرسد داستان نبرد **بیژن** با **گرازان** اشاره به موضوع به تصرف در آوردن تیگران، **گرجستان** (ورژن) یا حتی گرگان (سرزمین فرمانروایی او در عهد کوروش) بوده باشد. احتمال دارد ملکه **زاروحی** اهل گرجستان بوده است چه موسی خورنی تیگران را فرمانروای **گرجستان** و **اران** (=آگوانک) نیز دانسته است.

ریشه واژهٔ اوروَن (رُوان پهلوی، روان)

کلمهٔ **اَئوروَ** در سانسکریت به معنی **آتش زیر دریایی** و نیز به معنی **از زمین** (از جسم و تن) است و واژهٔ **ئونَ** اوستایی به معنی **خالی شده** و **خارج شده** است. بنابراین **اوروَن** (روان) به معنی روح از تن خارج شده است.

دعای جشن خمسه مسترقه

Far Shokuhi

امروزه در نوروز نیایش عربی یا مقلب القلوب و الابصار و ... خوانده می شود. در گذشته در نوروز ایرانیان چه نیایشی می کردند؟

Javad Mofrad

جشن «پنجه» یا «خمسه مسترقه» که بصورت های «پنجه دزدیده»، «پنجک»، «بهیزک» (Vihezak) یا «وهیجک» (Vahijak) و«اندرگاه» نیزآمده است. یکی از آداب و سنن شهروندان ایران باستان بوده است که در پنج روز اضافی آخر سال خورشیدی که بنام «روزهای گات ها» یا «گاثاها» نیز معروفیت دارند، به عنوان یک جشن ملی برگزار می شده است. روزهای «گات ها» یا «گاثاها» عبارت بوده اند از: ۱- اهنود روز (Ahnavad) ۲ -اشتود روز (Ushtavad) ۳ -سپنتمد روز (Spantamad) ۴ -وهوخشتره روز (Vahukshatrah) ۵ -وهیشتواشته روز (Vahishtuishta).

معنی نام سه مغی که گویا پیشاپیش به دیدار مسیح نوزاد شتافته بودند

۱ -مِلخیور: این نام را می توان به معنی دارنده شراب هومِ "انگور" (مُل، مِلاخ) یا سازنده شراب مقدس معنی کرد.
۲ -گسپار (جسپار): در لغت اوستایی به صورت گاث- پرَ به معنی دارندهٔ سرودهای شفاهی فراوان است.
۳ -بالتسار: این نام را می توان علی القاعده در سانسکریت و زبانهای ایرانی به صورت پارثه سار باز سازی و به معنی سرور ستارگان سنبله یعنی منجم گرفت.
دوباره که بررسی می کنم، ملخیور (ملکی-ور) به معنی دارای شراب مقدس انگور یا مل-کیور (سازنده شراب مقدس) و گاث-پَئیری به معنی دارای سرودهای برتر و بل-تاس-ار به معنی دارای تاسهای نجومی فراوان می بینم. قبلاً اینان را برگرفته از نام رعایای گندوفارس ماهیخواران، کاسپاتیریان و پرتو [سار] ها به حساب می آوردم. مسیحیان گندوفارس را نخستین فرمانروای پذیرنده مسیحیت می انگاشته اند.
معانی سامی ملخیور، گسپار و بالتسار را در زبانهای سامی به ترتیب شاه شهر، سرور گنج و خدا شاهی داده است، آورده اند.

نام و نشان کوروش در روایات ملی ایران

نام **کوروش** (مانند سیلاب) مرکب از **کور** بلوچی یعنی رود کوهستانی و پسوند شباهت **وَش** فارسی یا **کور** بلوچی بعلاوه **لوش** کُردی (=روش) به معنی **سیلابی** است. نام یکی از پادشاهان عیلامی کیدین هوتران پسر **کورلوش** بوده است. از سوی دیگر **کوروش** تاریخی همان است که در اوستا تحت نام **ثراتئونَ** (ثری-تَو-اون= نهر نیرومند) و روایات حماسی و اساطیری ایران جایی تحت نام **فریدون/فریتون** (فریَ-توَ-اون= جاری شونده توانا) و جای دیگر با شخصیتی متمایز به نام **لهراسپ** (سیلاب تند و بر افکننده) به عنوان جانشین **کیخسرو** (کیاخسار، هوخشتره) ظاهر شده است. هیئت **آگردات** نام کوروش در نزد استرابون را نیز به صورت **آ-ئوغرَ-داتَ** A-oghra-data می توان به معنی مرد سیلاب تند و سریع گرفت. پس در واقع نام مقبره کوروش به صورت **مادر سلیمان** (در واقع **مزار سیلاو مان**= مزار مرد سیلاب مانند) درست برجای مانده است. در اینجا مطابق لغت نامه دهخدا سیل فارسی صورتی از کلمه **سیر** (پر و فراوان) است. همین جزء در نام **سیر دریا** نیز به کار رفته است. در اوستا اسطوره **پائوروَ** (پاروزن، از ریشه پرَوَ سانسکریت یعنی قایقرانی کردن یا پئورو- آوَ، پر آب و سیلابی) که در پیوند با **ثراتئونه** (=کوروش) است در اساس شرح استعاری **نبرد سه ساله کوروش** (فریدون) با **ایشتی ویکو/آستیاگ** (اژدهاک، ضحاک) است. در جلد اول یشتها، گزارش استاد پورداود در این باره می خوانیم:

"از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که به همه جا گسترده و درمان بخشنده... او را کشتی ران پائوروَ ستایش نمود، وقتی که یل پیروزمند فریدون وی را در هوا به صورت یک کرکس به پرواز نمودن واداشت. از این جهت او سه روز و سه شب پی در پی برای خانه خویش در پرواز بود نمی توانست که (در آن) فرود آید. در انجام سومین شب او به سپیده دم رسید. در گاه بامداد روشن و توانا به اردویسور ناهید ندا در داد: ای اردویسور ناهید رود به یاری من به شتاب مرا اینک پناه ده. اگر من زنده به زمین اهورا آفریده و به خانه خویش رسم. هر آینه من از برای تو در کنار آب رنگها. هزار زَور از روی دستور تهیه شده و تصفیه گردیده آمیخته به هوم، آمیخته به شیر نیاز خواهم آورد. آن گاه اردویسور ناهید به صورت دختر زیبایی بسیار برومند خوش اندام، کمربند در میان بستهٔ راست بالا، آزاده نژاد و شریف، از قوزک پا به پایین کفشهای درخشان پوشیده با بندهای زرهای زرین (آنها را) محکم بسته، روان شد. او بازوانش را محکم بگرفت، چست و چالاک، طولی نکشید که او را در یک تاخت تند سالم بدون ناخوشی و بی صدمه همانطوری که در پیش بود به زمین اهورا آفریده، به خان و مانش رساند."

یک شبانه روز در اینجا نشانه یک سال است. مورد مشابه روایت کتسیاس است هر بار دست بردن کوروش به گرفتن خورشید یک دهه به شمار آورده است: دینون به نقل از کتزیاس می‌نویسد که "کوروش در زمانی که محافظ شاه ماد بوده‌است در خواب دید که سه بار در حال دست بردن در خورشید است". این خواب را برای وی چنین تعبیر کردند که سی سال فرمانروایی خواهد کرد. عنصر **کرکس** در این اسطوره اشاره به قداست مقام **پائوروَ** (کوروش سوم) دارد چه نوع کرکس ریشدار و استخوان خوار همان همای سعادت ایرانیان است که توسط ثراتئون دوم/**کوروش دوم** (توس چشمه نیرومند از خاندان نوذر= فرمانروایان نو/هخامنشی) به پرواز در آمده است. دو **کرکس** مقدس که در پیش داریوش (عقاب مانند) و همراهانش توسط هفت جفت عقاب فراری و زخمی میگردند اشاره به مقام قدسی برادر خواندگان **بردیه** (وهیزداته بردیه حاکم فارس و نیمه شرقی امپراطوری هخامنشی و **گائوماته بردیه** مغ حاکم بلخ و نائب السلطنه کمبوجیه) که بعد از شنیدن خبر شایعه مرگ کمبوجیه در مصر حکومت خویش در **پئیشیا اوادا** (نقش رستم) در فارس بر متصرفات هخامنشیان رسمی اعلام نموده بودند.

در کوروشنامه گزنفون **کوروش دوم** (توس نوذری) نواده **آستیاگ** و خواهر زاده **کیاخسار** (کیخسرو) و داماد و سردار وی معرفی شده است که درست می نماید. چه در واقع نامهای **آستیاگ** (ایشتی ویکو= ثروتمند) و **فرائورت/فرورتیش** (فرَ-وَرِت-ایش) در معنی خواهان دارایی بسیار مترادف بوده و به جای هم به کار می رفته اند. از این روی است که کتسیاس به جای نام **فرائورت** نیز نام **آستیاگ** را آورده و **کوروش دوم** و **سوم** را فرد واحدی حساب کرده است. به نظر می رسد عنوان اوستایی فرائورت/فرورتیش (فرود سیاوش) یعنی **سیاورشن** در واقع سیه- وَرِ(ت)- ایشن= خواهان ثروت گسترده بوده است که به سهو به دارنده اسب سیاه ترجمه شده است.

راجع به **کوروش اول** گفتنی است که در منابع آشوری در حدود سال ٦٤٩ پیش از میلاد از کوروش اول یاد شده است که فرزند خود آروکو را به گروگان نزد آشور بانیپال فرستاده بود. گروهی با توجه به کتیبه داریوش در بیستون که به اختصار هخامنش را جد اول کوروش نیای کوروش معرفی نموده است، وجود سه کوروش شجره نامه خبر هرودوت را قبول ندارند ولی داریوش جای دیگر در همین کتیبه بیستون میگوید که "هشت نفر پیش از من شاه بودند و من نهمین از خاندان هخامنش هستم". تصور من این است که داریوش صرفاً یک راست فرمانروایان هخامنشی شجره نامه خویش بر شمرده است نه مجموع دو شاخه خاندان هخامنشی پارس و انشان را که همانا داریوش، ویشتاسپ، آرشام، آریارمنه، چیش پیش دوم، کوروش اول، کمبوجیه اول و چیش پیش اول و هخامنش بوده باشد.

چندی پیش در این رابطه به دو مطابقت **لهراسپ** و **فریدون** روایات ملی با **کوروش** تاریخ مدون رسیده بودم:

١- مطابقت لُهراسپ با کوروش

مطابق شاهنامه پادشاه بزرگی که بعد از **کیخسرو** (کیاخسار) فرمانروای ایران میگردد **لهراسپ** است. در سانسکریت واژه لَهری به معنی موج بلند و وسیع و واژه **سپَ** در اوستا به معنی در هم شکننده آمده است. بنابراین می توان این نام شاهنامه ای را به معنی **مَرد موج بلند و وسیع و سیلابی** گرفت و آن به وضوح مطابق معنی نام **کوروش** در معنی مرد سیلاب مانند میگردد. می دانیم آستیاگ در رؤیایش کوروش نازاده را به صورت **سیلابی** می بیند که قاره آسیا را در خود غرق میکند. واقعه مرگ **لهراسپ** در سمت بلخ و ارتباطش با **اسارت یهود** هم یادآور **کوروش** است:

شهنشاه لهراسپ در شهر بلخ ------ بکشتند و شد روز ما تار و تلخ

بنابراین نام **اَئوروت اَسپ** را که هیئت اصلی نام **لهراسپ** بشمار می آید می توان در اصل در هیئت **اَئوروتَ -سپَ** به معنی **موج سیلابی تند** و در هم شکننده گرفت. چون جالب است که واژهٔ **اورمی** در سانسکریت که معادل **اَئورو**َ و **ائوروت** اوستا به معنی تیز و تند می باشد به معنی **موج** نیز هست. بدین ترتیب **اَئوروتَ- سپَ** معادل لهراسب به همان معنی **مرد موج تند و سیلابی** بوده است.

در این رابطه گفتنی است دو پسر **لهراسپ** یعنی **ویشتاسپ** (سگ وحشی، ببر/پلنگ) فرمانروای **کشور سفلی** (اورارتو) و ماد و **زریر** (دانای دعاهای کهن) فرمانروای نواحی **دروازه تنائیس** (بین دربند قفقاز) تا دروازه کاسپی مطابق دو پسر خوانده کوروش یعنی **مگابرن** (برنده نترس) و **سپیتاک** (فرد سفید و مقدس) پسران **سپیتمه** (داماد و ولیعهد آستیاگ) و **آمیتیس** (دختر آستیاگ، همسر بعدی کوروش) هستند که کوروش ایشان از محل های فرمانروایی سابق برداشته و به فرمانروای **گرگان** و **دربیکان سمت بلخ** انتخاب کرده بود. هرتسفلد، **سپیتاک سپیتمان** بلخ را همان **زرتشت سپیتمان** بلخ می داند.

٢- مطابقت فریدون با کوروش

چند شباهت بین **کوروش** و **فریدون** از محمدمهدی جوکار و من:

١- فریدون با دو دختر **ضحاک** ازدواج کرد، کوروش با دختر **آستیاگ** ازدواج کرد.

٢- فریدون **ضحاک** (اژی دهاک= اژدهاوش) را در دماوند درغل و زنجیر کرد به گزارش **آستیاگ** (اژدهاک= ثروتمند) به دستور کوروش دستگیر شد و به گزارش کتزیاس توسط عوامل خودسر کوروش کشته شد و به گزارش هرودوت تا پایان عمر در دربار بود.

٣- فریدون منقرض کننده حکومت **ضحاک** است و کوروش منقرض کننده حکومت **آستیاگ**.

٤- **ضحاک** طبق اساطیر پادشاهی ستمگر بود **آستیاگ** نیز به نقل از تواریخ فردی ستمگر بود آنچنانکه هرودوت درباره وی گوید «علت اصلی پذیرش یوغ پارسیان از سوی مادها پس از ١٢٨ سال فرمانروایی در آسیای علیا تا رود هالیس - جز در زمان سکاها- خشونت و سنگدلی و ستمگری آستیاگ بود!» ن.ک. کتاب ١ بند ١٣٠.

۵- فرار فریدون و مادرش **فرانک** (سیاهگوش) از مأموران ضحاک، شبیه نجات دادن کوروش کودک از امر قتل وی توسط آستیاگ و سپردن وی به دایه ای به نام **سپاکو** (سگ/سگ وحشی) است. (بند افزودهٔ من)

٦- **کتایه** (درنده و پاره کننده در کُردی و سانسکریت) و **برمایه** (پردانش)، برادران کوروش در مقام همان **مگابرن** (ویشتاسپ، تیگران) و **سپیتاک** (زریادر، گائوماته بردیه) هستند. چه کتسیاس **مگابرن** را جایی پسر خوانده کوروش و جای دیگر برادر (در اساس برادر خوانده کوروش) معرفی می نماید. (بند افزودهٔ دیگرمن)

اژی دهاک/ ضحاک اساطیری معادل کدام خدایان و پادشاهان است؟

۱- در اوستا پایتختهای **اژی دهاک** شهرهای **بَوری** (بابل) و **کویرینت** (کرند) ذکر شده است. از آن جایی که مکان حکومت پادشاه معروف کاسیان یعنی **آگوم کاک رمه** (به ظاهر به معنی اژدهای دارنده شمشیر خونین) هم کرند (کرینتاش، کویرینت) و هم بابل بوده است، لذا وی را می توان **اژی دهاک** (ماروَش) عهد پیشدادی شمرد. در مورد خلق و خوی استبدادی وی باید گفت که وی بومیان شمال غربی فلات ایران را **کوتیان بی خرد** نامیده است. از آنجایی که دورهٔ حکومت ضحاک در شاهنامه هزار سال ذکر شده است لذا معلوم میشود عنوان اوستایی اژی دهاک بر دیگر پادشاهان بابل نیز اطلاق شده است.

۲- در بابل تصور میشده است خدایی گیاهی به نام **نین گیش زیدا**، از هر شانه اش ماری رسته است.

۳- نام خدای ملی آشور یعنی **آشّور** به معنی خندان معادل نام عربی **ضّحاک** است. لابد معادل بابلی آشّور یعنی **مردوک** نیز که خدای ملی شهر بابل و سمبلش اژدهایی موش هوشو بوده است، **اژی دهاک** (ماروَش) به حساب می آمده است. در مجموع به نظر میرسد **مرداس** و **ماردوش** شاهنامه به جای **مردوک**، و **ضحاک** شاهنامه به جای **آشّور** بوده باشد.

٤- مترادف نام **آستیاگ** (ایشتویکو= ثروتمند) آخرین پادشاه ماد در شکل اوستایی **اژدیاک** (اژدهاک خبر موسی خورنی) در معنی دارا و ثروتمند در ظاهر به شکل اوستایی نام **اژی دهاک** (پادشاه ماروَش) نزدیک و با آن مشتبه میگردد. می دانیم اسطوره **فریدون** و **ضحاک** به داستان تاریخی **کوروش** و **آستیاگ** بسیار شبیه است.

فردوسی مرکز حکومت **ضحاک** را **هوخت کنگ** (محل گنج خوب) نامیده است که در سمت **اروند رود** (دجله) واقع بوده است. این بیش از آن که نشانگر **هگمتانه** (همدان) باشد، نشانگر **بابل** (بَوری اوستا) است چه هیئت اوستایی **بَوری** شهر بابل در شکل **بَو** (بئو)- **ری** (رَیه) یعنی محل با شکوه معنایی معادل با نام **هوخت کنگ** (هو- خت- کنگ= محل گنج خوب) دارد.

این همانی زمان و مکان و نام و نشان پادشاهان ماد با کیانیان

ترتیب و توالی و زمان و مکان و نام و نشان پادشاهان **ماد** به وضوح نشانگر آن هستند که اینان همان **کیانیان** اوستا و کتب پهلوی و شاهنامه هستند که تحت نامهای یا القاب مترادف خودشان معرفی شده اند که ما در ابتدا این نامها و یا القاب ایشان را جداگانه به ترتیب توالی تاریخی شان می آوریم تا مورد مقایسه قرار گیرند:

پادشاهان ماد:

دایائوکو (۷۱۵- ۷٦۸ ق.م)، **اوپیته** یا **اوپیس** (?٦۸۵- ۷۱۵ق.م) [دارای چهار اولاد ذکور]، **خشثریتی** (٦٤۷- ?٦۸۵ ق.م)، **فرائورت** (٦۲۵-٦٤۷ ق.م)، **کی آخسارو** (۵۸۵- ٦۲۵ق.م) و **آستیاگ** (?۵۵۵- ۵۸۵ق.م).

پادشاهان کیانی:

کی قباد، کی اپیوه[دارای چهار اولاد ذکور]، **کیکاوس** (یعنی پادشاه سرزمین چشمه ها= پارتوکا/ناحیه کاشان)، **فرود-سیاوش، کیخسرو** و **آژدهاک** (که نامش با اژی دهاک بابلی= یعنی خدا- پادشاه ماروش بابلی یعنی **مردوک** مشتبه شده و از رده پادشاهان کیانی خارج شده است).

چرا کیقباد همان دایائوکو نخستین فرمانروای ماد است؟

۱- **ترادف نامها**: به قول استاد پورداود عنوان **کی** (گَو) و نام **کواد** به معنی **فرمانروا** هستند. بر اساس اشاره دیاکونوف نام **دایائوکو** (دهیو- گَو) نیز به معنی **فرمانروای کشور** است.

۲- **کی قباد** سرسلسله پادشاهی خاندانی است که اعضاء آن شش تن بوده اند: کی قباد،کی اپیوه، کی کاوس (پادشاه سرزمین چشمه ها)، فرود-سیاوش، کی خسرو، آژدهاک. بعلاوه اعضاء فرعی خانواده که لهراسب و پسرش ویشتاسپ (گشتاسپ) بوده اند. متقابلاً اعضاء خاندان پادشاهان ماد عبارت بوده اند از شش تن به اسامی **دایائوکو**، اوپیته-اوپیس، خشثریتی پادشاه کاشان، فرائورت، کیاخسارو (هوخشتره) و آستیاگ (آژدهاک خبر موسی خورنی) و اعضاء فرعی که عبارت از سپیتمه جمشید (یا کوروش سوم) و پسرش مگابرن ویشتاسپ بوده اند.
۳- حامیان کی قباد **ویتیریسا** و **اوزو** (زو) بوده اند. حامیان دایائوکو، **رؤسای** اول پادشاه اورارتو و **ایرانزو** پادشاهماننا بوده اند.
٤- مطابقت وقایع و اخلاف: مطابق کتیبه های آشوری **دایائوکو** (دیوک خبر هرودوت) پسر فرائورت در سال۷۱۵ قبل از میلاد پادشاه ماد که حاکمی از جانب ماننا بود و پسرش را برای جلب اتحاد و دوستی نزد رؤسا پادشاه اورارتو فرستاده بود، همراه با خانواده اش توسط **سارگون دوم** از محل حکومتش در سمت شهر میانه حالیه به هامات در سوریه تبعید شد. مطابق هرودوت وی ۵۳سال حکومت کرد. یعنی آغاز حکومت وی حدود سال ۷٦۸ پیش از میلاد بوده است. خود **سارگون** دوم در سال ۷۰۵ پیش از میلاد در حوالی **دژ کولومیان** (تخت سلیمان) به دست **ایشپاکای** اسکیت (فراسپ) کشته شد. بعدها اسکیتان سه بار دیگر از قفقاز گذشتند: در سال ٦۷۲ - ٦۷۳ پیش از میلاد که **ایشپاکای** (اسپارگاپیتس) و با پسرش **پارتاتوا** (لیکوس= تور/گرگ) باز آمد و **ایشپاکای** در ضمن قیام مادها در گذشت و **پارتاتوا** با آشور مصالحه نمود و داماد **اسرحدون** پادشاه آشور گردید. بار سوم حدود سال ٦۲۵ میلادی که **مادیای** اسکیتی (گنوروس) پسر **پارتاتوا** بعد از عبور از دربند قفقاز در شهر گنجه اران **فرائورت** را به قتل رساند و خود داماد پادشاه آشور آشوربانیپال گردید. بار چهارم که بازگشت مادیای اسکیتی از شمال حدود سال ۵۹۷ پیش از میلاد به کشته شدن وی در کنار **دریاچه ارومیه** (چیچست) توسط **کی آخسارو (هوخشتره)** انجامید. هرودوت به درستی آخرین بازگشت اسکیتان به رهبری **مادیای اسکیتی** تحت رهبری مادیای اسکیتی را به ماد کوچک بعد از **فتح آشور** و **محاصره نینوا** (در واقع ویرانی نینوا) آورده و آن را با جنگ لیدیه که گویا در تعقیب اسکیتان روی داد، ربط داده است.

از آنجاییکه بین تاریخ تبعید شدن **دایائوکو** به سوریه و تاریخ خلع **آستیاگ** ۵۵۷- ۷۱۵ پیش از میلاد یعنی ۱۵۸سال فاصله است لذا به سبب بزرگی این رقم سالهای حکومت برای سه فرد در تاریخ ماد، در خبر هرودوت که در بین

دایائوکو (دیوک) و این سه تن فرمانروای مادی به اسامی **فرائورت** (با ۲۲ سال حکومت)، **کی آخسار** (با ٤٠ سال حکومت) و **آستیاگ** (با ۳۵ سال یا در ست تر با توجه به زمان حکومت کوروش، ۳۰ سال) که وی نام برده، نام افرادی از این سلسله از قلم افتاده اند. این از قلم افتاده ها باید هم باید درست بین عهد **دایائوکو** و **فرائورت** بوده باشند. دیاکونوف در تاریخ ماد نام هر دو تن از قلم افتاده را از روی کتیبه های آشوری به صورت **اوپیته** (اوپیس) پادشاه **پارتاکی** (سرزمین کنار چشمه= منطقه کاشان) و **خشثریتی** پادشاه **کارکاشی** (= کاشان) آورده ولی متوجه تعلق داشتن اوپیته (اوپیس) به پادشاهان ماد نشده و دومی یعنی خشثریتی را با پیروی از بقیه ایرانشناسان با **فرائورت** یکی دانسته و جایی با تردید میگوید بین فرائورت و دیوک دو نام از قلم هرودوت افتاده است یکی علامت سؤال و دومی خشثریتی. خشثریتی در جریان قیام مادها در سال ٦٧٣ پیش از میلاد رهبری بلامنازع مادها را بر عهده داشته است. نظر به اینکه سپاه ارسالی **آشوربانیپال** به رهبری رئیس رئیسان آشوری **شانابوشو** در حدود سال ٦٦٧ پیش از میلاد که در تعقیب خشثریتی به شهر **آمُل** مازندران هر گز از آنجا بر نگشتند و ماد بعد از آن تاریخ تبدیل به دولت مقتدر و مستقلی شد، معلوم میشود که این سپاه آشوری در سرزمین دور افتاده مازندران توسط **آماردان** و **مادها** تار و مار شده اند. **خشثریتی** مکان فرمانروایی خویش را در سال ٦٧٣ پیش از میلاد در مقابل تهاجم **اسرحدون** پدر آشور بانیپال از **کارکاشی** (کاشان) به شهر دور افتاده **آمول** (آمُل) در مازندران منتقل ساخته بود.

چرا کی اپیوه همان اوپیته/اوپیس فرمانروای مادی است؟

۱- **مطابقت نامها**: یوستی نام **اپیوه** (ائیپی ونگهو) را **مایل به نیکی** معنی نموده و کلمه سانسکریتی **اَئوپَیی-کَ** که حاوی ریشه نامهای **اوپیته (اوپی- یته، دادگر)** و **اوپیس (اوپی- ایس، خواهان عدالت)** است به معنی دادگر، عادل و منصف است.

۲- مطابقت مکان و زمان: در باره **اوپیته** (اوپیس) پادشاه مادی ما قبل خشثریتی سه گزارش موجود است که یکی ضمن نامه ای است از سوی رئیس آشوری ناحیه **خارخار** (دیواندره) در بین سالهای٧٠٦- ٧١٤ به سارگون دوم عنوان شده است: "نامه هابل.۱۲۹: ... راجع به آرپیته (یا **اوپیته** به خوانش ای.م. دیاکونوف) امیر دهکده اوریاکو، که وی گشود (به روی دشمنان) برای پادشاه و مخدومم نقل خواهم کرد. وقتی که من عازم خدمت پادشاه و مخدومم شدم او (اوپیته) به شاپاردا گریخت. نابوتاکی تانی، برده پادشاه شنید که او و **اواکساتار** (هوخشتره) با یکدیگر مکاتبه کرده و متحد شدند. **چهار پسر او** با او هستند. همان روزی که وارد (در بازگشت) کار-شاروکین (=خارخار) شدم به راماتی نامه نوشتم که: « کسان خود را بفرست.»"

اوپیته (اوپیس) باید همان پسر **دایائوکو** باشد که به گروگان نزد رؤسا پادشاه اورارتو فرستاده شده بود و بعد بر گشته در دره قزل اوزن به فعالیت برای بر قراری ادامه حکومت پدرش **دایائوکو** پرداخته بود. ولی چنانکه از نامه هابل ۱۲۹ بر می آید آنجا را مناسب فعالیت نیافته و از آنجا گریخته به سوی نواحی دیگری در ماد روی آورده بود. در عهد سناخریب (٦٨١- ٧٠٥ پیش از میلاد) از او و چهار فرزندش خبری نیست. ولی در عهد اسرحدون (٦٦٩-٦٨٠ پیش از میلاد) از فرمانروایان **پارتاکی** (سرزمین کنار چشمه= سمت کاشان) و **پارتوکّا** (سرزمین آب چشمه گسترده، پارتاکانا= اصفهان) و **اوراکازابارنا** (ورکس پرنه) به اسامی **اوپیس** (=ترقیخواه) و زاناسان (دانامنش) و راماتی (شادی و رامش دهنده) نام برده شده است که در مقابل مردم عاصی آن نواحی از مقامات آشوری یاری جسته بودند. نامهای **کارکاشی** (گَر- کا-شی/ساگ بیت= محل عمارتهای سنگی) محل فرمانروایی **خشثریتی** همان **پارتاکی** (یعنی محل کنار چشمه) است که پیش از وی سلف او **اوپیته** (اوپیس) در آنجا فرمان می رانده است. **اوراکازابارنا (ورکس پرنه** یعنی پر از دژهای نیرومند) همان شهر **آشتیان** است که نامش در منابع قدیمی عهد اسلامی به صور **ابرشتیان** (ابر-خشت-یان= محل دژ نیرومند) و **ورّه** (دژ واقع در بلندی) و **ورشه** (محل دژ) ذکر شده است. هیئت اخیر یاد آور نام بسیار باستانی **ورخشه** (محل دژ نیرومند) یا همان **ورهشی** (مرهشی) است که مکان آن بین عیلام و سرزمین کوتیان ذکر شده است.

۳- مطابقت تعداد چهار پسر **کی اپیوه** با چهار پسر **اوپیته/ اوپیس** که سرانجام از اورارتو و ناحیه رودکها (در قسمت علیای رود قزل اوزن) به ناحیه **پارتوکا** (حوالی کاشان) روی آورده بودند. یعنی همانجا که **خشثریتی** (کیکاوس) علیه آشوریان قیام نمود.

چرا کی کاوس همان خشثریتی سومین پادشاه ماد است؟

۱- **ترادف نام و لقب**: در اوستا لقب **کیکاوس**، **نیرومند** (= خشثره/خشتره) است و این به صورت **خشثریتی** (نیرومند باشنده) نام رسمی این فرمانروای مادی است.
۲- پدر **کی کاوس** (پادشاه سرزمین چشمه ها) یعنی **اپیوه** با چهار پسر خویش از سوی سرزمین فرمانروایی ویتیریسا با جنگ و گریز به سوی سرزمین ری و **سرزمین کارکاشی** (محل عمارت سنگی) یا همان **کاشان** (=محل عمارت) آمده بود که به نام **بیت ساگ بیت** (محل عمارت سنگی) نیز نامیده می شده است.
متقابلاً منابع آشوری میگویند اوپیته (اوپیس) که از سوی پدرش **دایائوکو** ابتدا نزد رؤسا پادشاه اورارتویی گروگان بود بعد با چهار پسر خویش به **دره قزل اوزن** آمد ولی چون آنجا را نا امن یافت به سوی سرزمین **پارتاکی** (سرزمین کنار چشمه ها) روی آورد.
۳- کی کاوس در سمت کوه **ارزیفیه** (کوه عقاب/ کرکس) با دیوان (آشوریان) به نبرد پرداخت و با عقابانش (منظور مردم سمت کوه ارزیفیه) از بالای البرز به **شهر آمل** نزول کرد و در آنجا در محاصره دیوان (آشوریان) قرار گرفت. متقابلاً خشثریتی در سمت **کوه کرکس** کاشان به نبرد با **اسرحدون** پادشاه آشوری بر خاست و چون یارای مقاومت در خود ندید از بالای البرز به شهر آمل مازندران گریخت. وی در عهد **آشور بانیپال** سپاهیان آشوری را که به سرداری رئیس رئیسان **شانابوشو** در تعقیب وی به **شهر آمل** مازندران آمده بودند به یاری **آترادات** پیشوای آماردان شکست داده و تار و مار نمود و ایران مادی بعد از این واقعه (هفتخوان رستم، گرشاسپ، آترادات) برای نخستین بار در تاریخ مستقل شد: واقعه **هفتخوان رستم** یا **نبرد گرشاسپ** با **دیوان بزرگ** در **کنار دریای مازندران** یک واقعه بسیار مهم اساطیری در تاریخ ایران بوده است: **گرشاسپ** یا کِرساسپ در اصل مرکب است از کرس=راهزن و سپ= در هم کوفتن یعنی در مجموع به معنی در هم شکننده راهزنان و ستمگران است. قهرمانی وی نیز نظیر **روتستهم** در سمت دریای فراخکرت یعنی مازندران است. پدر وی **ثریته** را سگهای وحشی جنگلی (ببران مازندران) می درند. **روتستهم** (رستم، یعنی ریشه کن کننده ستمگران) بنا به قول مارکوارت ایرانشناس معروف آلمانی همان **گرشاسپ** است. چه هفتخوان رستم نیز در مازندران اتفاق می افتد و در شاهنامه رستم هم از همان خانواده گرشاسپ است. **سگستان** رستم یا همان سرزمین **سگساران** (لفظاً یعنی سگ سروران) در اصل همان **سرزمین کاسپیانه** (کا-سپی-یانه، یعنی محل سگپرستان) یعنی مازندران است، نه سمت **زرنج**. در عهد کوروش و هخامنشیان این قهرمان مازندران با نام اصلیش **آترادات پیشوای مردان** (آماردان) نامیده می شده است. نام **آذربرزین** (یعنی آتش بلند پایه) با **بهمن** (در واقع دیوان دژ بهمن= آشوریان) در سمت شهر **ساری** مازندران نبرد می کند و نام **داتام** کادوسی **اساطیری** (یعنی مخلوق نیرومند) گواه آن هستند. وی **لشکریان آشوری** (دیوان مازندران) را که در آغاز حکومت **آشوربانیپال** به رهبری **شانابوشو** برای دستگیری یا مصالحه با خشثریتی (کیکاوس) به **شهر آمل** مازندران آمده بودند تار مار می نماید و ایران برای نخستین بار صاحب دولتی مستقل و مقتدر میگردد.

چرا فرود- سیاوش همان فرائورت است:

۱- **مطابقت نامها و خویشاوندی سببی با پارسها**: در کوروشنامه گزنفون **کوروش دوم** (توس نوذری) نواده **آستیاگ** و خواهر زاده **کیاخسارو** (کیخسرو) و داماد و سردار وی معرفی شده است که درست می نماید. چه در واقع نامهای **آستیاگ** (ایشتی ویکو= ثروتمند) و **فرائورت/فرورتیش** (فرَ-وَرِت-ایش) در معنی **خواهان دارایی بسیار** مترادف بوده و به جای هم به کار می رفته اند. از این روی است که کتسیاس به جای نام **فرائورت** نیز نام **آستیاگ** را آورده و لذا به سهو کوروش دوم و سوم را فرد واحدی حساب کرده است. به نظر می رسد عنوان اوستایی **فرائورت/فرورتیش** (فرود سیاوش) یعنی **سیاورشن** در واقع سیه- وَرِ(ت)- ایشن= خواهان ثروت گسترده بوده است که به سهو به دارنده اسب سیاه ترجمه شده است. یعنی در واقع کوروش نواده دختری **آستیاگ اول** (فرورتیش) همین **کوروش دوم** (بر اساس شجره نامه هخامنشیان در نزد هرودوت) بوده است نه **کوروش سوم**.

۲- پسر و جانشین کی کاوس یعنی **فرود-سیاوش** در هجوم تورانیان به رهبری **افراسیاب** (پر آسیب) در شهر **گنجک سیاوش** کشته شد. متقابلاً **فرائورت** جانشین و پسر **خششریتی** در هجوم غافلگریانه **مادیای اسکیتی** (داماد پادشاه آشور) در حوالی شهر **گنجه** اران به قتل رسید که هرودوت آن را به حساب آشوریان گذاشته است.

چرا کی خسرو همان کی آخسارو (هوخشتره) است؟

۱- **مطابقت نامها**: سه نام **کی خسرو** (کی خشثرو یا کی آخسارو یعنی شهریار نیرومند)، **کی آخسارو** (شهریار نیرومند) و **هئوسروَ** (هئوسرونگهه، دارای شکوه و نیرومندی) با هم مترادفند: صورت اصلی نام **کی خسرو** همان **کی آخسارو** (پادشاه نیرومند) یا **کی خشثرو** (شهریار نیرومند) است؛ در واقع عنوان اوستایی وی یعنی **هئوسرونگهه** نه چنانکه تصور شده به معنی نیکنام بلکه به معنی دارای سروری و بزرگی است یعنی مترادف با نام **هوخشتره** (یعنی دارای نیرومندی) است.
۲- **کی خسرو، ائورو ساره** را در سمت **جنگل سفید** (شهر زور) به قتل می رساند. متقابلاً **ساراک** پادشاه آشور بر اثر ترس از **کی آخسارو** (هوخشتره) در هنگام محاصره شدن **نینوا** و تسخیر آن خود را به درون شعله کاخهای خویش می اندازد. کی خسرو، **دژ بهمن** (به مان=خانه خوب) مقر دیوان را در سمت **اردبیل** (منظور اربیل) ویران میکند و به سلطه ایشان خاتمه میدهد. متقابلاً کی آخسارو **شهر نینوا** (=شهر برکت و نعمت) را کشتار و آن را تبدیل به ویرانه می نماید.

۳- کی خسرو **بتکده کنار دریاچه چیچست** را ویران می نماید. متقابلاً کی آخسارو شهر اورارتویی **رؤسا** در شمال دریاچه چیچست (خرابه های بسطام حالیه) را ویران می نماید.

٤- کی خسرو، با یک شبیخون **افراسیاب تورانی** (سکایی پر آسیب) قاتل پدر خویش **سیاوش (فرود)** را در کنار دریاچه چیچست دستگیر و به قتل می رساند. متقابلاً کی آخسارو، قاتل پدر خویش **فرائورت** یعنی **مادیای اسکیتی** را در کنار دریاچه اورمیه غافلگیر کرده و به قتل می رساند. مطابق اوستا و شاهنامه شکست دهندگان **تورانیان** (اسکیتان و سکاها) در عهد **کیخسرو** (کیاخسارو) سردارانش **توس نوذری** (کوروش هخامنشی دوم) و برادرش **گستهم نوذری** (آریارمنه هخامنشی) بوده اند.

چرا آستیاگ همان آژدهاک (اژیدهاک مادی) است؟

۱- مطابقت نامهای **آستیاگ** (ایشتی ویکو= ثروتمند) با **آژدهاک مادی** (اژدیاک= ثروتمند) اظهر من الشمس است. چه موسی خورنی مورخ ارمنی معاصر فیروز و بلاش ساسانی نام **آستیاگ** را به صورت **اژدهاک** آورده است. افزون بر این اینان در مطابقت داستان کودکی **فریدون** (فری- ایتی-ون یعنی جاری شونده توانا= ثرائتونه اوستا) و **کوروش سوم** (لفظاً مرد سیلابی) نیز به خوبی به هم می رسند.

۲- فردوسی مرکز حکومت **ضحاک** (آستیاگ و پادشاهان بابل) را **هوخت کنگ** (محل گنج خوب) نامیده است که در سمت **اروند رود** (دجله) واقع بوده است. این بیش از آن که نشانگر **هگمتانه** (همدان) باشد، نشانگر **بابل** (بَوری اوستا) است چه هیئت اوستایی **بَوری** شهر بابل در شکل **بَو** (بئو)- **ری** (رَیه) یعنی محل با شکوه معنایی معادل با نام **هوخت کنگ** (هو- خت- کنگ= محل گنج خوب) دارد.

در اوستا پایتختهای **اژی دهاک** شهرهای **بَوری** (بابل) و **کویرینت** (کرند) ذکر شده است. از آن جایی که مکان حکومت پادشاه معروف کاسیان یعنی **آگوم کاک رمه** (به ظاهر به معنی اژدهای دارنده شمشیر خونین) هم **کرند** (کرینتاش، کویرینت) و هم بابل بوده است، لذا وی را می توان **اژی دهاک** (مارَوش) عهد پیشدادی شمرد. در مورد خلق و خوی استبدادی وی باید گفت که وی بومیان شمال غربی فلات ایران را **کوتیان بی خرد** نامیده است. از آنجایی که دورهٔ حکومت **ضحاک** (اژی دهاک) در شاهنامه هزار سال ذکر شده است لذا معلوم میشود عنوان اوستایی اژی دهاک بر دیگر پادشاهان بابل نیز اطلاق شده است. در بابل تصور میشده است خدایی گیاهی به نام **نین گیش زیدا**، از هر شانه اش ماری رسته است. نام خدای ملی آشور یعنی **آشّور** به معنی خندان معادل نام عربی **ضّحاک** است. لابد معادل بابلی

آشّور یعنی **مردوک** نیز که خدای ملی شهر بابل و سمبلش اژدهایی موش هوشو بوده است، **اژی دهاک** (مارَوَش) به حساب می آمده است. در مجموع به نظر میرسد **مرداس** و **ماردوش** شاهنامه در جایگاه خدایگانی به جای **مردوک**، و **ضحاک** شاهنامه به جای **آشّور** بوده باشد.

چرا لهراسپ مطابق کوروش و همچنین سپیتمه است؟

۱- مطابقت نام **لُهراسپ** (مرد مواج و سیلابی) با **کوروش** (سیلاب مانند):

مطابق شاهنامه پادشاه بزرگی که بعد از **کیخسرو (کیاخسارو)** فرمانروای ایران میگردد **لهراسپ** است. در سانسکریت واژه **لَهری** به معنی موج بلند و وسیع و واژه **سپَ** در اوستا به معنی در هم شکننده آمده است. بنابراین می توان این نام شاهنامه ای را به معنی مَرد موج بلند و وسیع و سیلابی گرفت و آن به وضوح مطابق معنی نام **کوروش** در معنی مرد سیلاب مانند میگردد. می دانیم آستیاگ در رؤیایش **کوروش نازاده** را به صورت **سیلابی** می بیند که قاره آسیا را در خود غرق میکند. واقعه مرگ لهراسپ در سمت **بلخ** و ارتباطش با **اسارت یهود** هم یادآور **کوروش** است:
شهنشاه لهراسپ در شهر بلخ ------ بکشتند و شد روز ما تار و تلخ

بنابراین نام **اَئوروت اَسپ** را که هیئت اصلی نام **لهراسپ** بشمار می آید می توان در اصل در هیئت **اَئوروتَ -سپَ** به معنی موج سیلابی تند و در هم شکننده گرفت. چون جالب است که واژۀ اورمی در سانسکریت که معادل اَئوروَ و ائوروت اوستا به معنی تیز و تند می باشد به معنی موج نیز هست. بدین ترتیب اَئوروتَ- سپَ معادل **لهراسب** به همان معنی مرد موج تند و سیلابی بوده است. در واقع نام مقبره کوروش موسوم به مادر سلیمان در اساس مزار **سیلاو-مان** یعنی مزار **مرد سیلاب مانند** بوده است.

در این رابطه گفتنی است دو پسر لهراسپ یعنی **ویشتاسپ** (سگ وحشی، ببر/پلنگ) فرمانروای **کشور سفلی** (اورارتو) و ماد و **زریر** (دانای دعاهای کهن) فرمانروای نواحی دروازه تنائیس (بین دربند قفقاز) تا دروازه کاسپی (درواز خوار) مطابق دو پسر خوانده یا برادرخوانده کوروش یعنی **مگابرن** (برنده نترس) و سپیتاک (فرد سفید و مقدس) پسران **سپیتمه** (داماد و ولیعهد آستیاگ) و **آمیتیس** (دختر آستیاگ، همسر بعدی کوروش) هستند که کوروش ایشان از محل های فرمانروایی سابق برداشته و به فرمانروای گرگان و دربیکان سمت بلخ انتخاب کرده بود. هرتسفلد، **سپیتاک سپیتمان بلخ** را همان **زرتشت سپیتمان بلخ** می داند.

در کوروشنامه گزنفون **کوروش دوم** (=توس نوذری یعنی چشمه توانا از خاندان حکومتی نو) نواده دختری **آستیاگ** (آستیاگ اول) و **خواهر زاده کیاخسارو** (کیخسرو) و داماد و سردار وی معرفی شده است که درست می نماید. چه در واقع نامهای **آستیاگ** (ایشتی ویکو= ثروتمند) و **فرائورت/فرورتیش** (فرَ-وَرِت-ایش) در معنی **خواهان دارایی بسیار** مترادف بوده و به جای هم به کار می رفته اند. از این روی است که کتسیاس به جای نام **فرائورت** نیز نام **آستیاگ** را آورده و لذا **کوروش دوم** و **سوم** را فرد واحدی حساب کرده است. به نظر می رسد عنوان اوستایی **فرائورت/فرورتیش** (فرود سیاوش) یعنی **سیاورشن** در واقع سیه- وَرِ(ت)- ایشن= خواهان ثروت گسترده بوده است که به سهو به دارنده اسب سیاه ترجمه شده است.

راجع به کوروش اول گفتنی است که در منابع آشوری در حدود سال ٦٤٩ پیش از میلاد از کوروش اول یاد شده است که فرزند خود **آروکو** را به گروگان نزد آشور بانیپال فرستاده بود. گروهی با توجه به کتیبه داریوش در بیستون که به اختصار هخامنش را جد اول کوروش نیای کوروش معرفی نموده است، وجود سه کوروش شجره نامه خبر هرودوت را قبول ندارند ولی داریوش جای دیگر در همین کتیبه بیستون میگوید که "هشت نفر پیش از من شاه بودند و من نهمین از خاندان هخامنش هستم". تصور من این است که داریوش صرفاً یک راست فرمانروایان هخامنشی شجره نامه خویش بر شمرده است نه مجموع دو شاخه خاندان هخامنشی پارس و انشان را که همانا داریوش، ویشتاسپ، آرشام، آریارمنه، چیش پیش دوم، کوروش اول، کمبوجیه اول و چیش پیش اول و هخامنش بوده باشد.

در مورد عنوان خاندان **فریدون** یعنی **آثویه** (آسپیان، آسفیان) گفتنی است: **آثویه** (از ریشه سانسکریتی **اَدهی** یعنی محترم و نجیب) یادآور نام **کمبوجیه** (کامگار و دل پذیر زندگی کننده) و نیز عنوان **آرتیان** پارسها (پاک و درستکار) است. برهان قاطع نام **آثویه** را به معنی نفس کامل و نیکوکار آورده است.

۲- مطابقت لهراسپ/اوروت اسپَ/پرواند با **سپیتمه** (داماد و ولیعهد آستیاگ):

نام **اوروت اَسپَ** (در هیئت پروانت اَسپ= دارای اسب پیر یا پیری بر افکننده) با **پوروشسپ** (بنابر استاد پورداود دارای اسپان پیر یا پیری برافکننده)، مترادف است:

ادامه سلسله کیانیان (جای دیگر به صورت **گودرزیان** شاهنامه که افراسیاب را در کنار دریاچه چیچست دستگیر می نمایند) در شاهنامه و کتب پهلوی و اوستا در هیئت **لهراسپ** (ائوروت اسپ، **پرواند** قصیر السلطنه خبر موسی خورنی) همان **سپیتمه جمشید** داماد و ولیعهد آستیاگ که توسط کوروش به قتل رسید و همسرش **آمیتیس** (دختر آستیاگ) به همسری کوروش در آمد و پسرانش که همانا **مگابرن ویشتاسپ** (تیگران) و **زریادر سپیتاک** (زرتشت سپیتمان، گائوماته بردیه، سپنداته، اسفندیار) بودند که این نوادگان دختری **آستیاگ** به صورت پسر خواندگان یا برادر خواندگان **کوروش سوم** (فریدون) در آمدند. این پسر دوم داماد کوروش و شوهر **آتوسا** دختر کوروش نیز بوده است.

اسطوره معروف **زریادر** (زریر برادر ویشتاسپ) و **اوداتیس** دختر شاه سکاها (منظور **آتوسا** دختر کوروش، هوتئوسا و هووی اوستا) را آتنه نویسنده و مورخ یونانی قرن سوم میلادی مؤلف کتاب ضیافت سوفسطائیان به نقل از خارس میتیلنی، رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران آورده است: آن دو در خواب عاشق همدیگر میشوند و در جستجوی همدیگر بر می آیند سرانجام **اوداتیس** (= مخلوق نیک مترادف همان **هووی** همسر زرتشت سپیتمان) در یکی از جشنها او را مشاهده می نماید. خارس میتیلنی گفته است که این عشق در آسیا مشهور است و مردم بدان میل فراوانی دارند چنانکه در معابد و قصور و حتی در خانه های خود تصاویری از آن بر دیوارها نقش می کنند.

چرا ویشتاسپ کیانی همان مگابرن ویشتاسپ پسرخوانده یا برادر خوانده کوروش است؟

مطابقت نامها: چهار نام مختلف وی یعنی **مگابرن** (درنده نترس)، ویشتاسپ در هیئت **ویشتَ-سپ** (سگ وحشی) تیگران (منسوب به ببر) و **کتایه** (درنده) مترداف هم هستند: **کتایه** (درنده و پاره کننده در کُردی و سانسکریت) و **برمایه** (پردانش)، برادران کوروش در مقام همان **مگابرن** (ویشتاسپ، تیگران) و **سپیتاک** (زریادر، گائوماته بردیه) هستند. چه کتسیاس **مگابرن** (برنده نترس) را جایی پسر خوانده کوروش و جای دیگر برادر (در اساس برادر خوانده کوروش) معرفی می نماید.

معنی نام **ویشتاسپ** هخامنشی (ویشتا- سپ) با توجه به نام پدرش **آرشام** (خرس نیرومند)**, سگ وحشی** (پلنگ/ببر) است. این معنی نام تیگران فرمانروای ارمنستان در عهد روی کار آمدن **کوروش** نیز است. جالب است که خارس میتیلنی رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران نیز **ویشتاسپ کیانی** برادر **زریر- زریادر** (دارنده سرودهای دینی کهن) را فرمانروای **سرزمین سفلی** (اور-آرتو= ملک پایینی) و ماد آورده و برادر کوچک وی **زریادر/زریر** را فرمانروای ماد شرقی (از دروازه تنائیس= دربند تا در بند کاسپی= دروازه خوار) دانسته است. این دو برادر کیانی که گسترش دهنده آئین مزدایی به شمار رفته اند, در روایات تاریخی یونانی تحت زوج نامهای «**اوروپاست** و **سپنداته** (گائوماته) » و «**مگابرن** و **سپیتاک**» نامیده شده اند. کتسیاس میگوید که کوروش این دو برادر را [از مکانهای قبلی شان] به فرمانروایی **گرگان** و **دربیکان** سمت بلخ بر گماشت. از اینجا معلوم میشود **ارژا- سپ** (سگ جنگی/ببر) سمت خیونان که با ویشتاسپ نوذری-هخامنشی (فرمانروای خراسان)[در آغاز قیام داریوش] نبرد کرده است, همین **ویشتاسپ کیانی** بوده است نامهای **تیگران** و **اوروپاست** (دم دراز نیرومند) و مگابرن (درنده نترس) وی نیز به معنی ببر بوده اند. و همانطور که هرتسفلد دریافته برادر وی **سپیتاک** (فرد سفید و مقدس, حاکم دربیکان سمت بلخ) همان **زرتشت سپیتمان** است. جالب است که نام پدر تیگران یعنی **پرواند** قصیرالعمر (کوتاه سلطنت) بدین صورت خود در زبانهای اوستایی و سانسکریت به معنی **دارنده پیری** است و نام پدر **زرتشت سپیتمان** (یا همان زریر برادر ویشتاسپ) یعنی **پوروشسپ** نیز به معنی **دارنده پیری برافکننده** یا **دارنده اسب پیر** آمده است. موسی خورنی دو نام زنانه **تیگرانوهی** (درنده ماده) و

زاروحی/زاروهی (ویرانگر و آسیب زن) را در رابطه با نام **تیگران** (ببر، بُرنده، درنده) فرمانروای **ارمنستان** در عهد **آژدهاک** (آستیاک) می آورد که در واقع نواده بزرگ دختری **آستیاگ** و پسر **سپیتمه** (داماد و ولیعهد آستیاگ) بوده است. از آن جایی که این **تیگران** مطابق همان **مگابرن ویشتاسپ** (ببر) یا همان **کتایه** (بُرنده) برادرخوانده/پسرخوانده **کوروش** است، لذا اولاً معلوم میگردد که داستان عاشقانه شاهنامه ای **گشتاسپ (ویشتاسپ)** و **کتایون** دختر قیصر روم مربوط به همین **تیگران** و همسرش **زاروحی** است. ثانیاً نام **زاروحی** در ترکیب ایرانی و سامی آن یعنی زا- روحی می توانست به معنی **زاده روح** گرفته شود که این تقریبا همان معنی نام اوستایی و سانسکریتی **منیژه** یعنی **زاده خیال** است. لذا خود نام **ویوَن (وی-وَن/گیو**[ن]) یا همان **بیژن** در معنی درنده و کشنده دشمن (= بهرام) نیز مطابق همان نام **تیگران** (مگابرن ویشتاسپ) است.

به نظر میرسد داستان نبرد **بیژن** با **گرازان** اشاره به موضوع به تصرف در آوردن تیگران، **گرجستان** (ورژن) یا حتی گرگان (سرزمین فرمانروایی او در عهد کوروش) بوده باشد. احتمال دارد ملکه **زاروحی** اهل گرجستان بوده است چه موسی خورنی تیگران را فرمانروای **گرجستان** و **اران** (=آگوانک) نیز دانسته است.

زرتشت (زرتو-اَشت) به معنی دارای کالبد زرین و یا دانای سرودهای دینی کهن است و هیئت **زرتوشترا** (زرتو-اَشترا) ی نام وی هم به همین معنی دانای سرودهای کهن دینی است.

در روایات زرتشتی **ویشتاسپ نوذری** و **ویشتاسپ کیانی** مشتبه شده و یکی گردیده است. لذا **لهراسپ** و **ویشتاسپ** کیانی و **سپنداته** به حلقه پادشاهان هخامنشی (نوذری) بعدی یعنی **وهومن سپنداتان** (خشایارشا)، **ارتخشتر وهومن** (اردشیر درازدست) و **داراب** (داریوش دوم) و **دارای دارایان** (داریوش سوم) پیوسته اند و در جای **کوروش سوم** (یا آرشام)، **ویشتاسپ هخامنشی** و **داریوش اول** قرار گرفته اند.

قبایل ماد شامل کدام گروههای قومی بوده اند؟

بودین: یعنی مردم مربوط به **بوته** در نام **لُر** (مردم مربوط به درختان، اعقاب کاسیان) زنده مانده است.
بوسین: یعنی دارندگان **توتم بزکوهی** همان **کردوخیان** هستند که گروهی از **سکائیان کیمری** بوده اند و در اوستا نامشان به صورت خاندان **فریان** یعنی دوست ایرانیان ذکر شده است. کلمه **سکا** و **کردوخ** (=گَرد) و **کُرمانج** هر سه به معنی دارندگان توتم بزکوهی هستند. به سبب اسکان آنها در قسمت علیای رود دجله کتب پهلوی و اوستا دجله را رود ارنگ یا رنگها یعنی رود **بزکوهی** [یا رود سیلابی] گفته اند.
مغ ها: این نام مطابق با نام **لولوبی** (لولو-بی) **میتانی** (میته-نی) و **ماننایی** (مان-نی) و **ساگارتی** است که جملگی به معنی **مردم غارنشین** همان مردم آذربایجان و حوالی جنوبی و جنوب شرقی آن منظور هستند که نام شان در نام **گورانهای** باختران و آذربایجان (در مفهوم غارنشین) زنده است. در ویکیپدیای جمهوری آذربایجان واژه خدا در زبان لولوبی، **کیور** آمده است که به نظر میرسد با واژهٔ اوستایی و سانسکریتی **گَئیریه/کارو** (کردگار، آفریدگار) مربوط بوده باشد. واژهٔ **کیور/خیور** در نام **ملکیور/ملخیور** (سازنده شراب مقدس) یکی از سه مؤبد اساطیری مسیحیان که به دیدار عیسی مسیح نوزاد شتافته بودند، هم به معنی **سازنده و آفریننده** دیده میشود.

آریزانتیان: یعنی نجبای حکومتی ماد شامل مردم نواحی ماد مرکزی مطابق مردم **الیبی** (=نجبا، مادها) در سمت بین ری و کرمانشاهان بوداند.
ستروخاتیان: یعنی محکم سخنگویان یادآور کردان **سورانی** (سور-ری-ان ها= محکم سخنگویان کیمری) بوده اند. ریشه نام **کیمری/گیمری** به صورت گوم در سانسکریت به معنی همهمه کردن مانند زنبوران عسل معنی میدهد و **گوم- ری** در سانسکریت-کُردی و اوستایی: به معنی **بلند همهمه کنندگان**. این معنی در نام **زازاک (دیملی)** و **سوران (سور-ری-ان)** زنده است. ارمیای نبی در باب ششم کتاب خود در تورات از عبارت "به آواز خود مثل دریا طغیان خواهند کرد" در باره **کیمریان/ سکائیان کیمری** استفاده می کند. نام پرنده معروف به **قمری** نیز باید به سبب صدای **همهمه** وی بوده باشد.

پارتاکانیان: یعنی مردم کنار رودخانه همان مردم کنار رودخانه زاینده رود اصفهان منظور می باشند.

مطالب کوتاه و متفرقه (۳)

معنی نام فرذاخشت/فرتاخشت خومبیگان

تصور میکنم نام و نشان **عیلام** در اوستا و کتابهای پهلوی در نام **فرذاخشت خومبیگان** (فرذاخشت از خاندان هومبان/هومبابا) و سرزمین پر حیض ورنه (یعنی پوشیده و سّری = عیلام) که زادگاه **فریدون** (کوروش) آمده، ذکر شده است. تصور می کنم **فرذاخشت** (=پر حیض و دشتان) اشاره به غسل تعمید مندائیان کهن جنوب خوزستان باشد. نام رود کارون در این رابطه در کتابهای پهلوی **رود کاریزها** (چاهو، شاهو) آمده است.

معنی نام دایائوکو(دیوک)

دیاکونوف اصل نام دایائوکو (دیوک) را به صورت دهیو- کو (صاحب و فرمانروای کشور) باز سازی می کند. در تأیید این نظرگفتنی است: واژه سانسکریتی دهایه) dhAya به معانی زمین و مالکیت) نیز نام دایائوکو (دیوک) را به معنی صاحب فرمانروایی کشور نشان میدهد. لابد از این جاست که کتیبه سارگون او را با لقب شارو (شاه) آورده است و دیاکونوف اطلاق آن به دایائوکو از جانب سارگون را سخاوتمندانه دانسته است.

ریشه ایرانی محتمل وزن

Ahmed Yaqoub Houti
Gál (wazan)'e bunzih:

wazn : weight [wazana] Aze vezn, Hin vazn, Per wazn, Swa uzani, Taj vazn, Tur vezin

Proto-Indo-European *wesno- (“price”). Cognates with Sanskrit वस्न (vasná, “price”), Ancient Greek ὦνος (ônos, “price”), ὠνέομαι (ōnéomai), Latin vēnum (“something for sale”).

Javad Mofrad

احتمال ایرانی بودنش وجود دارد، چه وَز به معنی سنجیدن و سنگین بودن (فرهنگ واژه های اوستایی، احسان بهرامی صفحه ۱۲۶۱) نشانگر آن است که وزن به معنی منسوب به نیرو و سنگینی از زبانهای ایرانی گرفته شده است. در عربی هم به معنی سنجش و اندازه گیری است و همچنین به معنی اعتبار و منزلت است و در قرآن ذکر شده است .

Ahmed Yaqoub Houti

سپاس استاد، در بلوچی :wazan

Keyaksar Athar   Kurdish: wazne

Schaswar Harshami

برغم تشابهات زیاد میان وزن عربی و weight و مشابهاتش، این لغت در زبانهای آفرو آسیایی کهنه و اصیل میباشد. در زبانهای زیاد ریشه دارد. در زبان عبری moznaim، بمعنی بالانس، موازنه آمده‌است. در زبان آرامی نیز mznym، مزنیم همان وزن است. در زبان اوغاریتی نیز mznm، مزنم همان چیزی است. با زبان امهری کشور اتیوپی wezzene، ویززینی همان وزن است. نیز mizen، میزین بالانس است.

ریشه ایرانی کلمات سبیکه و سبک و سکه و ذوب

از آن جایی که **سَبیکه** (قطعه طلا یا نقره گداخته و در قالب ریخته شده) و **سَبک** (فلز ذوب شده را در قالب ریختن) و سکه و ذوب در قرآن نیامده اند، لذا می توان ریشه آنها را به **سَئپَ** (گداختن فلزات) و **سَئپکه** (فلز گداخته شده) در زبان اوستایی رساند. این موضوع هم که علامت **سک** (به معنی سکه، نه چنانکه تصور شده به معنی سیستان) بر روی سکه های پهلوی عهد اعراب دیده میشود، گواه این نظر است. در تبدیل سَئپَ به ذوب گفتنی است، علی القاعده تبدیل حروف س و پ به ذ (ز) و ب اتفاق افتاده است.

معنی پرهام و فرید

نام پسران دکتر **هلاکویی** یعنی **پرهام** و **فرید** را در میان نامهای ایرانی ویکیپدیا به ترتیب به معنی پیر همه و بی همتا آورده اند ولی با توجه واژه های اوستایی **پَرَ-هَئُمَ** (افشره هوم) و **فَرَـئِتَ** (پیش رفتن) می توان آن ها را بر اساس بنیان تاریخی و فرهنگی ایرانی شان به معنی «پُر از افشره گیاه مقدس هوم» و «پیشرفته» گرفت.

در اوستا واژه های **فرائیتی** به معنی روان و جاری و پیشرفت و **فرَئِتَ** به معنی رهسپار شدن و جاری شدن ریشه های نام فریدون (کوروش به معنی مرد سیلابی) هستند. جزء ئیتی (رفتن و شدن) در اوستا به صورت ایدی نیز ذکر شده است. در فرهنگ واژه های اوستایی احسان بهرامی جزء **"اید"** id به معنی سوختن آمده است که نشانی آن داده نشده است که با توجه به کلمه سانسکریتی iddha یعنی درخشان و فروزان و روشن بر افروخته، اصیل می نماید، لذا این می تواند ریشه ایرانی نام **عید** باشد. این معنی آن از معنی سانسکریتی واژهٔ "اید" به معنی ستایش مناسب تر می نماید. بر این پایه نام **فرید** را میشود **"بسیار درخشان و سوزان"** معنی نمود. این نشانگر آن است که نام **فریدون** (کوروش) معنی منسوب به خورشید را نیز می داده است. در رابطه با نام **پرهام** گفتنی است نام مشابه وی در اساطیر زرتشتی **فراهیم رُوان** (پراهیم روان) است که نامش به عنوان "پدر بزرگ مادری زرتشت" (آستیاگ) ظاهراً به مفهوم پُر از **هیمه روح بخش** گرفته شده است و در اساس می تواند به معنی **پر از هوم روح بخش** بوده باشد، چون در واقع داماد وی، **سپیتمه** (دارای مِی مقدس) همان **هوم عابد** دستگیر کننده **افراسیاب** (مادیای اسکیتی) در کنار **دریاچه ارومیه** بوده است و در شاهنامه وی بیشتر تحت عنوان **گودرز کشوادگان** (شیوا سخن دانای سرودهای دینی با ارزش) آمده است که همان **سپیتمه** تاریخی خبر کتسیاس است که داماد و ولیعهد **آستیاگ** و شوهر شاهدخت **آمیتیس** بوده و پدر **مگابرن ویشتاسپ** (تیگران، فرمانروای ارمنستان، بعداً گرگان) و **سپیتاک** (زریادر، فرمانروای **آذربایجان**، بعداً **بلخ**) که هرتسفلد این دومی را همان **زرتشت سپیتمان** می داند.

پنج سال پیش نام **رُهام** را به صورت **رئو-هئُمَ** بازسازی کرده و آن را به معنی **دارای مِی با شکوه** گرفته بودم و وی را با **هوم** (دارای مِی خوب) و **سپیتمه** مطابقت داده بودم. الان با افزوده شدن معنی نام **فراهیم روان** (پُر از هوم روح بخش یا ثروتمند) بدین فهرست متوجه میشوم خود نام **سپیتمه** (سپیت-مه) که در رابطه با زرتشت به صورت **سپنتمه** (سپنت- مه) نیز ذکر شده است در واقع به معنی **دارای مِی مقدس** یعنی مترادف همان **هوم** و **رهام** و فراهیم روان؟ بوده است. در نوروزنامه، شاه **شمیران** (شاه سرزمین سرما) که در رابطه با **جمشید** (شاه صاحب جام مِی) است پدید آورنده **مِی** به شمار آمده است. لذا نام **جمشید** اوستا نیز که در رابطه با **سرزمین سرما** و **رودخانه دائیتی** (موردی چای سهند) و کوه **هئوکئیریه** (هوکر، سبلان) است یکی القاب **سپیتمه** به نظر می رسد.

ولی با توجه به معنی نام **آستی بارسِ** (ایشتی بَرَ= فراهم دارایی) که دیگر **آستیاگ** در نزد کتسیاس است، نام **فراهیم رُوان** به معنی **فراهم دارایی** (ثروتمند) خواهد شد و منظور از وی خود همان **آستیاگ/ایشتویکو/ آژدهاک** (ثروتمند). چون در اوستا **ایشتی** و **رَوَنگهه** (رَوَن) و **آژدیایی** به معنی دارایی و خواسته و **بَرَ** به معنی فراهم کردن است. نام داماد و ولیعهد آستیاگ یعنی **سپیتمه** نزد کتسیاس **آستی گاس** (صاحب تخت سلطنت) است و همو نام دیگر وی را به صورت **اسپنداس** (سپنت-داتَ یعنی دارای ارمغان مقدس، منظور شراب هوم) آورده است.

معانی نام کوروش

روایات اساطیری مربوط به کوروش نشان میدهند که نام او به سه معنی متفاوت گرفته میشده است:

۱- دینون به نقل از کتزیاس می‌نویسد که "کوروش در زمانی که محافظ شاه ماد بوده‌است در خواب دید که سه بار در حال دست بردن در خورشید است." کتزیاس و پلوتارک، نام کوروش را به معنی «خورشید» دانسته اند. به روایت کتزیاس (پرسیکا، بند ۴۹)، پس از پادشاهی داریوش دوم، همسرش «پسر دیگری برایش آورد و او را کوروش به معنی خورشید نامید». پلوتارک (ذیل «اردشیر»، فصل ۱، بند ۲) نیز دربارهٔ کوروش، پسر دوم داریوش دوم، چنین می‌نویسد: «کوروش نامش را از کوروش قدیم گرفت که، چنانکه می‌گویند، از خورشید نام گرفت؛ زیرا Κύρος واژه‌ای پارسی برای «خورشید» است».

از آنجایی که نامهای **فریدون** (فرَ-اید-ون) و **آگرادات** (آگرا-دات) وی را نیز می توان "بسیار سوزان و درخشان" و "مخلوق آتش" گرفت، لذا نام **کوروش** بدین معنی گرفته میشده است: جزء اول آن **کو** به در سانسکریت (کا در اوستایی) به معنی **خواهان و پرستنده** بوده و **روچ** (روش) در زبانهای هندوایرانی به معنی **روشن** و **درخشان** است. یعنی آن در مجموع به معنی **پرستنده خورشید** بوده است. دست به سوی خورشید بردن وی در رؤیا نشانگر این معنی است. لذا تفسیر کُردی نام **کوروش** به **پسر خورشید** هم تا حدودی درست می نماید. بنابراین جمشید در نام تخت **جمشید** (جمَ-شید) در معنی **پسر** یا **همزاد درخشان** (خورشید) اشاره به خود نام **کوروش/فریدون** بوده است. **کوروش** در ترکیب سانسکریتی **کهو-روچ** khu-ruch به معنی **خورشید درخشان** هم مترادف **یمه خشئته** اوستایی (= خورشید درخشان، جمشید) است.

در اسطورۀ آذری **کوراوغلو، روشن** (کوراوغلو) پسر مهتر اسبان **علی کیشی** (آلو کیشی، مرد آتش) و **حسن خان** (هَزن خان= خان ستمگر) مخاصم ایشان مطابق **کوروش** و **مهتر** اسبان و پدرش **اویبار** (مهتر، رکابدار) و **آترادات** (مخلوق آتش) پیشوای مردان در خبر کتسیاس است که چون این **مهتر اسبان** توسط **ارباب مادی** خود به شدت تنبیه شده بود، کوروش را به قیام علیه مادها تشویق می نماید.

۲- نام **کوروش** نظر به کلمه بلوچی **کور** (رود کوهستانی و سیلابی) و **کولَ** سانسکریت (=ساحل رودخانه بزرگ، کورَ) و نام رودهای **کورای** اران و **کُر** فارس، معنی مرد **سیلاب مانند** می داده است: هرودوت نیز در باب ماندانای باردار به **کوروش** در خواب آستیاگ میگوید که از وی چندان **آب** برفت که آسیا را در خود **غرق** نمود و خوابگزاران تفسیر کردند که فرزند نازاده **ماندانا** یعنی کوروش فاتح آسیا خواهد شد. ولی نام **فریدون** را میشود علاوه بر **جاری شونده توانا** (ثراتئونه) به معنی مرد **دوست منش** (هخامنشی) و به معنی **بسیار پر جشن و فروزان** (آگرادات) نیز گرفت.

۳- نام **کوروش** نظر به **کورنگَ** (بزکوهی و قوچ وحشی) در سانسکریت به معنی بزکوهی و قوچ وحشی است، چون در زبانهای ایرانی جزء **اَنگَ** آن قابل تبدیل به پسوند به "اَنگهه" و "ه" بوده است چنانکه **هئوسرونگهه** اوستایی به **هئوسروه** تبدیل شده است. از روی این معنی نام کوروش است که عنوان **ذوالقرنین** توراتی و قرآنی یعنی قوچ صاحب دو شاخ برای **کوروش** پدید آمده است. از سوی دیگر جالب است **کر** و **کَور** و **کور** در زبان کردی به ترتیب به معنی "تکه شاخ و تکه سنگ و کوه سخت و مرتفع"، "بُز و سنگی" و "کوهستانی" بوده و khurati{khur} در سانسکریت و گر اوستایی به معنی بریدن هستند، لذا کورنگَ به معنی "بزکوهی و قوچ وحشی دارای شاخ و اندام برنده سنگی" بوده است.

معنی نام اوکسیان (بختیاری های باستانی)

نام **بختیاری** های باستان یعنی **اوکسیان** را که از وخش به معنی بالیدن و بزرگ شدن و خوشبختی میگیرند. وخش به معنی بالیدن و پیشرفت خوشبختی با کلمه سانسکریتی پکتی و بخت فارسی همخوانی دارد:

در این جا نام **اوکسیان** پشتیبان و یاور پیدایی نام مترادفش بختیار است. احتمال دارد، نام اوکسیان در اساس اَو-غوچیان (یاوران بزکوهی) بوده باشد که یونانیان غ و چ آن را به ک و س تبدیل کرده اند. چون بخته در کُردی به معنی قوچ (قوچ اهلی و بزکوهی و قوچ وحشی) است. از این جا این تصور پیش می آید که اینان از **سکاها** (دارندگان توتم برکوهی) بوده اند چون در یشتها و کتاب ائوگمدئچا از تورانیان **دانو** در کنار **رود زیر زمینی** (رود کاریزها، کارون) سخن به میان آمده است. **دانو** در سانسکریت به معنی **پیشکشی** و **هدیه** است. شاید اشاره به هدیه هایی باشد که اینان از دولت هخامنشی می گرفته اند. مورخین یونانی گفته اند که مردم **اوکسی** (وخشی، یعنی دارنده خوشبختی) انعام و هدایایی میگرفتند تا منطقه را آرام نگهدارند. این موضوع به وضوح پای لفظ **وخش** (خوشبختی) و **بخت** (بهره) را در رابطه با نام **اوکسیان** و **بختیاری** به میان می کشد.

گنج شیچیکان (چیکان کنونی مراغه)

نام محل نگهداری اوستای عهد ساسانی (احتمالاً از عهد اشکانی و یا پیشتر) در کتاب پهلوی دینکرد را به صورت **شپیکان** (شی-پی-کان، محل پی یابی متون شایسته و فرخنده) و **شسپیکان** (محل جستجوی اساس) و **شیچیکان** (به

خوانش مارکوارت، به معنی محل گرد آوری و دست چین کردن متون شایسته و فرخنده) آورده اند. محل آن در نزدیکی کوه سهند و دریاچه چیچست (ارومیه) آورده شده است. نظر به دو مُهر اوستایی/پهلوی که در سال ۱۳٤۸ از پی قسمت جدید بنای مسجد روستای **چیکان** مراغه (به معنی محل گرد آوری و دست چین کردن) به دست آمد (حرف "ش" اوستایی و پهلوی روی آنها به وضوح یادم هست، احتمالاً نام خود محل یا نام فرد بودند)، این جا باید همان **شیچیکان** کتاب پهلوی دینکرد بوده باشد که به خاطر نگهداری شدن متون **اوستایی** بدان **گنج شیچیکان** هم می گفته اند. در قرن سوم هجری مراغه محل مراجعه به کتب پهلوی بوده است.

نگاهی به معنی نام ماریا/ مریم

در ناحیه باستانی **ماری** در کنار فرات ایزدی به نام مَر پرستش میشده است که نام او به سومری به معنی باران و توفان بوده است. ولی به نظر می رسد نام او سامی بوده و در حالت تأنیث به ترتیب در زبانهای مصری و اکدی و عبری و عربی و آرامی به معانی بانوی محبوب یا خادم معبد و مادر بچه و عصیان و تلخ و **مادر مقدس** (ماریا-اِم) بوده است که از این میان معنی آرامی آن یعنی **مادر مقدس** بیشتر در انجیلها متجلی شده است.

وجه اشتقاق واژه های خاموش و فراموش

به نظر می رسد **خاموش** از ریشه اوستایی **خوَن** (درخشندگی و روشنایی)-**موچ** (واهلیدن و کنار گذاشتن) بوده باشد. چون در این رابطه خود کلمه **فراموش** به صورت **فرَ-موچ** به معنی کنار گذاشتن در فرهنگ واژه های اوستایی احسان بهرامی ذکر شده است.

ریشهٔ اوستایی واژهٔ دوگلو/دوقلو

واژه های گولی بلوچی و گلو در کُردی و گله در آذری به معنی حبه و خوشه و سیاهی مرکز چشم است. لذا دو گلو میشود دو دانه و دو حبه. در هیچ لهجه ترکی واژهٔ دوقلو یافت نمیشود. ترکی دوقلو، اِکیز است (دو گانه، دو دانه). به سبب عدم مراجعه به لهجه های محلی ایرانی در انتساب آن به زبان ترکی دچار سهو شده اند. لو در ترکی علامت نسبت و مالکیت است. دوغو در ترکیه به معنی محل زایش خورشید (شرق) به کار میرود، بنابراین دوغولو در زبان ترکی یعنی شرقی یا منسوب به زایش، نه دوقلو/دوگلو.

گلو/قلو در دوقلو/دوگلو بر گرفته از واژهٔ اوستایی **گَرِوَ** (تخمهٔ بچه در زهدان) است (علی القاعده تبدیل "ر" به "ل" اتفاق افتاده است). گَرِوَ در فرهنگ واژه های احسان بهرامی صفحه ٤٦٩ بدین معنی آمده است: "تخمهٔ بچه در زهدان". کلمات گلوله و گروهه (هر چیز گرد) هم از این ریشه به نظر می رسند.

اتیمولوژی گوزن

شکل پهلوی **گوزن** یعنی **گَوَزان** است که با توجه به نام اوستایی گوزن یعنی **تیژی سروَ** (تیز شاخ) می توان آن را در هیئت اوستایی **گَوَ زئن** به معنی گاو مسلح یا شاخ زننده گرفت.

ریشهٔ واژهٔ هریسه

با توجه با واژه های اوستایی هَرِز (ریختن) و هَرِچ (دانه ریختن و آب ریختن) هریسه باید به معنی غذای آبکی دانه و حبوبات دار بوده باشد.

مطابقت کاوهٔ آهنگر اساطیری با اوگبارو تاریخی

دیاکونوف در تاریخ ماد صفحه ۳۸۷ می نویسد: بنا به کتسیاس، "**کوروش** زمانی که از طرف **ایشتوویگو** (آستیاگ) به سفارت نزد پیشوای **کادوسیان** (آترادات پیشوای مردان تاریخی/اساطیری؟) رفته بود، به **اویبار**، **مهتر اسبان** که پیش از آن بردهٔ مردی مادی بود، بر خورد کرد. صاحب اویبار وی را به خاطر خطایی سخت زده بود و اویبار کوروش را بر انگیخت که توطئه ای به چیند و قدرت را از دست مادیها بیرون آورد و به پارسیان به سپارد". سیمای افسانه ای اویبار که مجعولات فراوان به وی نسبت داده اند ظاهراً در تاریخ نسخه اصلی دارد و همان **اوگبارو** است که در تاریخ بابلی نابونید نامش مذکور است و سردار کوروش بوده و به امر او بابل را در سال ۵۳۸ پیش از میلاد تسخیر کرد و اندکی بعد از آن در گذشت.

نامهای تاریخی و اساطیری **اوگبارو** (به سانسکریت "ایوگَ- بَرَayuga-bara، فراهم کننده مواد آهنی)، **اویبار** (به اوستایی و سانسکریتی اَیو-بَرَ ayo-bara، فراهم کننده آهن)، **آهیگر** کتاب توراتی توویت (آیو-گر/آهنگر به ظاهر آهی-گر/مسافرت کننده)، **ایواز** اسطورهٔ آذری کواوغلو (اَیوزایه، دارای جنگ افزار آهنین) نشانگر آن هستند که از **کاوهٔ آهنگر** اساطیری (آهنگر پادشاهی) در اسطوره **کوروش** (فریدون) و **ضحاک** (آستیاگ/نابونید) همانا سردار فاتح بابل کوروش، **اوگبارو** (اویبار) مراد بوده است.

هیئت **گوبریای** نام **اوگبارو** را نیز با توجه واژهٔ **گُو** آذری و **گو** gu سانسکریت یعنی **اخگر** و **پرتو روشنایی** می توان به معنی فراهم کننده **جرقه آتش** گرفت. این معنی نام **آترادات** نیز میگردد که در نزد کتسیاس در ارتباط با نام **اویبار** (آهنگر) پدر و حامی **کوروش** به شمار رفته و تا به حال تصور من این بوده است که وی با **آترادات** (مخلوق آتش) پیشوای **آماردان** و **کادوسیان** (داتام کادوسی، آذربرزین، رستم و سام سگسارستانی/کاسپیانی) مشتبه شده است. اگر منظور از **گوتیان** در رابطه با **اوگبارو** همان **مردان** (آماردان) نباشد این نظر قدیمی من هنوز درست است و قهرمانی جدید با قهرمان هم نام بزرگ قدیمی را یکی کرده اند. از سوی دیگر خود نام **اوگبارو** نیز از سوی به صورت **یوگَ-برو** yuga -bara در سانسکریت به معنی **فراهم کننده آتش** می باشد. حتی نام **آهیگر** کتاب توویت را نیز میشود از ریشه **آهی** سانسکریت (به معنی خورشید و درخشندگی) به معنی **اخگر** گرفت.

در کوروشنامه گزنفون، **گوبریاس** (سردار پسر کشته شده به دست پادشاه سوریانی ها) از **سوریان ها** به شمار آمده است که در واقع منظور مادهای **سور-ری-ان** (محکم سخنگویان کیمری کردستان و کپادوکیه، **ستروخاتیان** مادی) است. این نیز گواهی بر اهل **ماد/سرزمین گوتی** بودن **گوبریاس** است. از اینجا نام **آترادات پیشوای مردان [داتام کادوسی** و **رستم تور گیلی** و **آذربرزین** جنگنده با **دیوان دژ بهمن** (آشوریان)] قهرمان رهایی بخش عهد **خشثریتی** (کیکاوس) از **گوبریاس** متمایز میگردد. نام **گئوبروه** (گوبریاس) را به معنی **چوپان** و **نگهبان گله** گرفته اند که با عنوان مهتری **اوگبارو** (اویبار) همخوانی دارد. بر این پایه **اوگبارو** را میشود در اساس به معنی **چوپان و گله دار خوب** (هوگبارو) گرفت.

در مورد مکان فرمانروایی **اوگبارو** (گوبریا) گفته شده است که وی ابتدا فرمانروای **پهاتو** (پهات) در سرزمین **گوتیان** (در جنوب شرقی) آذربایجان غربی و شمال شرقی کردستان) بوده است. نام **پَهاتو** به صورت **پوهوتو** در شمار گروه هفتم متصرفات **شیلخاک اینشوشیناک** در اراضی **ماد** ذکر شده است. در کتاب ایران در سپیده دم تاریخ تألیف جرج گلن کمرون، ترجمهٔ حسن انوشه چنین ذکر شده است که این گروه و خوانده شده های گروه هشتم با اماکن قابل قیاس و تطابق شان مورد نظر ما (در درون پرانتزها) از این قرارند: گروه هفتم، بیت **کیلالا** (کولمان، تخت سلیمان)، **بیت نانکاری** (خانه درودگران، انگورد)، **تان سیلام** (تکاب)، بیت **کونزوبانی** (گوجه قلعه)، **پوهوتو** (پهلوان)، **ناکاپو** (نبی کندی)، **زالات** (زرند)، **کیشو** (گاو شوله)، بیت **راپیکو** (آلپهوت) را در بر میگیرد. نام ناحیه ... **کاتار** است. گروه هشتم، یکباره نام بیست و شش محل را بر می شمارد که از این محلها تنها نام های **کیتان**/ناتان؟ (**کیت پات**، قهود، شاهین دژ)، **نارسیلام** (رود سیلام، بوکان)، **هاراپ** (زیوه)، بیت **کمیل آداد** (کاپلانتو) تماماً خواناست. اما نام نواحی دیگر را به سبب افتادگی ها نمی توان درست خواند.

در کتاب ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، تألیف داندامایف، ترجمه روحی ارباب، واژهٔ **پهات** (پهاتو) در رابطه با **اوگبارو** به معنی **حاکم** گرفته شده است و ریچارد فرای به دو سردار متفاوت **کوروش** در سالنامه نابونید با عنوان **اوگبارو** (یعنی فرمانده نیروهای مسلح) اشاره می کند. بنابراین اوگبارو می تواند لقبی بر همان **هارپاگ** خبر هرودوت بوده باشد. خود نام **هارپاگ** را میشود در زبانهای ایرانی به معنی **رکابدار** (پاینده پا، مهتر) و در سانسکریت در هیئت **هَرَ- پَچ** به معنی با **آتش پزنده** (آهنگر یا آشپز) گرفت که اولی یاد آور شغل مهتری سردار مشوق کوروش یعنی **اویبار** (اوگبارو) و دومی یادآور مقام آشپزهای اساطیری **ضحاک** (آستیاگ) و نیز خورانده شدن گوشت فرزند هارپاگ همراه با خورش به او، به دستور آستیاگ می باشد.

مطالب کوتاه و متفرقه (۴)

معنی شغنان، سغد (سوگوذَ)، آلان (کروات) و دربیک (دروپیک)

واژه **کهانی** (گهنه) در سانسکریت به معنی **غار** هست، لذا **شغنانی ها** (به قول منابع چینی شه که نی ها/شیه کهانی ها = مردم زیست کننده در غارها) یا مردم **سولاک** کتب پهلوی (سوراخ نشینان، مردم غارنشین) بوده اند. از آنجایی که **سو-گهاذ/غذ** در سانسکریت به معنی دارای **گیاه عالی** است ، لذا **سغدیها** همان **سکائیان برگ هئومه** و **داهه ها** همان **سکائیان تیزخود** بوده اند. نام **آلان** به صورت **آلانَ** در سانسکریت به معنی **کراوات** است که سمبل **کرُواتها** و معنی نام ایشان است. ولی نام **آلان** پیشتر از ریشه سکایی **پلن** به معنی گوزن گرفته میشده است، چون از نام قدیمی تر ایشان **ماساگت** (پرستندگان گوزن) نیز چنین مفهومی عاید میشود. می دانیم **رکسولانها** (آلانهای درخشان) که در معیت **آنلیوس راسپاراگانوس** بوده اند که دو سنگ نبشته از خودش در کرواسین برجای گذاشته، حدود سال ۱۱۸ میلادی در کرواسین سکنی گرفتند. **سرمتهای یازیگ** (صربها) در صربستان نیز رعایای وی به شمار می رفته اند. اما منابع چینی نام سکائیان سمت **فرغانه – باکتریا** را **کانگ کیو** آورده اند که می توان آن را به معنی **دوست دارندگان گیاه مقدس** (هوم) یا **گنج گیاهان** گرفت، لذا این مردم همان **سکائیان برگ هئومه** (سغدی ها) بوده اند و از آنجاییکه نام **دربیکان و دروپیکیان** معنی دارندگان **گیاه هوم** می دهد لذا به نظر می رسد **کانگ کیوهای** منابع چینی همان **دربیکان/دروپیکیان پارسی** منابع یونانی بوده اند.

شهر ری (رغه) مکان فرمانروایی زرتشت سپیتمان در ماد بوده است

کتاب پهلوی زادسپرم (فصل ۱۶-۱۲) در مورد معجزه زرتشت کودک در غار **گرگان** (غار گیرگ کنار روستای مغانجیق مراغه [موغ= پیچ] که در کتب پهلوی تحت نام پیچ رود دارجه زادگاه زرتشت به شمار رفته) و شیر داده شدن زرتشت توسط **کوروشک** (بزکوهی) و نجات شگفت انگیز وی است: **دوغدو** (مادر زرتشت) چون به **غار گرگان** میرسد، به تصور اینکه او را کشته خواهد یافت، می بیند او زنده و سالم است. سپس با خود می گوید. بعد از این تا زنده هستم اگر **رک** (رغه) و **نوتر** (نی- تر= کشور پایینی) به هم به پیوندد کودک را به دست کسی نخواهم داد. دکتر جمشید جی مودی در توضیح این مطلب می گوید "به هم پیوستن **رک** و **نوتر** یک اصطلاح آن زمان بوده و **زرتشت سپیتمان** (سپیتاک سپیتمان) از **رک** و **ویشتاسپ** (برادر بزرگش **مگابرن، تیگران**) از **نوتر** بوده است و این دو ناحیه در [دو سوی] آذربایجان از روی اطلاع (=چیست) شصت فرسنگ از هم مسافت دارد." از این جهت هم بوده است که ناحیه **ری** در عهد ساسانی حکومت روحانی داشته توسط مؤبدان مؤبد اداره میشده است.

در واقع گفته خارس میتیلنی، رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران هم که می گوید **"زریادر** (نگهدارنده سرودهای دینی کهن یا زرین= زرتشت یعنی پیامبر سرودهای دینی کهن یا زرین) از دروازه **کاسپی** (دروازه خوار) تا دروازه **تنائیس** (دربند قفقاز) حکومت میکرد و برادرش **ویشتاسپ** (مگابرن، تیگران) در **ماد** و **کشور سفلی** (اورارتو، ارمنستان،ماننا)"، گواه صادق این گفته است. لذا به نظر می رسد حد اقل یکی از سه نام نواحی اورارتو یا ارمنستان یا ماننا به معنی **کشور سفلی** گرفته میشده است: آاور-آرتهو (ملک پایینی)، اِر/اَر-من/مان-ستان (ناحیه جایگاه پایینی) و مان-نی (جایگاه پایینی).

دژ شوشی قراباغ در مقام ورجمکرد و زادگاه زرتشت سپیتمان

در کوروشنامه گزنفون در برخی جاها نام پادشاه **آشور/آسور** معادل فرمانروای ماد بزرگ (آستیاگ) و ماد کوچک (سپیتمه، هوم) است. مثلا جایی که **آبرادات** (آبِرت-داد، سازنده شراب مقدس) از سوی پادشاه آشور/ آسور به سفارت نزد پادشاه **باختر** (بلخ) می رود. از اینجا می توان نتیجه گرفت در این رابطه نام پادشاه آشور/آسور معادل **آو-سور** (شراو، شراب) گرفته شده است. چون نام **ماد** در سانسکریت به معنی شراب و نیز نجیب است و خود نام **سپیت-مه/سپنت-مه** و **هوم** (خداوند شراب مقدس) که نام القاب فرمانروای باستانی آذربایجان و ولایات جنوب قفقاز بوده، به معنی **شراب مقدس** است.

در گفتارهای سالهای پیش از مطابقت **آبرادات** (آبِرت-داد، سازنده شراب مقدس یا اَبَرَدات، جوانتر، جانشین، ولیعهد) با **سپیتمه هوم** (داماد و ولیعهد آستیاگ و حاکم ولایات جنوب قفقاز و آذربایجان) و مطابقت همسر او **پان ته آ** (به معنی سانسکریتی آن یعنی دانشمند، خردمند) با **آمیتیس** (دانا، مجرّب) دختر آستیاگ و همسر سپیتمه سخن گفته ام و این که **آراسپ** (آراینده اسب) سردار کوروش در رابطه با آنها همان **اوگبارو/هارپاگ** (مهتر اسبان) است. جالب است که گزنفون جایی شهر **شوش** (در این جا منظور شوشی، شوشا) را مقر **آبرادات** و **پان ته آ** آورده و جای دیگر مقر فرمانروایی پادشاه **ارمنستان** (به عنوان پدر تیگران) را دژی واقع دربلندی همانند شوشی، شوشا ذکر میکند که می دانیم حتی در مقابل آقا محمدخان قاجار هم در قرون نزدیک مقاومت نمود. نظر به مکانهای **جمشید** (شاه مؤبد صاحب جام می) در اوستا یعنی کوه **هُکر** (سبلان)، رود **دائیتی** (موردی چای مراغه) و رعایای **کاتوزی** (کادوسی) وی در شاهنامه باغ و دژ **ورجمکردِ** جمشید با **قراباغ** (باغ سترگ) و **دژ شوشی** آن مطابقت دارد. بنابراین **دارجه زبره** کتب پهلوی (بیشه واقع در بلندی) به عنوان **زادگاه زرتشت** در اساس همان **ورجمکرد** (باغ واقع در بلندی ساخته شاه مؤبد صاحب "جام/اسکول/اسکیث") بوده و این خود مطابق دژ واقع در بلندی شوشی (محل درختان باغ) در ناحیهٔ قراباغ بوده است. به نظر می رسد داستان زندگی این زرتشت سپیتمان با زرتشت (دانای سرودهای دینی کهن) دیگری که در ناحیه مراغه (ایرانویج) می زیسته در آمیخته و با آن یکی گرفته شده است.

معنی نام کرمان

اگر **ساگارتیان** (سنگ کنان) باستانی بین سیستان و بلوچستان و کرمان همان کرمانی ها و **گواشیر/ بردسیر** همان شهر **کرمان** باشد، نظر فریدون جنیدی که "کر" و "برد" را به معنی سنگ میگیرد منطقی به نظر میرسد. اینجا مرکز فیروزه کم بها و سیرفام بوده است. لذا جزء **گوا** در گواشیر هم معادل گَوه (آبی روشن) یا گَوو (کبود) در زبان کُردی یا در اصل تلخیص **گوهر** (سنگ قیمتی) است. یعنی در مجموع معتقدم ارتباطی لغوی بین چهار نام بردسیر، گواشیر، وه اردشیر و کرمان با معدن فیروزه آن موجود است.

لذا نام **وه اردشیر** مربوط به **کرمان** هم که ریشه نام **گواشیر** به شمار می رود، در واقع **وُهو-اَرِثه-شی** (محل مربوط به مادهٔ با ارزش) در زبان اوستایی بوده است. **وُهو-اَرِثه** ریشهٔ واژهٔ پهلوی **گوهر** به نظر می رسد. پس شکل پهلوی اصلی گوهَر در اصل **گو** (وهو=خوب)-**هِر** (ثروت و مال) بوده است.

گریمَن gariman در سانسکریت به معنی سنگ و وزنه است. لذا هیئت **گرمانییوی** یونانی یعنی مردمان منسوب به سنگ که همان ساگارتیان (سنگ کنان) شرقی عهد اسکندر میشوند. جزء سیر/شیر در بردسیر و گواشیر هم به صورت سری/شری در سانسکریت به معنی ثروت است.

نام باستانی تر ناحیه **کرمان** یعنی **آرَتتا** نیز به صورت **آ-ریت-تها** در سانسکریت به معنی سرزمین "کوه/سنگ بسیار مناسب" است. می دانیم سومریان هم این سرزمین محل صدور سنگهای گرانبها توصیف کرده اند.

مطابقت سرزمین گَوَ اوستا با قومس

در فرگرد اول وندیداد نام سرزمین **قومس** به صورت **گَوَ** (سرزمین پر گاو) به عنوان دومین جا و شهر آفریدهٔ اهورامزدا یاد شده و آفت اهریمنی آن را **مگس مرگ آور و آسیب رسان گاوان** معرفی کرده است. که از اینجا معلوم میشود نام قومس به صورتهای **گومش** (دارای دامهای فراوان= بسطام، یا محل مرگ و میر گاوان) یا **گومیث** (محل دامها= دامغان یا دارای مگس آسیب رساننده گاوان) درک شده است. که از میان موضوع مگس مرگ آور و آسیب رساننده گاوان در رابطه با این نامها رابط بسیار روشنگر است چه کلمه **موزا** (از ریشه میث اوستایی یعنی آزار کردن و آسیب رساندن) که در آذربایجان به مگس آسیب رساننده و رماننده گاوان اطلاق میشود، در ترکیب معنی ثانوی نامهای **گومیث** و **گومش** بسیار محسوس است. یعنی در مجموع معلوم میشود این سه شهر **کومس** (در معنی کوی بزرگ، هکاتوم پلیس)، **گومیث** (محل دامها، دامغان) و **گومش** (دارای گاوان فراوان، بسطام) در یک منطقه بزرگ و واحد دارای نامهای مشابه بوده اند که این نام مشابه به صورت **قومس** نام عمومی این منطقه شده بوده است:

به نوشته اصطخری در قرن چهارم هجری «**قومس** و سمنان و **دامغان** و **بسطام** پیوسته یکدیگر است». یعنی شهر **قومس** به غیر از **دامغان** (محل دامهای فراوان، قومس تاریخ بناکتی) و **بسطام** (پردام، قومس سفرنامه ناصر خسرو) بوده است که از این میان خود شهر **قومس** (کومس) به واسطه زلزله شدیدی از بین رفته است چه ذکریای قزوینی می گوید: «در اربعین و اثنین از هجرت در زمین قومس چنان زلزله شدید شد که شهری بدان بزرگی زیر و رو گردید و چهل هزار آدمی از خاک بدر آوردند این زلزله بدامغان و خراسان بود.» حمزه اصفهانی می نویسد: «در سال ۲۴۱ هجری به روایت محمد بن جریر مردم **قومس** (کومس) به زمین لرزه و فرو شدن در زمین دچار شدند». این شهر **قومس** (کومس/کومز) دچار ویرانی زلزله شده در سمت دامغان را به درستی همان **هکاتوم پلیس** (صد دروازه، در اصل **هنگ کتوم-پوئوروش** یعنی محل کنده شدهٔ بسیار فراوان) گرفته اند. چون **کو-مس** را هم به راحتی می توان به معنی کوی و محله بزرگ یا محل کنده شدهٔ فراوان گرفت که اشاره به شکل متحد و بهم پیوستهٔ ساختمان های فراوان آن یا چاهها و آب انبارهای آن داشته است.

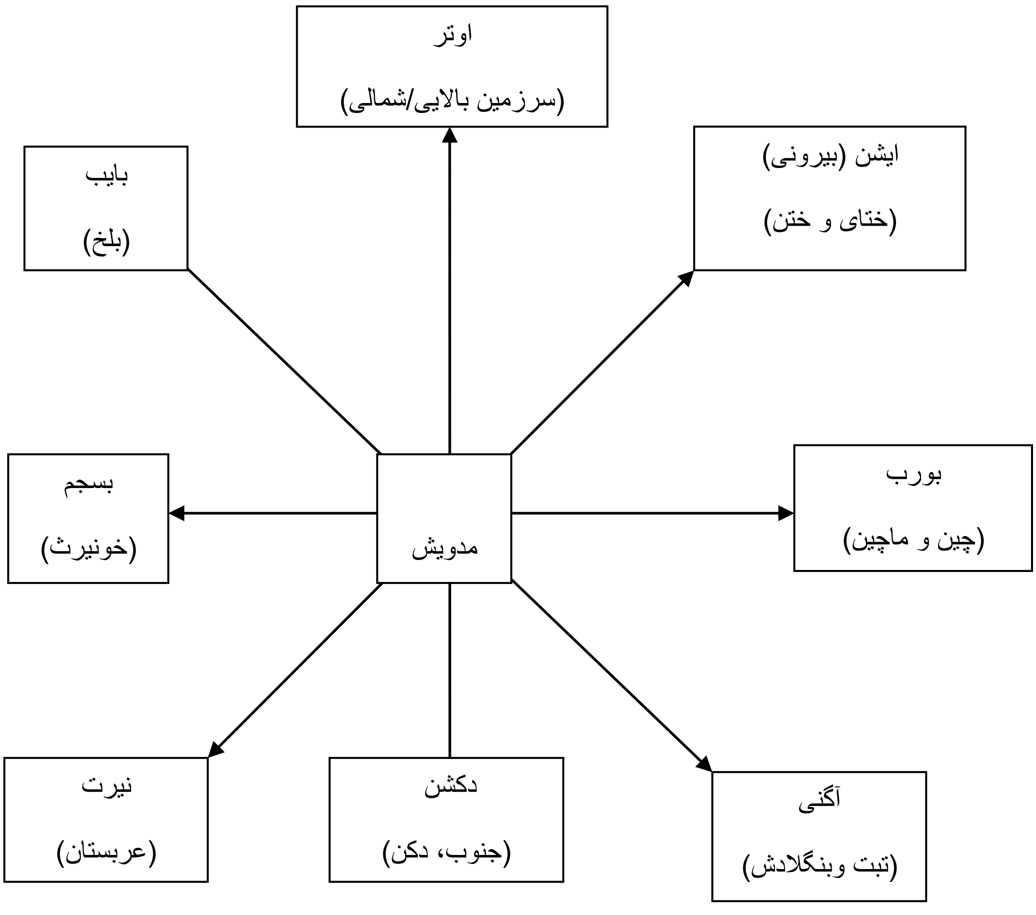
دوستمان مهندس فرشید فرهادی تذکر دادند که **قوم** (کوم) نیز در عهد اعراب قومش خوانده میشده است. از اینجا معلوم میشود، **قم/کوم** (آب انبار) را **کوم-مش** (محل آب انباربزرگ) هم میگفته اند و این به راحتی با کومس/کومش یکی گرفته میشده است و این گفته این نظر را مطرح می کند که نام **کومیسنه** (کومش، کومیسنه) هم به معنی محل آب انبار بزرگ بوده است. از آن جایی که نام **کومس** را با چاه (آب انبار) ربط داده اند، پس این شهر کنار کویر دارای آب انبار بزرگ بوده است که نام **کومش** از آن گرفته شده بوده است. حتی به نظر می رسد که نام **قمشه** /شهرضا نیز به واسطه آب انبار آن بر آن تعلق گرفته است.

هفت اقلیم اوستا

کشور مرکزی، خونیرث (سرزمین راه درخشان) در اصل مطابق خراسان است. اقلیم شمال غربی، **وُئوروبَرِشتی** (بیشه زارهای گسترده) مترادف **روشیه** (روسیه) در زبان روسی است. اما نظر به معنی لفظی نامهای ترکی و ایرانی دریاچه **خوارزم** یعنی **آرال** (بیشه) و **کردر** (کِشتگاه درختان) نام خوارزم را میشود به صورت **خوَاِئوئی-رز-زم** اوستایی به معنی **بیشه با شکوه** بازسازی کرد و مراد از **وُئوروبرشتی** را همان سرزمین **خوارزم** منظور داشت. اقلیم شمال شرقی، **وُئوروجَرِشتی** (علفزارهای گسترده) معادل علفزارهای سمت ماوراءالنهر است چه نام **سغد** (سوغد) به صورت سانسکریتی **سو- گهاسَ/گهاذَ** به معنی محل **علف و غذای عالی** می دهد. به نظر می رسد **گهاس** ریشه واژهٔ فارسی **غذا** هم هست که معرب شده و عربی تصور میشود. لذا مسلم به نظر می رسد از **آریاورتهٔ** ریگ ودا (مرتع عالی آریائیها) که در مورد آن گفته شده است "در آن جا صد زمستان و صد خزان روی داده است"، همین سرزمین سوغد منظور است. کشور شرقی، **ارِزهی** (به سانسکریت یعنی سرزمین بزکوهی یا به اوستایی نبرد) مطابق سرزمین قوم سکایی جنگاور **کوشان** (به ظاهر به معنی کُشنده /غرچه/غلزایی) در شرق است. کشور غربی، **سَوَهی** (سرزمین پر سود و خوشبخت) مطابق **روم** است که نامش به صورت **رئو-اومَ** در زبان اوستایی معنی منسوب به خواسته و مال فراوان را می داده است. کشور جنوب شرقی، **فردذفشو** (سرزمین چارپاپرور) مطابق **هندوستان** است و سرانجام کشور جنوب غربی **ویدذفشو** (سرزمینی که چارپاپرور نیست) مطابق **عربستان** و **عراق** (در هیئت پهلوی اِ- راک= بدون قوچ) است. این تقسیم بندی متعلق به عهد اشکانیان به نظر می رسد.

نُه اقلیم هندوان

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب نام نه اقلیم هندوان را به درستی آورده ولی در تعیین بعضی از آنها اندکی به اشتباه می رود. این سرزمین ها با اندکی اصلاح از این قرار هستند: سرزمین شمالی **اوتر** به معنی بالایی و شمالی را به درستی دیار ترکان آورده است. سرزمین شمال غربی یعنی **بایب** به صورت **بهاویا- آبهه** (سرزمین فرخنده باشکوه =بهلیکا/بلخ یا زیان و خسارت زننده) مطابق **کوشان** (ظاهراً به معنی کُشنده/غرچه/غلزایی)/**توران** (سرزمین آزار و آسیب یا سرزمین بزکوهی) همان اقلیم **اَرِزهی** اوستا (سرزمین جنگ و خسارت یا متعلق به بز کوهی) است. سرزمین غربی یعنی **بسجم** به صورت **بهاس-گم** به معنی سرزمین راه درخشان مترادف **خونیرث** اوستا (فلات ایران) است. سرزمین جنوب غربی یعنی **نیرت** (سرزمین فقر و مصیبت زده) مطابق عربستان، همان اقلیم ویدذفشو اوستا (سرزمینی که چارپا پرور نیست) است. سرزمین شمال شرقی یعنی **ایشَن** (سرزمین بیرون رودخانه/ماوراءالنهر) مطابق ختن/ترکستان چین است. سرزمین شرقی یعنی **بورب** به صورت **بهو-ربهو** به معنی سرزمین متمدن و دانا مطابق **چین** است. سرانجام سرزمین جنوب شرقی یعنی **آگنی** (آتش با سمبل **بُز/بزکوهی)** و سرزمین جنوبی یعنی **دکشن** (جنوب) و اقلیم میانی یعنی **مدویش** (سرزمین میانی) به ترتیب مطابق **تبت/بنگلادش**، شبه جزیره **دکن/سیلان** و خود **هند** هستند. مسلم به نظر می رسد نام سانسکریتی ایران یعنی **بسجم** به معنی راه درخشان و **خونیرث** اوستا به همین معنی، اشاره به نام ایران در عهد اشکانی یعنی **پرتَوَ** (سرزمین راه) داشته اند که به نظر میرسد همان سرزمین **پانتالیان** پارسی خبر هرودوت (پنتی-الَ-یان یعنی مردم راه باشکوه و درخشان) بوده است. به نظر می آید آن اشاره به در شرق و سر راه **ایزد خورشید** (مهر) داشته است. از این روی است بعدا این سرزمین **خراسان/خورآسان** (سرزمین سر راه ایزد خورشید) نامیده شده است.



مطالب کوتاه و متفرقه (۵)

مطابقت ادریس با اِئا

دکتر محمد خزائلی در کتاب اعلام قرآن می آورد: "نولدکه در یکی از اقوال خود معتقد است که **ادریس** مخفف **آندریاس** می باشد. ولی آندریاس را صریحاً معرفی نکرده است. هارتمان معتقد شده است که ادریس همان آندریاس (به معنی آدم) آشپز اسکندر بوده که بر حسب افسانه ها، روزی ماهی در آب چشمه ای می شست و ماهی زنده گردید و آندریاس از آن آب معجزه آسیا نوشید و در نتیجه نوشیدن آب حیات، جاودانه شد."

احتمال دارد افسانه این آندریاس از ایران سرچشمه گرفته است چه **آندریاس** به صورت **آندر-اوس** (انتر-اوس) در زبانهای ایران قدیم به معنی **روح و اعماق چشمه** بوده است و می تواند منظور **اُآنِس/اِئای** سومری (ایزد آبهای ژرف و خرد با سمبل کاهنان ماهی پوش) یا همان **هومبان** ملقب به گَل (بزرگ) خدای بزرگ عیلامی بوده باشد که در رابطه با سبزی و دریا بوده و در اساطیر بین النهرین تحت نام **هوم بابا** نگهبان جنگل سدر و در روایات اساطیری اسلام تحت نام **خضر** (سبز) ظاهر شده است. نام هومبان در زبانهای ایرانی می توانست به صورت هوم-بان (به معنی نگهبان شراب مقدس) گرفته شود و در تصویر کورانگون ایزدی گلدان بدستی در رابطه با آب افشانی از آن گلدان مقدس دیده میشود که حدس زده میشود همان هومبان بوده باشد. جزء "هومبا" در نام هومبان و هومبابا در فرهنگ لغات سومری به معنی رستنی ها و "با" به معنی مسئولیت داشتن است. بنابراین نامهای هومبان و هومبابا در بین النهرین به معنی مسئول رستنیها بوده اند.

در این رابطه نام **ایلیاس** به صورت **آلیوس/آلیاس** می توانست در زبانهای ایرانی به معنی **دارای چشمه پاک و با شکوه** معنی دهد. احتمالا نام **چشمه علی** شهر ری (رئو-خا= دارای چشمه باشکوه) همین بوده است. نام دیگر **ایلیاس** اساطیری اسلامی یعنی **اِدریس** را نیز به صور"آدری-اوس" و "آدَری-اوس) در زبانهای ایرانی و سانسکریت می توان به ترتیب به معانی **دارنده چشمه گیاه مقدس گیاه مقدس هوم** یعنی معادل **خضر** (سبز) دانست یا **دارنده چشمه آبهای ژرف زیرین** گرفت که این یکی ترجمه نام **اِئای** سومری (یعنی خدای آبهای ژرف) است.

در قابل تبدیل بودن جزء اوس به ایس گفتنی است که در اوستا، ایس و اوسَ مترادف با هم به معنی دیگر آن یعنی خواستن و آرزو کردن بیان شده اند.

در مجموع این گفتار، ذکر قرائن و شواهدی مبتنی بر آن است که ادریس همان ائای بابلی و خضر همان هومبان/ اوتناپیشتیم (مرد دارای حیات جاودانه) است، ولی از صافی فرهنگ مسلط ایران در خاورمیانه پیش از اسلام گذشته اند.

معنی غار هامپهول

در شاهنامه و اوستا محل دستگیر شدن افراسیاب **غار هنگ** (هنکن= کنده شده، غار) در کنار دریاچه ارومیه در نزدیکی شهر **برزه** (تختگاه یا شهر واقع در بلندی) در کنار دریاچه چیچست (ارومیه) در کنار کوه **هرا** (محل نگهبانی) ذکر شده است. در اوستا در این رابطه با همین مکان دستگیری افراسیاب از سه رودخانه **اَوَژدان وَن** (دارنده آب رود)، **اَپَ غژار** (رودخانه سیلابی) و **ونگهزدا** (در بر دارندهٔ نیکویی) نام برده شده که به ترتیب با رود **صافی** (اَو-ریخشان کتاب دینکرد یعنی رود صاف و درخشان) و رود **سیل چایی** (رود خانه سیلابی) و رودخانه **موردی چای** مطابقت دارند که در شهر مراغه و کنار آن جاری هستند و در این جا دو غار مهم باستانی وجود دارند یکی همان که **معبد مهری** ورجوی خوانده میشود و دیگری غار آهکی معروف کبوتر که نام محلی اش **هامپهول** است و در داخل **پناهگاهی** (هرایی) قرار داشته است. در اصل **هنگ پَوآول** (به معنی غار محل نگهبانی) بوده است. عنوان اوستایی **هنگ/هنکن** (غار، کنده شده) برای هر دو مشترک بوده است. در واقع محل دستگیری **افراسیاب** (مادیای اسکیتی) همان غاری بوده است که اکنون مسمی به **معبد مهری مراغه** شده است ولی نام مشترک این دو غار باعث یکی شدن آنها در روایات ملی و زرتشتی شده است. مطابق شاهنامه و اوستا و خبر هرودوت، **افراسیاب تورانی/مادیای** اسکیتی شب هنگام غافلگیرانه

در کنار دریاچه ارومیه غافلگیرانه مورد هجوم **گستهم نوذری** (آریارمنه) سردار و محتملاً خواهر زاده **کیخسرو (کیاخسار)** قرار گرفت و سپاه وی کشتار و فراری شدند و از ایشان جز **قراخان** (خان بزرگ، در اساس خود همان مادیای اسکیتی) به قول موسی خورنی **نیوکار مادس** (مادیای نابکار) باقی نماند که او هم دستگیر و اعدام گردید. مطابق شاهنامه محل آتشکده **آذرگشنسب قدیمی** هم در همین حوالی در دامنه **کوه سهند** قرار داشته است که **کیخسرو/کیاخسار** در آن مراسم شکرگزاری به جای آورد. مطابق شاهنامه و اوستا حاکم این ناحیه در این عهد عناوین **هوم عابد** و **گودرزکشوادگان** (شیوا سخن دارای سرودهای با ارزش) بوده است که کتسیاس نام اصلی وی را **سپیتمه** (سفید رخسار یا سفید مِی) آورده است که بعدا (یا پیشتر از آن) به مقام دامادی و ولیعهدی **آستیاگ** رسید.

مطابقت قوم عاد و ثمود با کاسیان و ثمودی/تمودی ها

در عهد سارگون دوم آشوری از قومی به نام **تمودی** یا **ثمودی** سخن به میان آمده و از رانده شدن ایشان به مناطق دیگر خبر داده شده است. بعداً آراتستن و پلین هم از **ثمودان** یا **سمودین** سخن گفته اند و شهرهای **هگرا** (حجر، پترا) و **دماسا** (دومیة الجندل) را مساکن این مردم کننده غارهای سنگی معرفی کرده اند. ولی پیامبر ملکوتی ایشان **صالح** (نیک کردار) دارنده شتر مقدس مطابق **زرتشت/زرتوشترا** است که نامش در عهد ساسانیان به معنی ظاهری آن یعنی **دارنده شتر زرین** گرفته میشده است. بعلاوه بلای نازل شده بر قوم **ثمود** هم که **صیحه بلند آسمانی (مِگافونی)** معرفی شده است در واقع همان واقعه **ماگوفونی** (مغ کشی) است که در عهد داریوش اتفاق افتاده است. احتمال دارد میان مردم **ثمودی** کیش مغان رواج یافته بوده است یا این امر به سبب ترادف نام غارکنان **ثمودی** (به اکدی یعنی دانایان) و **سمودی** (به عربی سرود گویان) با **مغان** (به معانی غارکَنان، دانایان سرودهای دینی) و هم شکل شدن نام مادان با مدین های سمت هگرا روی داده است. خود **صالح** پیامبر معادل **گائوماته** مغ (مغ دانای سرود دینی) حاکم بلخ در عهد کوروش و نائب السلطنه کمبوجیه و بردیه مطابق میگردد. به تصور من خود این شخص همان **سپیتاک سپیتمان** حاکم دربیکان سمت بلخ است که هرتسفلد او را همان **زرتشت سپیتمان** تاریخی پسر سپیتمه (داماد و ولیعهد آستیاگ) می داند.

در مورد مطابقت نام و نشان قوم **کاسیان (کاشّوها**، نیاکان لُران که بابل را به مدت پنج قرن در تصرف خود داشته اند) و **خدای رعد** ایشان **هودها** با قوم **عاد** (دور شونده، قاصی) و رهبر ملکوتی ایشان **هود** گفتنی است: مطابق قرآن بلای نازل شده بر این مردم **باد سرد** بود. معلوم است که نام کاسیان (کاشّوها) با **باد سرد** (به لفظ اکدی **کاشّو**) و **قاصی** عربی **(عاد** عربی و اکدی به معنی دور شونده) مرتبط شده است.

ریشه ایرانی واژهٔ وجدان

جناب سمراد عباسی سؤالی در باره ایرانی بودن و یا نبودن واژهٔ **وجدان** نمودند که باعث پیگری در این باب شد. کلمات **دئن** و **واروم** (منسوب به کیش درونی) و **اَخو** (روان) و بود/بوی (دانایی مطبوع) در فرهنگ لغات فارسی به پهلوی بهرام فره وشی به معنی **وجدان** آمده اند. از این میان کلمه **دئن** به صورت دَئنا در فرهنگ لغات اوستایی احسان بهرامی به معنی **دستور دینی، کیش، وجدان** و **فرمان درونی** آمده است و **دَئنا** در کتابهای پهلوی به صورت همزاد انسان در جهان دیگر بعد از مرگ ظاهر شده است. بنابراین بر اساس ایرانی گرفتن واژهٔ **وجدان** جزء **دان** در آن را میشود همان **دئن** پهلوی به معنی **وجدان** و فرمان درونی گرفت. جزء اول **وجدان** را هم به سادگی میشود با واژهٔ **ویژه** فارسی سنجید که این هم بر خلاف تصور غالب نه برگرفته از **اَپِچاک** پهلوی بلکه مأخوذ از **وَئِجه** اوستایی یعنی **اصلی** و **اساسی** است که در نام **ائیرینه وَئجه** (ایران اصلی) به کار رفته است. بنابراین **وجدان** در بنیاد بر گرفته واژهٔ **وَئجَ-دئن** (فرمان درونی اصلی و اساسی) در زبانهای قدیم ایرانی است.

مطابق گفته دوستمان دانا سجادی در کلمه کُردی **وژدان** (وجدان) **وژ** (از ریشه سانسکریتی vijAvan) به معنی خود است. بر این پایه هم وژدان/وجدان، **ضمیر خود آگاه** و یا همان **وجدان اصلی** معنی میدهد.

شجره نامه جالب منوچهر پیشدادی در شاهنامه

از **فریدون** (دوست منش= هخامنش/هخامنشی) **ایرج** (=**آروج-کو/آروگو، چیش پیش** به لفظ سانسکریت **چهاش پیش** یعنی شکست دهنده اشرار) به دنیا آمد و از **ایرج** و **ماه آفرید** (اهل ماد) و یا همان ماه آفرید [یا **گوزک**= پنهانی و سرّی= منظور **عیلامی/ورنه ای اوستا]** و **پشنگ** (= پیشاچ به لفظ سانسکریت یعنی آسیب رساننده [به شریران]) **منوچهر/منوشچهر** (به لغت سانسکریت یعنی آدم نورانی و متشخص یا به لفظ ایرانی یعنی از نژاد هخامنش/هخامنشی، منظور کوروش سوم) به دنیا آمد و از او **نوذر** (خاندان جدید، منظور هخامنشیان) به وجود آمدند.

می دانیم کوروش اول هخامنشی پسرش **آروگو را** به عنوان گروگان سیاسی به نزد آشوربانیپال فرستاده بود و **کوروش دوم** بنا به گفته گزنفون از دختر **فرائورت** فرمانروای ماد و پارس و **چیش پیش دوم** فرمانروای پارس به دنیا آمده بود و در عهد هرودوت خاندان **فرمانروایان ماد** را مقابل **هخامنشیان/نوذریان، فرتریان** (پیشین ترها) می خوانده اند و در اوستا و شاهنامه **توس** نوذری (کوروش دوم)، **گستهم** نوذری (آریارمنه)، **هوتوس** (آتوسا دختر کوروش سوم) و **ویشتاسپ** و اعقابش از **نوذریان** به شمار رفته اند.

لذا دلیل اینکه کتسیاس، پدر کوروش سوم را **آترادات** پیشوای **مردان/آماردان** (گرشاسپ/رستم هفتخوان مازندران به معنی لفظی ریشه کن کننده ستمگران) معرفی نموده است، این است که نام **چیش پیش** دوم پدر **کوروش دوم** (توس) با لقب **رستم/گرشاسپ** مربوط به آترادات پیشوای مردان شکست دهنده **آشوریان** در پای حصار **شهر آمل مازندران** با هم مترادف بوده اند.

گفتنی است در شجره نامه **کوروش** در کتاب پهلوی بندهش نام **تورَ اسپیان** (در واقع **تورسپی-یان**= منسوب به سگ وحشی و آسیب رسان، منظور منسوبین به پلنگ/یوزپلنگ) تکرار شده است که اشاره به معنی لفظی **پارس** (از ریشه پرِثَ یعنی ستیزنده به معنی پلنگ/یوز پلنگ) است که بدین معنی از زبانهای سکایی و ایرانی در زبان های ترکی به یادگار مانده است. از این جهت بوده که **درفش کاویانی** را از پوست **پلنگ/یوزپلنگ** یعنی حیوان توتمی پارسیان ساخته بوده اند. در اساطیر شاهنامه در این باب نامهای **تور** (وحشی) و **فرانک** (گربه وحشی) در رابطه با همین **توتم پلنگ/یوزپلنگ** پارسیان هخامنشی هستند.

معنی و محل جابلقا و جابلسا

اگر این نامها ی **جابلقا** (جابرقا) و **جابلسا** (جابرسا) را از زبانهای قدیم هندوایرانی بگیریم، می توانیم آنها را به ترتیب به صورت **گیه پَریگهه** (منطقه سد و مانع) و **گیه پَرُ اَسه** (مملکتی که جایش بسیار دور است) بازسازی کرد و منظور از آنها را **چین** و **ژاپن** (سرزمین دور دست سمت طلوع خورشید) گرفت. بر این پایه این نامها از ایرانی زبانان کهن آسیای میانه به یادگار مانده اند.
نام کهن تر **ژاپن** در منابع چینی را به شکل **وَ** (وِی) به معنی سرزمین پیچ در پیچ و **خیلی دور دست** گرفته اند.

جابلقا نام شهری است در ادبیات و علوم اسلامی که پیامبر اسلام و امامان جانشین او طی سخنانی از آن یاد کرده‌اند. به ادعای این افراد، شهر مزبور در **شرقی‌ترین نقطه عالم** قرار دارد و آن‌سوتر از آن، شهر و انسانی وجود ندارد. در ادبیات و علوم مزبور، **جابلقا** در نقطه مقابل **جابلسا** قرار دارد که غربی‌ترین شهر عالم است.

نام **جابلقا** و **جابلسا** در روایات اسلامی زیاد استفاده شده‌است. در وصف این دو شهر عبارات مشابهی در منابعی چون تاریخ بلعمی و عجایب المخلوقات طوسی آمده که از آن جمله است: «هر یک هزار یا ده هزار دَر دارد، مخلوقات آنها غیرقابل‌شمارشند، ساکنان آنها از ابلیس و حضرت آدم بی‌اطلاع هستند و هر یک هفت هزار سال عمر می‌کنند؛ خورشید و ماه را نمی‌بینند و از نور دیگری استفاده می‌کنند.»

خبر وجود شهر ده هزار دَر نشانهٔ دیوار **چین** (**جابلسا**) است که در غرب **جابلقا** (ژاپن) قرار گرفته است.

جالب است این نامها در خود شکل **جابلقا** و **جابلسا/جابرسا** هم در فارسی بدل از **جیپانگو/جاپنگو** (ژاپن) و **جابرجه/جابرغه** (محل برج و سد، چین) می نمایند. چون در زبان فارسی حروف "ن" و "ج/ غ" به ترتیب می توانند به

"ل" و "س" بدل شوند: چندن/ چندل، کنند/کلند، نیقه/لیقه؛ آج/آس، بوج/بوس، ریواج/ریواس؛ "داغ و دغ"/"داس و تاس" «بی گیاه ، بی موی».

معنی فرهاد

فرهاد به صورت **فرهات/پرهات** در فرهنگ نامه های سانسکریت و اوستایی به دو معنی متفاوت بسیار دانا و قطعه قطعه کننده آمده است. معنی دومی در مورد فرمانروایان جنگاور فرهاد نام اشکانی و **فرهاد غارکنِ** قطعه قطعه کننده سنگهای کوه مناسب می افتد.

نامهای باستانی خراجو و دوزدوزان و داشاتان

احمد کسروی در کتاب کاروند به درستی اشاره می کند که «پسوند دوز در برخی نامهای جغرافیایی آذربایجان به معنی دژ است». بنابراین **دوز دوزان** را میشود دژ دژها یعنی دژ با شکوه معنی کرد. یعنی این جا یکی از **رویین دژهای** (دژهای با شکوه) آذربایجان بوده است. به نظر می رسد این دژ در محل تپه باستانی **پیردیکی** واقع بوده است.
به نظر می رسد **دوز دوزان** در اصل همین **دژ دژها** بوده چه نام **پیردیک** را هم میشود به شکل **پئورو-دهک/دایک** به معنی بسیار نگهداری و پشتیبانی کننده گرفت. نام قلعه ضحاکهای آذربایجان می تواند در اصل صورتی از همین جزء **دَهَک/ذَهک** (قلعه محافظتی) بوده باشد.
در نقشه های بطلمیوسی در سمت هشترود دو نام **زورزوا** و **زازاکا** دیده میشوند. در کتیبه های سارگون دوم آشوری در این منطقه نام **دوردوکا** یاد شده است. **زازاکا** (محل بر آوردن خواهشها) در سمت شرقی مراغه با شهرک **خراجو** (محل جُستن خواهشها و نیازها) و دو روستای **قاطرگتورن** کنار آن (خاطر گتورن= بر آورد کننده خواهش ها) مطابقت دارد. در عهد اعراب آنجا را **گزنا** (گاث-نه= محل سرودهای دینی) می نامیده اند. اما نامهای **دور دوکا** (دژ نیرومند) در عهد مادها و **زورزوا** (جای مسکونی نیرومند) در عهد اشکانی با **دوزدوزان** (دژ دژها، رویین دژ) در بین هشترود و سراب قابل تطبیق هستند. نام ویرانه قلعه **پیردیک** (بسیار محافظت کننده) در دوزدوزان گواه درستی این نظر است. لابد جزء زور در اینجا به صورت زئوروَ معنی پیر گرفته شده است.
در این رابطه نام قصبه **داشاتان** مراغه (به ظاهر به ترکی محل سنگ اندازی) را نیز می توان در اصل ایرانی آن به معنی **محل دژ** (دشَ-تان) گرفت.

نظری به چهار نام اساطیری مالوق و ماسوخ و تارس و تافیل اعراب

به نظر میرسد چهار نام اساطیری **مالوق** و **ماسوخ** و **تارس** و **تافیل** در روایات اعراب که در روایات گاهی نامشان با **جابلقا** (ژاپن) و **جابلسا** (چین) و **یأجوج** (یوئه چی چه، یوئه چژی، یوئه چی کوچک) و **مأجوج** (مه یوئه چی=یوئه چی بزرگ، تخار) همراه میشود، مربوط به آفریقا و شمال دریای سیاه بوده باشند: چون **مالوق** (دوندگان متملق) و **ماسوخ** (مسخ شده ها) که از سوی مردمان شکار و خورده میشوند یاد آور شامپانزه ها و میمونهای افریقا در غرب عربستان هستند. دو نام دیگر متعلق به سمت شمال دریای سیاه بوده اند چه نامهای **تارس** با **تائوریس** (تائور) شمال دریای سیاه و **تافیل** با **تاویر** باستانی (در سمت شمال غربی اوکراین) یکی می نمایند.

مطابقت کوه هوکر و رود اردویسور ناهید اوستا با کوه سولان (سبلان) و بالیقلی چای

طبق مندرجات اوستا رود اردویسور از بالای کوه **هوکر** که اسم بلندترین قلهٔ **البرز** است به **دریای فراخکرت** می ریزد. با توجه به مکان البرز، فراخکرت در اینجا همان دریای **مازندران** است. لذا کوه **هوکر** (تولید ثروت کننده) همان **سولان** /سبلان (لانه سود) و **رود اردویسوراناهیت** (رود نیرومند بالنده پاک) همان **بالیقلی چای** (رود بالیک/بالیش- ری/لی= رود سیلابی بالنده) یا همان **قراسو** (خارا سو= رود سترگ) است. در ارتباط با تبدیل بالیش به بالیک گفتنی است مطابق لغت نامه دهخدا حرف «ش» در زبان فارسی گاهی بدل به «ک» شود: شالی = کالی (گالی). شولا = کولا (بارانی). **ری/رَیَ** به اوستایی به معنی با شکوه و **لی** به کُردی به معنی سیلابی است. به نظر می رسد سور-آو اوستایی (آب

نیرومند) ریشه واژهٔ سیلاب بوده باشد. مقبره **کوروش** (یعنی سیلاب مانند) هم از این روی مادر **سلیمان** (مزار سولی-آو-مان= مزار مرد سیلاب مانند) نامیده شده است.
در اوستا و کتب پهلوی دریای فراخکرتی که در رابطه با **مازندر** (درنده بزرگ، ببر) است، **دریای مازندران**؛ و دریای فراخکرتی که در رابطه با ماهی بسیار بزرگ **خَرَ** (وال) است، **خلیج فارس و دریای عمان** است.

منظور از **خر سه پای** اساطیری کتب پهلوی، در واقع به معنی **ماهی بزرگ ویرانگر** (خری سپا) یا یا **ماهی بزرگ نگهبانی کننده** (خری سپاه) نیز که در دریای **فراخکرت** (دریای بزرگ سمت بر آمدن خورشید سومریها) زیست می کند، همین وال بوده است.

ریشه نام رنگ مشکی

به نظر می رسد واژهٔ مچکه mecaka در سانسکریت به معنی رنگ سیاه و مشکی، ریشه واژهٔ مشکی فارسی بوده باشد.

معنی نام قوم هزاره/آزره

نظر به ترادف واژه ایرانی هیئت اصلی نام **هزاره ها** یعنی **آزره ها (آذره ها)** با **منغول** یعنی **آتش جاودانی** می توان **آذره/آزره** را ترجمه ایرانی نام **منغول/مغول** شمرد و آزره ها را از اعقاب منغولان (مغولان) دانست.

چه بارتولد که به سهو نام هزاره را از کلمه هزار فارسی آورده و آن را اشاره به کثرت ایشان در سپاه مغول می داند، به درستی میگوید "گروهی از ایشان در عهد بابر هنوز به زبان مغولی تکلم میکردند و تصور میکند اصطلاح هزاره (سپاه هزار نفری) در نزد مغولان مرسوم نبوده است و آن ها از سوی ایرانی زبانان بدین نام مسمی گردیده اند." ولی خود این مردم خود را در اصل آذره/آزره می نامند که مترادف منغول است نه هزاره که بارتولد به سهو آن را هیئت اساسی نام این مردم تصور کرده است. بنابراین اصل نام هزاره جات، **آذره جاوِت** بوده است یعنی آتش جاودانی که ترجمه فارسی دقیق واژهٔ منغول است.

ریشه و معنی سه کلمهٔ سمنو و سمنگان و سمند

سه واژه **سمنو** (از ریشه شونونوم اکدی به معنی کاشتن سبزی در جشن نوروز بابلیان) یا از ریشه «**سَمَن**» عربی و دیگر زبانهای سامی به معانی «شیره و روغن» و **سمنگان** (از سانسکریتی سَمَنَ به معنی محل جشنواره و عروسی و اجتماع) و **سمند** (از ریشه پهلوی زَرومند/سرومند، دارنده زردی) بر خلاف ظاهرشان ربطی با هم ندارند.

مطابق لغت نامه دهخدا: **سمن**. [س َ] (ع اِ) روغن گاو و غیره. (غیاث)، **شیره**. (السامی) (مهذب الاسماء).

معنی هرسم و هرسین

اگر چنانکه گفته میشود **هرسم** جای **هوسم** قدیمی بوده باشد، پس **هر** در **هرسم** همان **هیر** (ثروت) پهلوی است چون **هو** اوستایی هم به معنی **دارایی** است. پس **هرسم** (هیر- زم) و **هوسم** (هو- زم) به معنی زمین غنی و ثروتمند هستند. نام **هرسین** (هیر- سینه) هم می تواند به معنی دامنه ثروتمند یا زمین ثروتمند (هیر-شین) بوده باشد. اما اگر از **مات تارلوگاله** کتیبه های آشوری یعنی **کشور خروسان** همان **هرسین** (در هیئت خرئوس شَیَن/هروس-شَیَن) منظور بوده باشد. در این صورت **هرسین** در اصل به معنی **محل خروسان** بوده است.

معنی واژهٔ پهلوی کریشک/کُروشک

در سانسکریت کلمه **شَسَ** نام مشترک بزکوهی و آهو و خرگوش و نیز به معنی موجود منسوب به علفزار و چمن است لذا احتمال بسیار دارد که **کَروِشک** کُردی نیز که دوستمان ارکان حیاتی بدان اشاره نمودند، به معنی خرگوش نیز چنین حالت عام و فراگیری داشته است. چون **کرشی** در سانسکریت به معنی **صحرا** و **کشتزار** است پس **کرشیکَ/کروشکَ**

میشود **موجود صحرایی** به خصوص **بزکوهی** (در کتابهای پهلوی) **و خرگوش** (در کُردی). چنانکه اشاره شد واژهٔ سانسکریتی **شَسَ** را هم در اساس می توان **موجود متعلق به علفزار** و **صحرا** معنی نمود.

معنی نام های باستانی خوی یعنی اولخوی و هیر

نام باستانی **خوی** یعنی **اولخوی** را می توان مرکب از واژهٔ پهلوی **ئول** (بلند و بالا) و **خوی/هو** اوستایی (به معنی ثروت و دارایی) گرفت و آن را در مجموع به معنی **شهر ثروتمند** معنی نمود چه منابع آشوری نیز شهر **اولخوی** را شهری بسیار ثروتمند معرفی نموده اند. جالب است نام پهلوی دیگر آن یعنی **هیر** نیز که در منابع ارمنی ذکر شده است به معنی **ثروت** است.

معنی نامهای رود هَراز و شهرهای آمل و اردبیل

هَراز (در شکل اوستایی **هَر- ایس** یعنی آب نیرومند) یا چنانکه دهخدا آورده است: **هراز**. (اِ) به زبان مازندرانی یعنی رود و نهر بزرگ. (یادداشت به خط مؤلف).
دکتر منوچهر ستوده نام رود **هَراز** مازندران را **هَرهز** آورده است که آن بدین هیئت نیز معنی **آب سیلابی** و **نیرومند** را میدهد. در اوستا **هَر** به معنی جاری و **هَز** به معنی سیلابی و نیرومند است.

نام شهر کنار **آمُل/آمول** (آمبو- ئول = آب بلند و نیرومند) هم که در کنار این رودخانه قرار گرفته گواه درستی این وجه اشتقاق های **رود هراز** است. به احتمال نام شهر **اردبیل/اردی ویل** نیز در این رابطه بوده و به معنی **آب نیرومند رودخانه** است چه از نام دیگر وی یعنی **فیروزآباد/ فیروز آپ-پات** (دژ آب غالب و نیرومند) نیز چنین مفهومی عاید میشود. چون **وَل (ویل/ئول** پهلوی، **ویر** اوستایی) و **آمبو** (آمو) به ترتیب در سانسکریت به معنی **نیرومند** (و بلند) و **آب** (رودخانه) می باشند. پس نام شهر **اردبیل** (اردویل) را برگرفته از نام اوستایی رودخانه آن یعنی **اردویسور اناهیت** (نیرومند بالنده پاک) بوده است.

معنی زاگروس و اورامانات

نام ریشه های نام **زاگروس** در واژهٔ سانسکریتی **زاکری** (کوه) و واژهٔ اوستایی **اوس** (بلند)/**اوچّ** سانسکریتی (بلند) دیده میشوند. یعنی آن به طور ساده **کوهستان مرتفع** معنی می داده است. جالب است که نام منطقه باستانی **زیکرتو** میان میانه و اردبیل را نیز می توان به معنی کوهستان نیرومند مطابق با منطقه کوهستانی **قافلانتو** (کئوف-لان-تو= منطقه کوهستانی نیرومند) گرفت.

اما از تعریفی که از جغرافیا و شرایط اقلیمی **اورامانات** کرده اند معلوم میشود اصل نام **اَاورَ-مان-ات** (محل خانه های واقع در سراشیبی) بوده که اشاره به **شکل پلکانی خانه های** آن است. مطابق تعریف ویکیپدیا: "معماری اورامانات و سرسبزی این منطقه کوهستانی رویای پله‌هایی به سمت بهشت را متصور می‌کند. خانه‌های این روستا با سنگ و اغلب به صورت خشکه و به **صورت پلکانی** ساخته شده‌است."

ریشهٔ اوستایی واژه های دغلی و دغا

واژهٔ اوستایی **دَاُثری** (فریب و نیرنگ و تقلب) می توانست در پهلوی و فارسی تبدیل به **دَاُغلی** شود و این می تواند مأخذ کلمه **دغلی** بوده باشد. پس از قرار معلوم چنانکه استاد ابوالقاسم پرتو معتقد است **دغلی** و **دغا** کلماتی فارسی هستند: یعنی کلمهٔ معرب **دغلی** و واژهٔ **دغا** از کلمات همریشه اوستایی **دَاُثری** و **داژ**[اَنگهه] از ریشه دَو/دَب (فریفتن) به معنی فریب و ریا و تقلب گرفته شده اند. پسوند انگهه اوستایی می توانست به اَ تبدیل شود.

تادی روتا و سانگی بوتی نامهای قدیمی ابهر و تاکستان

نظر به اینکه هر دوی نامهای **تادی روتا** و **ابهر** را میشود به صورت **تاتی-روتا** و **آپ-هَر** به ترتیب به معنی دارای رود دائمی و آب همواره جاری معنی نمود، لذا می توان آنها را نامهای متفاوت یک شهر شمرد. قبلا به سهو تادی روتا

را با سهرورد (سور-ورتَ= دارای دژ گرداگرد نیرومند) سنجیده بودم. نام **سانگی بوتی** به صورت شینگهه بوته به معنی محل بوته (تاک) به وضوح یادآور **تاکستان** است. **سانگی بوتی** دیگر که در سمت شمال دریاچه ارومیه بوده است همان **مرند** (مورَ-ونت= محل دارای درختان انگور) بوده است. نام **سیادهُن/سیاه دوئون** قدیمی تاکستان (منسوب به سیاه دانه؟) نیز می تواند در این رابطه باشد، چون اگر ریشه نام **سیا دوهُن /سیاه دوئون** (نام قدیمی تاکستان) را سوادو-اون سانسکریت به معنی محل منسوب به انگور بگیریم راه درستی رفته ایم.

معنی کُمیجان

در رابطه با نام **قُم** (کُمندان) با استناد به واژهٔ **کوم** در زبان کُردی (آب ثابت عمیق) و آب انبارهای قدیمی قم گفتیم که این واژهٔ در ایران به معنی آب انبار به کار می رفته است. این گفته در مورد **کُمیجان** (محل آب انبار) هم صدق می کند. چون ابوالقاسم مرادی در رساله کمیجان و بزچلوی خود از وجود آب انبارهای قدیمی **کُمیجان** خبر داده است.

نامهای باستانی برخی مناطق بین استانهای کرمانشاهان و کردستان

در لشکرکشی که سارگون دوم آشوری در سال ۷۱۳ پیش از میلاد به سمت **الیپی** (ما بین کردستان و کرمانشاهان و همدان) که تحت فرمانروایی **تالتا** (به لغت سانسکریت یعنی سرکوب کننده اشرار) بود صورت گرفت، از نواحی زیر یاد شده است که با توجه به معانی لفظی **سانسکریتی/اوستایی** این اماکن با نامهای جغرافیایی قابل قیاس کنونی شان از این قرار هستند:

سیگری سو (گسترده در سینه کوهستان)/**صحنه** (دژ واقع در سینه کوه) [نام سنندج/سیسر جای دیگر به صورت سی سیرتو= محل بسیار گسترده و نیرومند ذکر شده است]، **بائیت عان** (خانه ایزد آسمان)/**بیستون** (بغستان)، **ماد** (سرزمین نجبا)، **آپساخوتی** (دارای آب بسیار با شکوه)/**مریوان** (محل آب فراوان)، **پارنوآتی** (به سمت پایین قرار داده شده، دارای خانه های پلکانی)/**پاوه، اوتیرنا** (واقع در سرپایینی دامنه)/**اورامان** (دارای خانه های واقع در سر پایینی)، **دیریستانو** (محل نیرومند)/**دیوزند، اوریاکی** (محل نیرومند)/**قروه** (محل وسیع و نیرومند)، **ریمانوتی** (محل شادی)/**روانسر، اوپورئی** (بالایی)/باوله، **اویادائوئه** (محل نگهبانی نیرومند)/**اوربه، بوستیس** (محل نیرومند باشنده)/**بست، آگازی** (محل واقع در دره ژرف)/**سنقر**(شین گور= محل واقع در گودی)، **آمباندا** (محل تقسیم آب)/**امین آباد، دانانو** (محل غلات)/ **دانان**. ایالت دوردست کشور **آریبی** شرق و همچنین ایالت **مادهای مقتدر** (نظر به ترادف ماد و آریزانتی به معنی نجبا باید نام قوم واحدی باشند که به نظر می رسد همان **ساگارتیان ماد** بوده باشند).

ریشهٔ واژهٔ مرجمُک (مرجو، عدس) در کُردی و فارسی

واژهٔ **مَرج** در کُردی به معنی خُرد و له از ریشهٔ اوستایی **مِرزو** یعنی قابل مردن و له شدن بوده و جزء **مُک** در کُردی و فارسی به معنی درست و کامل آمده است. بر این پایه **مرجمُک** (مرجمَک) به معنی دانهٔ کامل خُرد و له شونده است. به نظر می رسد جزء مُک / مَک (به معنی درست و کامل) ریشهٔ کلمهٔ موک به معنی خرما هم بوده باشد. ولی احتمال ارتباط این واژه با مُغ (عنوان روحانیان ایران باستان) بعید می نماید. مگراینکه این معنی درست و کامل را به ردای سراپیس مغان مادی (سر تا پا پوشاننده) یا همان گَبر (ردای جوشن وار) تفسیر کنیم.
برای اثبات ریشه ایرانی مرجمُک (کامل خُرد و له شونده)، واژه های کُردی **نیسک** (نیست شونده) و **نوژی** (دانه لهیده خرد) که نامهایی بر عدس می باشند، اسناد خوبی هستند.
گِندی لُری (یعنی عدس) هم به کُردی به معنی منسوب به گنده (لهیده) است.

بررسی نام چهار نام اوستایی پسران کی ائیپی وَنگهو

نام **کی اپیوه** (ائیپی ونگهو اوستایی) را یوستی به معنی **متمایل به نیکی** گرفته است. وی مطابق با **اوپیته/اوپیس** منابع آشوری است به معنی **لفظی خوبی کننده** و **خیرخواه** که به همراه چهار پسرش بوده است که ابتدا در سمت رود قزل اوزن و قره سو به فعالیت سیاسی علیه آشور پرداخت بعد که اوضاع سخت شد به سمت **پارتاکی** (ناحیه کاشان) روی آورد. می دانیم وی تحت نام **اپیوه** پسر **کیقباد** (دیاکو) که بعد از وی از پیش **ویتیریسا** (رؤسای اورارتویی که نزد وی

به گروگان بود) به **ایران/ماد** برگشت و مطابق منابع آشوری **چهار پسرش** همراه وی بوده اند. این چهار تن در اوستا چنین نامیده شده اند: **گَوی اوس/کی اوسَذن** (فرمانروای سرزمین چشمه ساران)، **گَوی اَرَشن** (فرمانروای نیک کردار)، **گَوی پیسیننگهه** (فرمانروای آراسته)، **گَوی بیرشن** (فرمانروای دو بار نیک کردار). ولی منابع آشوری تنها نام رسمی سه تن از آنان را به صورت **خششریتی** (نیرومند) و **مامیتی آرشو** (داری منش درستکاری) و **دوساننی** (رهبر پسندیده و خوشی دهنده) آورده اند و ظاهراً نام یکی از چهار پسر را که به نظر می رسد همان **گَوی پیسیننگهه** (فرمانروای آراسته) باشد، ذکر نکرده اند. اما منابع آشوری سه تن دیگر یعنی **خششریتی** (کیکاوس) و **مامیتی آرشو** (کوی ارشن) و **دوساننی** (کوی بیرشن) را به ترتیب با محل فرمانروایی ایشان **کارکاشی/بیت کاری** (محل عمارت سنگی= کاشان) یا همان بیت **ساگبات** (عمارت سنگی) و ایالت **مادای** (در دره قزل اوزن) و ایالت **شاپاردا** (در سمت کبودر آهنگ همدان) یاد نموده اند که از این میان رهبری با **خششریتی** (کوی اوسذن، کیکاوس) بوده است. ظاهراً در پیدایی عنوان **کوی بیرشن** (فرمانروای دو بار درستکار) جزء **دو** در نام **دوساننی** با **بی** اوستایی (دو) معادل گرفته شده است. نام ولایت وی **شاپاردا** (به معنی جای بخشش و آشتی) هم بعدا به معنی جای پرواز گرفته شده و با **کبودر آهنگ** جایگزین شده است. نظر به قاعده اتفاق تبدیل "ش" به "ک" در فارسی کبودر در شکل شپودر به وضوح یاد آور شکل تلخیص شدهٔ شاپاردا است.

معنی نام ساوه

نظر به اینکه نام باستانی **ساوه** را **سواکینه** (محل سودمند) آورده اند، لذا نام ساوه را به سادگی می توان مرکب از **سوَ-وه** اوستایی یعنی محل منسوب به سودمندی گرفت. نام این شهر را می توان با **ساکسوکنو** باستانی تاریخ ماد به معنی دارای محل سود فراوان سنجید. در نقشه های بطلمیوسی هم در سمت غربی ناحیه **ری** دو منطقه مجاور هم به نامهای **زاریما** (در هیئت زَرِمه یعنی محل سبزی) و **سیگریان** (در هیئت سوگریان یعنی محل سود رسان) دیده میشوند که به ترتیب مطابق **زرند** و **ساوه** هستند.

ریشهٔ ایرانی واژه های پول و سکه

پول از **پورَ** در زبانهای قدیم هندوایرانی به معنی پُر کردن بوده و اشاره به قالب ریختن و ریخته گری **سِکه** داشته است. چون خود کلمات معرب **سکه** و **سبیکه** بر گرفته از **سَئِپَکَ** زبانهای قدیم ایرانی به معنی ذوب شده و ریخته گری شده به نظر می آیند. حتی خود کلمه معرب **ذوب** هم که در قرآن ذکر نشده از ریشه اوستایی **سَئِپَ** (ریخته گری) است.

نام شهرهای منطقهٔ لرستان در نقشه های بطلمیوسی

در نقشه های بطلمیوسی بین ناحیه **رغه** (ری) و **ساگارتی** (کرمانشاهان) از ناحیه **سینگیان** (شین-گیان، محل گیاهزاری) نام برده شده است که مطابق همان ناحیه **لُرستان** (محل درختان) است. در آن محل شهرهای **آلیزا**، **گابینا** (محل محافظتی)، **زارانیس** (زبران-ایس، محل بلندی توانا)، **سابراسا** و **[آ]لاراسا** نشان داده شده است که به ترتیب با **الشتر**، **بروجرد** (محل باروی گرداگرد)، محل **دژ فلک الافلاک** خرم آباد، **شاپورخواست** (چغلوندی؟) و **الیگودرز** قابل قیاس می باشند.

نام شهرهای منطقه ری در جغرافیای بطلمیوس

بر روی نقشه های بطلمیوسی از شمال به سمت جنوب نام این نواحی دیده میشود: **تراوایا** (محل دفاعی و پیروزی)، **آورادیس** (بالایی)، **دروازه کاسپی**، **زریما** (سر سبز)، **ایوروپوس** (دارای چشمه آب وسیع)، **سیگریانیکا**، **آباسِنا** (محل پشتی)، **تاوتیکا** (محل گرم)، **کاناتهه** (محل آب انبار)، **آرگاروس دسا** (محل با ارزش)، **کلاواسا**، **آندریا** (داخلی، میانی) و **آرادریفا** (محل شادی بخش) که به ترتیب با این مناطق کنونی مطابقت دارند: **فیروزکوه**، **دماوند**، **دروازه خوار**، **زرند**، شهر **رغه/ری** (محل چشمهٔ عالی)، **ساوه**، **ابر آشتیان** (آشتیان)، **گرمسار**، **قم**، **ورجان**، **کرمجگان**، **محلات** و **کاشان** (محل عمارت آرزویی).

Gaumata Bardia is both Zaratoshtra and Gautama Buddha

متن نامه من به هاروی کرافت که نظریه این همانی گائوماته بردیه و گوتمه بودا را مطرح کرده و از این جهت که خواسته بود، از متن مقاله فارسی من در این باب مطلع گردد.

Abstract of my article about Gaumata.

Ketesyas says the ruler of Darbykans (Daris?) armies had elephantidae and indies. witch anther place names him Spitak, adopted son of Cyrus. And Gaumata (Spandata) has ruled in [Dari language] Balkh/Baktria, before than had been Cambyses deputy. The name of Balkh (Bahlakeh) in Sanskrit language is synonymous with Nepal i Tibetian (meaning Holy Land) and it means splendor plain. According Ketesyas Bardias (Gaumata Bardias?) mother, Amitis was dotter of Astyag (the king of the Medes) . And in another place says she was mother of Spitak Spitman. He is Zoroashtra Spitman according Herzfeld.

Names and epithets to store the brother of Spitak Spitman the different sources of variation: Megaberan (stepson and brother of Cyrus), Vishtasp, Tigran, Oropast, Arzhasp all means Tiger. Names and epithets to Spitak (white) has been Zaratoshtra, Zaryader, Zairi vairi, Gaumata, Patizit all means knowledge of the ancient religion verses. Even Gautama Buddha means (the wise keeper of religious verses). His epithet Bardia means the mighty. Gaumata Bardias image in his cave is ۱۸۸cm, while the service the man with him is about ۵۰ cm. These brothers during Astyag and Spitamas Time steered in turn order of Armenia and Azerbaijan. When Cyrus killed Astyag and Spitama changed these brothers lanskap to Varkana at (southeast of the Caspian Sea) and Darbikia (Dari the land around Baktria). Gaumata Bardia has also been Atosas husband, Cyrus groom.

In the Bible has Gaumatas name come in the form Haman (mumbler) and the Koran in the form Saleh (righteous). When Gaumata Bardia and Vahizadata Bardia (the younger son of Cyrus) was heard rumors of Kambyses death in Egypt, met them together in Paishyaovada in Pars and Gaumata elected vice-king, but Darius did the coup, killing both them and called them the false Bardias.

Buddha in variants Bu-uza and Bhu-uddha means in Avesta and Sanskrit, the mighty, and it is synonymous with Bardia.

Sincerely

Javad Mofrad

مطالب کوتاه و متفرقه (٦)

نام شهرهای اَران (آلبانیای قفقاز) در نقشه های بطلمیوسی

نام شهرهای **آگوانی/آلبانیا/اران** (سرزمین آتش) در نقشه بطلمیوسی با نواحی قابل قیاس کنونی و سابق آنها از این قرار هستند: **تاگودا** (تاووز)، **سامیا** (شمکور)، **باکچیا** (=محل ثروت، گنجه)، **دگلانا** (داشکسن)، **نیگا** (نوخا)، **آلبینا** (=محل سفید، آغدام)، **موسیکا** (کازاخ)، **سامونیس** (سومگائیت)، **پورتئه آلبانیا** (دربند)، **بزیاتا** (برزنج)، **بروسا** (برذعه)، **گائترا** (گوکجه)، **آدیبلا** (امیشلی)، **مامِچیا** (مینگه چائور)، **آلبانیا** (=محل آلوو/آتش، باکو)، **آلاموس** (دَوَچی)، **شاداشا** (شابران)، **سمینا** (شاماخی)، **سکاشینا** (شکی)، **توگوا** (قره چوخور، شیروان)، **گائوفون** (کوبّا)، **سانینا** (به سانسکریت یعنی گود افتاده، نفت چالا)، **گباله** (قبله)، **کوبوتا** (کوباچی)، **میسیا** (مَرَزه)، **یوبولا** (جولاچ)، **ایونا** (آو-یونه،عیونا/محل چشمه، بولاغ)، **اِمبولا** (بیلقان)، **اوسیکا** (اوردوباد)، **آرساراتا** (آستارا)، **ساکالبینا** (هشت پر) و **چُلواتا** (سالیانی).

مطابقت شهر خرم آباد با شهر باستانی خارتیش کاسیان

مکان و نام **خرم آباد** با شهرهای عیلامی **خیدالو** (شوشتر) و **سیماش** (سمیرم) و شهر لرستانی **شاپورخواست** (چغلوندی) سنجیده اند ولی عجیب است که آن را با شهر مرکزی مهم کاسیان یعنی **خارتیش** (خوَرَثَ-ایش= محل نگهبانی با شکوه) که **خاریشپی** (خوَرَثَ-پی= دژ با شکوه) هم خوانده میشده است، مقابله نکرده اند. در صورتی نام **خرم آباد** از ریشه اوستایی **خوَر** (شکوهمند) با این اسامی مترادف و همریشه است.

جغرافیای تاریخی آذربایجان در نقشه های بطلمیوسی

در این نقشه ها سهوی در محل دریاچه **ارومیه** تحت نام **مارگیانه** (= منسوب به مراغه) صورت گرفته و آن در گوشه ای از **گیلان** رسم شده است که این باید به واسطه گزارش محل سرچشمه رود قرانقو (شاخه غربی قیزیل اوزن/سفید رود) روی داده باشد که از **کوه سهند** در جوار **دریاچه ارومیه** جاری میگردد. شهرهایی نظیر **موروندا/مانداگارا** (مرند) و **فراسپَ** (تخت سلیمان)، **زاوزاکا** (محل زمزمه و دعا، خراجو)، **سراسَ** (محل سرای، سراسکند، کوره سره) و **نازادا** (نقده) هم با آن در **منطقه گیلان** تصور شده اند. سهو دیگر اینکه آذربایجان نه تحت نام خودش بلکه به صورت جزئی از ارمنستان کوچک تصویر شده است که در مرکز با سه شهر **تاروا** (محل دژ، تربیز/تبریز)، **ماتوستانا** (محل کتابخانه، مراغه) و **زورزوا** (محل نیرومند، دوزدوزان= دژ دژها) در سمت شرقی ارمنستان کوچک مشخص هستند. در مورد دو شهر اخیر گفتنی است که حتی در عهد اعراب، نویسندگان موسی بن عیسی کسروی و حسن بن علی همدانی در اواسط قرن سوم برای تحقیق در تواریخ کهن ایرانی به **مراغه** رفته بوده اند و **گنج شیچیکان** (محل نگهداری اوستا، مسجد روستای چیکان حالیه) در ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی مراغه واقع است. در مورد **زوزوا** (در مقام گاتی-کت-ران) گفتنی است که منظور از آن معبد شهر **گزنا** (محل سرودهای دینی، خراجو) در ۱۲ فرسخی مراغه بوده است که یاقوت حموی از وجود آن خبر داده است. فاصله **زورزوا** (در مقام دوزدوزان) از این مقدار بیشتر است. در جنوب آذربایجان نام سه شهر **آناریوم** (نامحدود و گسترده) و و **سیگوه** (سئوکوه، محل سود و خراج) و **آستاکانه** (محل انگور) دیده میشوند که به ترتیب با **ارومیه** (اورمیاته/آرمائیت باستانی به معنی جایگاه رسا و گسترده) و **ساوجبلاغ** (مهاباد، محل خراج و سود) و **ملکان** (انگوران، محل انگور) مطابقت دارند. و در سمت شمال آذربایجان نام دو شهر **سوگوسرا** (سرای استراحت و خواب کاروانها) و **کوبینا** (کوپینا، یعنی محل چشمه و چاه و ناف) به ترتیب با **شبستر** و **اردبیل** (اردی-ویل= دارای چاه و چشمه و مخزن آب بالنده) مطابقت می نمایند.

فاصلهٔ شهرهای رشت در کنار منطقه دربیکان تا ساری در نقشه های بطلمیوسی

مانداگارسیس (محل چشمه مردابی)، **آلیگادرا** (محل چسباندن و بافتن)، **سانائیس** (واقع در سینه)، **رهازوندا** (محل رودباری)، **فناکه** (محل مواد غذایی و میوه)، **ساگا** (سنگی)، **سرامانا** (سرای ماندگاری و ساروجی) و **مَروسا** (محل پرچشمه و پر آب) که به ترتیب با **رشت** (محل تالاب آبناک)، **لاهیجان** (محل بافتن پارچه ابریشمی)، **سنگان** (محل واقع

در سینه)، **رودبار**، **فومن** (محل میوه و مواد غذایی)، **ساقی کلایه** (دژ سنگی)، **ساری** (محل استوار و ساروجی) و **آمل** (محل آب نیرومند) مطابقت دارند.

نام شهرهای هیرکانیا (گرگان) در نقشه های بطلمیوسی

از شرق به غرب مناطق زیر یاد شده است: **ابربینا** (بنای سترگ)، **آسموریا** (محل تیز)، **هیرکانیا** (محل بهره)، **مِسوکا** (چشمه بزرگ)، **سیگین** (محل زیبا)، **کاسپا** (محل دیده بانی درخشان)، **سوربا** (نیرومند)، **آدریاسپا** (محل رام کردن اسپ) و **بارانگا** (محل بارگیری). این شهرها به ترتیب با شهرها و روستاهای زیر قابل تطبیق و قیاس می باشند: **استراباد** (آبادی سترگ، گرگان حالیه)، **اینچه برون** (دماغه باریک)، ویرانه **شهر گرگان** باستانی کنار گنبد کاوس، **کوکلان**، **گنبد کاوس**، **صوفیان**، **رامیان** و **بناور**.

نواحی واقع در جنوب غربی دریای مازندران در نقشه های بطلمیوسی

نواحی دور و نزدیک و خود این منطقه را به عنوان ایالت **کاسپی** (منظور ناحیه قزوین) و **کادوسی** (گیلان و گشتاسفی) و **کردوخی** (کردستان) و **ماروندی** (مرند آذربایجان) آورده اند که بیشتر اسامی قابل شناسایی و تطبیق با برخی نواحی کنونی این نواحی هستند. نام این شهرها با نامهای قابل قیاس شان از این قرار هستند:

۱- در ناحیه **کاسپی** (منظور ناحیه **کوتیان** [سگپرستان باستانی/سگساران، اسلاف تاتها] قزوین، زنجان، نواحی شمالی همدان) در حوالی رود قیزیل اوزن که **رود سیروس** (کوروش، یعنی سیلابی) نامیده شده است: **فارامبارا** (فامنین)، **تیگرانا** (محل سلاح برنده=زینوکان، زنجان)، **گاوازین** (قزوین) و **آلوسا** (آوج). نظر به اینکه نام **سفید رود** در اینجا به نام قومی آنجا **آماردوس** آمده است، لذا به نظر می رسد نام سفید رود در اصل [کا]**سپی رود** (رود مردم کاسپی= سگپرست) بوده است.

۲- در خود کنار دریا در ناحیه کادوسی نامهای زیر دیده میشوند: **گاباله** (قبله)، **سانینا** (نفت چاله)، **اوسا** (محل چشمه، ویل وان)، **ناندا** (نمین)، **فازابا** (پیلسوار)، **تازینا/دژ کادوسیان** (تازه آباد)، **ورنه** (محل ثروت و خوشی، هروآباد/خلخال)، **گابریس** (گرمی یا گیوی)، **سازوآ** (شنگیر)، **ساندیس** (سندس)، **زالاسا** (کلشتر)، **کورنا** (کنارسر)، **امانا** (امین آباد)، **ثاساسرا** (سرای واقع در سایه، صومعه سرا) و **سیروپلیس** (کیور چال).

۳- نواحی آذربایجان که با رودهای ارس و قرانقو به این ناحیه منتسب شده اند: **موروندا** (مرند)، **تونزارما** (دزمار)، **فناسپه** (محل پرورش ستور، گوجه قلعه هشترود)، **آ[و]زاگا** (محل چشمه زاری، زنوز)، **زازاگا** (محل طلب دعا، خراجو) و **سراسَ** (سراسکند).

۴- در سمت غربی به سوی کنار دریاچه **مارگیانه** (ارومیه) از نواحی کردوخی (کردستان) دو شهر یاد شده اند: **نزدا** (نقده) و **آرسیس کا** (محل مردم دارنده توتم بزکوهی/سکا، سقز).

نام شهرهای اَهواز و عِراق در نقشه های بطلمیوسی

جنوب خوزستان از قدیم به نام سومری **کیسیا** (سرزمین پایینی) خوانده میشده است و این هیئت در نقشه های بطلمیوسی نیز محفوظ است. در این نقشه ها در منطقهٔ **کیسیا** شهری به نام **انو- ختَ** (به زبانهای کهن ایرانی یعنی محل پایینی) دیده میشود. از این جا معلوم میشود که نام **اَهواز** از شکل سانسکریتی و اوستایی **اَوَذ** (در پایین نهاده) گرفته شده است.

در مورد نام شهر و سرزمین **عِراق** گفتنی است سوای اینکه این نام به صورت شهر **اَراکَ** در نقشه های بطلمیوسی دیده میشود بر روی یک جام آرامی بابلی اواخر عهد ساسانی نیز به صورت شهر و سرزمین **ایرَگ** به همراه نام میشان ذکر شده است. نام اِراک در فرهنگ لغات اکدی و آشوری به معنی منطقه سر سبز آمده است. لذا ترجمه ایرانی آن **کَسکر** (محل سبز و کشتزاری) بوده است که در عهد اسلامی بدین شهر جنوب بین النهرین اطلاق میشده است.

نام و نشان شهرهای خوزستان در نقشه های بطلمیوسی

خوزستان در نقشه های بطلمیوسی با سه نام **الیمایی، چالداپیتس** (هالتاماتی) و **کیسیا** (سرزمین پایینی) مشخص شده است. در آن از شمال به جنوب نام این شهرها دیده میشود: **برگان** (محل بهره و میوه، دزفول)، **سوسا** (شوش)، آگارّا (شهر پیشرفته و شایسته/ شائیشتر، شوشتر)، **سِلا** (محل عمارت، رام هرمز)، **انوختَ** (محل پایینی) که معادل با **اَوَذ** اوستایی و سانسکریت به معنی (محل در پایین نهاده شده) همان **اهواز** است. نام **اِوَز** فارس نیز به همین معنی به نظر می رسد. **تاریانیا** (محل گذرگاهی، معبره که تصحیف به محمره شده است، خرمشهر)، **گران** (محل سرودهای نیایش) که در عربی به **عبادان** (محل مؤمنین) ترجمه شده است (آبادان). در آن سوی اروند رود نام **پاسینی** (آراسته و زیبا) مطابق **بصره** (بس سرئو) به معنی بسیار زیبا در منطقهٔ **خَراسَنَ** (محل خورابه ها) است.

خفض زبان عربی به معنی "پایین آوردن" نشانگر آن است که نام **خوزستان** در اصل از ترجمه نام سومری **کیسیا** (سرزمین پایینی) در زبانهای سامی عاید شده است. در رابطه با تبدیل خفض به خوز گفتنی است علی القاعده حروف "ف" و "ض" زبانهای سامی در زبان فارسی به "و" و "ز" تبدیل شده است. نام اوستایی ایرانی کهن آنجا یعنی **ورنه** را هم- که زادگاه **فریدون** (کوروش) به شمار رفته- میشود به صورت "ور- نی" به معنی سرزمین سمت پایینی گرفت.

نام و نشان نواحی منطقه ساگارتی (کرمانشاهان) در نقشه های بطلمیوسی

جالب است که در نقشه نام منطقه **ساگارتی** (غارنشین و سنگ کن) و کوه آن **زاگروس** (زاکری-اوس= کوه بلند) در اینجا متفاوت هستند. یعنی نام **زاگروس** بر خلاف تصور غالب از نام **ساگارتی** گرفته نشده است. در این جا فقط اسم سه شهر ذکر شده است که به راحتی قابل شناسایی هستند. **بیتهایا** (خانه مقدس)، **کارینا** (محل سنگی) و **تهبرگا** (تَوی-بر-کا، محل سلاح برنده) که به ترتیب با **بیستون** (خانه خدا، بیت باعان باستانی)، **کر-میثین** (محل سنگی، کرمانشان/ کرمانشاهان) و **کرند** (محل ابزار برنده، کوارینت/کرینتاش باستانی) مطابقت دارند.

در سمت شمال غربی **ساگارتی** در آن سوی دیگر کوهستان، نام شهرهای **بانه، سیساره** (سیسر، سنندج)، **دِگیا** (دوکان؟)، **زیگیرا** (زولان؟) و **اوروبا** (خورمال؟) دیده میشوند.

نظری غیر عادی راجع به نام شیراز و پارس

در نقشه های بطلمیوسی مربوط به ایران که نشانگر محل شهرهای قدیمی عهد بطلمیوس هستند نام **پرسپولیس** به صورت شهری مسکونی در حدود شیراز دیده میشود. در حالی که خود **تخت جمشید** (کاخ پارسه) در این عهد شهر قابل توجهی نبوده است و این موضوع این سؤال را برمی انگیزد که آیا منظور از خود شهر **پارسه/پرسپولیس، شیراز** نبوده است. دو وجه اشتقاق سانسکریتی - یونانی و ایرانی آنها **پَریسَ**[ر]- **پولیس** (شهر انگور) و **شی-رَز** (محل انگور) نیز جدی بودن این نظر مطرح می سازند. چون احتمال دارد شکل ایرانی واژهٔ سانسکریتی **پریسر** (انگور) بیشتر به **پرس** شبیه بوده است که با **پارس** یکی گرفته شده است. به احتمال بسیار روایت **درخت تاکی** در خواب آستیاگ در رابطه با پیدایی **کوروش** روییده بوده است، نشانگر این بوده است که خود نام **پارس** به معنی **انگور** گرفته می شده است: مطابق گفته هرودوت: "در سال اول ازدواج **ماندانا** و **کمبوجیه**، آستیاگ شاه ماد در خواب دید که از شکم دخترش ماندانا **تاکی** رویید که شاخ و برگ آن تمام آسیا را پوشید". در خبری از یونانیان که منبع اصلی اش را پیدا نکردم گفته شده است **"تاک زرینی** که در خوابگاه پادشاهان هخامنشی بر **چناری زرین** می پیچد، مظهر پادشاهان هخامنشی بوده است". بر این اساس خود **جمشید** در نام **تخت "جمشید"** (ییمه خشئته) به صورت "جمبو[که] خشئته" در سانسکریت و اوستایی معنی محل انگور درخشان بدون هسته را می داده است. حتی خود نام **اهورامزدا** به صورت **اهورا مذ دا** معنی خدای خالق مِی را می دهد و این می رساند اهورامزدا در اصل خدای قبیله ای شراب و انگور پارسیان بوده است. **وارونا** در وداها **ایزد** دانای **آسمان شب** معرفی شده است، از این نظر به اهریمن ایزد جهان تاریکی شبیه است. ولی همزاد وارونا، وارونی الهه شراب (مادیه، سورا) است و همزاد اهریمن، اهورامزدا است. از اینجا نیز به ایزد شراب بودن اهورامزدای عهد باستان می رسیم. لذا نام قبیله حکومتی پارسیان یعنی پاسار- گادیان را میشود به معنی مردم محل سرزمین انگور (پَریسار-گادیان) گرفت.

نام شهرهای پارت (سمنان و خراسان) در نقشه های بطلمیوسی

نام این شهرها با شهرهای قابل قابل قیاس کنونی شان از این قرار هستند: **دوردومانا** (محل گریزگاهی و سخت، سنگسر یا درجزین)، **آرسیانه** (محل بزکوهی، آهوان)، **آمبرداکس** (چنبره نیرومند، امیریه دامغان)، **هکاتوم پیلون** (ویرانه قومس در نزدیکی دامغان)، **کاریپراکا** (خرقان)، **رهوآره** (محل ارابه جنگی/چخره، شاهرود)، **پَربره** (بُزغان)، **سوفیس** (چشمه پرسود، توس)، **میسیا /مه نیسایا** (نیشابور)، **سینداگا** (محل خشنود کننده و غنی، شهمیرزاد)، **سمینا** (سمنان)، **آسپا**[ک] (عشق آباد)، **آپامیا** (بام)، **چوانا** (جناباد/گناباد)، **پاساگرتیا** (شهر آراسته، بشرویه[بسیار آراسته])، **رهودا** (فردوس)، **ارتاکانا** (محل پشتی، **بردسکن**)، **آپفا**[ایک] (بایک)، **بهاگا** (محل ثروت، فیض آباد)، **آرمیانا** (فریمان)، **تستاخا** (دارای آب درخشنده، زاوه/تربت حیدریه)، **سیمپسیمدیا** (ششتمد)، **مرّیجا** [کانه](مهنه)، **رهوگایا** (رقّه).

منطقه مرگیانه در نقشه های بطلمیوسی

این منطقه از **مرو** تا شمال گرگان را شامل می شده است. نام این شهرها با نواحی قابل قیاس شان از این قرار هستند: **مارگیانا** (مرو)، **آنتوخیا** (انتاکیه شمال غرب مرو)، **دائنا** (تجن)، **آرگادینا** (آرچمن)، **ماسونیوم** (بزمین)، **آریاکا** (یارجا)، **آراتها** (آرتیق)، **رهه** آ (شهر باشکوه/آساک، شهر عشق آباد)، **گوریانه** (قره غان)، **نیسایه** (نیسای شمال خراسان)، **اوریانا** (قیزیل آروات)، **سنا** (سنگان یا سنقلی/ حسنقلی).

در نقشه های بطلمیوسی در ناحیه **مرغیانه** (مرو)، در سمت دریای مازندران نام **دریه ئِکا** دیده میشود که در جاهای دیگر به نقل از بطلمیوس آن را **دربیک** نوشته اند. از اینجا معلوم میشود که ناحیه دره مرغیانه به سمت دریای مازندران (در دره کانال قره قوم حالیه بین **مرو** و دریای مازندران) دربیک نشین (منطقه دری ها/ **درویپک ها**/سکاییان پارسی برگ هئومه) بوده است.

معنی نام ارجان و بهبهان

مطابق گفته مقدسی **ابز قباد** و یا بنا به اقوال دیگر **ابز آمید قباد** که همان شهر **ارجان** است، توسط قباد بنا شده است. **اَبَز** به صورت **اَوَس** در سانسکریت به معنی **دلپذیر** است، بنابرین نام **ابز آمید قباد** به معنی **شهر خوشایند قباد** بوده است. نام های **ارّجان** و **بهبهان** را نیز می توان در رابطه با آن به معنی **ارج-گان** (محل پر ارج) و **به-بو-ان** (محل خوب و دلپذیر) معنی کرد. به احتمال زیاد هیئت اَرّجان ترکیب اَر (ارج نهادن)، رَجی (سرزمین حکومتی) بوده است. به نظر می رسد "اَر" (ارج نهادن) با "آریا" (عالی و نجیب) پیوند داشته باشد.
گمان میکنم واژهٔ اَوَس (دلپذیر) در ترکیب واژهٔ **اوستا** در هیئت اوس-ستا (ستایش دلپذیر) نیز به کار رفته است.

معنی نام زگناره ها (کولیهای اروپایی)

هرودوت در شرح نواحی کم جمعیت شمال **رود دانوب** از قومی به نام **سیگین** یاد می کند که در ارابه ها زندگی می کرده اند و لباس مادی می پوشیده اند و خودشان هم خود را از خویشاوندان مادها می شمرده اند. هرودوت تعجب می کند که این مردم چگونه بدین ناحیه آمده اند ولی خود معترف است که به مرور و دهور این امر ممکن بوده است.

با سپاس از لطف و راهنمایی دوستان. مطلب را بدین صورت اصلاح میکنم: بر اساس معنی **نجس** آشکال اروپایی نام این مردم، خود نام مردم **سیگین** و نام رومانی اخلاف آنها را می توان با **سیکهین/زیکهین** سانسکریت به معنی **گدای مذهبی** و **رومن** سانسکریت به معنی **پایین** و **پست** سنجید: zikhin m. religious mendicant, roman n. down .
به نظر می رسد نام آسیایی مردم کولی های سیّار، **جت** هم، ربطی با **جاتکه** (گدا) در سانسکریت داشته است. این مردم در قدیم به شغل گدایی و فالگیری و جادوگری و آواز خوانی بوده اند. به ظاهر کولی فارسی است به معنی کوچندهٔ کوله بار بر دوش ولی لولی سانسکریتی است، به معنی شهوانی. و در این رابطه کاولی/کابلی هم می تواند در زبانهای ایرانی به همین معنی شهوانی (زیاده خواه) باشد. جیپسی انگلیسی می تواند با توجه به کلمه سانسکریتی مشابه آن از زبان خود کولی ها به معنی ناخوشایند و منفور گرفته شده باشد: जुगुप्सु jugupsu adj. having a dislike or abhorrence.

ریشۀ ایرانی واژۀ ادب

واژۀ **اَدب** که در قرآن ذکر نشده به دو صورت **دَب** و **اَدب** در زبانهای محلی ایران باقی مانده است. میشود آنها را به صورت دا-بِه و ادا-بِه بازسای کرد هر دو به معنی کردار و کنش نیک.

ریشۀ ایرانی نامهای بشقاب و سینی و دوری

به احتمال زیاد بشقاب و سینی به ترتیب به معنی دارای گودی شایسته و مناسب (بوش= شایسته، گف= ژرفا و گودی) و دارای کف گسترده (سی-نی) در زبان اوستایی بوده باشند. دوری می تواند از درِو darev اوستایی به معنی پیچ خورده و خمیده گرفته شده باشد. با احتساب معنی بوش= لبه هرمزگانی، بشقاب میشود گودی لبه دار که برای آن بسیار مناسب به نظر میرسد و به خوبی معنی دوری را هم تداعی میکند.

شهرهای ناحیه پارس در نقشه های بطلمیوسی

نام این شهرها با شهرهای قابل قیاس شان از این قرار است: **پوریوسپانا** (یاسوج)، **پوتیکارا** (محل پاک، ارجان)، **آرده آ** (اردکان)، **تراگونیکا** (محل سه چشمه/کا-ثرون، کازرون)، **تائپا** (محل واقع بر تپه، بُرازجان)، **اوروباتیس** (محل رفهای ساحلی گسترده، سیراف)، **روگو مانیس** (دیر)، **یونائا** (کنگان)، **پارتا** (ولایت)، **چورودنا** (خورموج)، **ماتونا** (میمند فیروز آباد)، **تائوکه** (توج)، **گابرا** (جهرم)، **باتسینا** (فسا)، **کورّا** (قیر)، **سینا** (سیمکان)، **آربوآ** (سروستان)، **کائوفیاکا** (کفری)، **پرسپولیس** (شیراز/تخت جمشید)، **نیسرگه** (نگارستان)، **مارهاسیوم** (مرودشت)، **سیکتا** (ستخر/استخر)، **کوتامبا** (استهبان)، **پارادون** (داراب)، **پاساراکاچا** (لار)، **گابائه** (جویم)، **اوزیا** (اِوَز)، **مامیدا** (لامرد)، **بریسوآنا** (بستک)، **باگرادا** (بندر لنگه).

نام شهرها و قصبه های کرمان (کرمان و هرمزگان) در نقشه های بطلمیوسی

نام این شهرها و قصبه ها با نظایر قابل قیاس شان از این قرار است: **پورتوسپانا** (رفسنجان)، **تاسپیس** (بردسیر)، **کارمانا** (کرمان)، **سابیس** (سیرجان)، **کوپهانتا** (کهنوج)، **تروآسکا** (جیرفت)، **اوروآ** (فهرج)، **آلکساندریا** (بم)، **چودّا/خودّا** (شهر خوشی، نرماشیر)، **پارا** (پهل)، **کاساراپیچ** (گچین)، **آچیندا** (کولقان)، **نیپیستا** (نیم کار)، **ترسیانا** (تیار)، **هُرمز** (در کنار میناب)، **کومانا** (کندال)، **رهوگَن** (زیارت کله)، **سافالوس** (سیریک)، **ماسین** (کرکوشکی)، **تیسا** (توجک)، **هیدریاکوس** (بونجی مسکی)، **کوئیزه** (کوه مبارکه)، **درنابیلا** (زیرکوه)، **کوپهان زورومبا** (زمین لشکری)، **بادموسارنا** (جاسک کهنه).

ماد-کاسپیانه در نقشه های بطلمیوسی

در نقشه های بطلمیوسی که در آلمان تهیه شده نام محل های بیشتری نسبت به نقشه پتروس دِ تورّ در روم سال ۱۴۹۰ دیده میشود. نام این شهرها با نواحی قابل قیاس شان از این قرار است:

فاذابا/پهاذابا (بیله سوار)، **ناندا** (نمین)، **گابریس** (گرمی یا گیوی)، **فراسپَ/پراسپَ** (تخت سلیمان)، **کورنا** (کنار سر)، **زالاسه** (کلشتر)، **آمانا** (امین آباد)، **آکولا** (گلوگاه)، **اوراکانا** (محل پایینی، انزلی)، **گالا** (کلسر انزلی)، **ماندالگارسیس** (آب ماندگار، رشت)، **فناکا** (فومن)، **الیکادرا** (لاهیجان). **آگانزانا** (قزوین)، **بتینا** (بوئین زهرا)، **وساسپا** (اسفاران)، **نیگوذا** (پنهان در پایین، کمیجان)، **رازوندا** (رزن)، **ونکا** (ونک، در جنوب شرقی کمیجان)، **سنائیس** (سنگاوین)، **تراواسکا** (طرز آباد)، **چوآن** (چوبینه)، **آرادیس** (آرا قلعه)، **کوکاسترا** (قهاوند)، **گوریمنا** (فرمیهن)، **اکباتانا** (همدان)، **نیفاواندا** (نوازن)، **زانیا** (سنیجان)، **آروزیس** (آرزومند)، **رهاسپا** (لنجرود)، **گِرپا** (گرماب یا قره تپه)، **دوتتهه** (جوزان)، **سیگبنا** (سامن)، **ارشاکیا** (اشتاد)، **قنونه** (قروه در جنوب رزن)، **هراکلیا** (هرائین)، **لاراسا** (لالجین)، **گابِنه** (قیدار)، **داریائوسا** (دارای چشمه، بناب)، **سینکار/زینکار** (کر زینو باستانی= محل سلاح برنده، زنجان)، **الیسداسا**

(ارشت)، **مانداگارا** (ماه نشان)، **فناسپا** (محل نگهداری اسپان، گوجه قلعه/گاو-جا دژ)، **زازاکا** (خراجو)، **آرسیساکا** (محل مردم تقدیس کننده بزکوهی، سقز)، **آلینزا** (ایرانشاه)، **بیثیا** (بیجار)، **کابرسا** (قروه)، **زارانیس** (سریش آباد قروه)، **پاراچا** (بهار)، **ثبرگه کارینِ** (سنقر)، **تیبرکانا** (تویسرکان)، **آندریاکا** (محلات)، **کلائوکا** (کرمجکان)، **آرگارو دسَ** (ورجان)، **آباکائنَ** (ابرآشتیان)، **آرادریفا** (کاشان)، **تائوتیکه** (گرمسار)، **زرما** (زرند)، **ایوروپا** (ری).

شهرهای گدروسیا (بلوچستان) در نقشه های بطلمیوسی

نواحی یاد شده با شهرها و قصبه های قابل قیاس شان از این قرار است: **رهریگا** (ریگ)، **موله روم** (گوردوم)، **کوئمبا** (کنارک یا چابهار)، **رهیزانا** (گواتر)، بونیس (مگس، زابلی)، **اومیز** (سرباز)، **سوسیانکا** (شستون/ایرانشهر)، **اوسکانا** (محل چشمه/خا-شی، خاش)، **کوتوبارا** (جالق)، **موسارنا** (میرجاوه)، **بادارا** (بزمان)، **کونی** (گونیج)، **پارسیس** (پهره/ایرانشهر)، **آربیس** (بسیار رسا باشنده، بمپور)

.

نام شهرهای سغد در نقشه های بطلمیوسی

نام این شهرهای باستانی با شهرهای قابل قیاس کنونی شان از این قرارند: **اِستوبارا** (باروی نیرومند، اترار)، **تریباکترا** (طراز)، **الکساندریا اوکسیانه** (اسکیفغن، شهری در کنار شاخه کشکه رود در نزدیکی شهر سبز/کش باستانی)، **اندیکومُردانا** (ماه سرور، آی خانم در کنار آمودریا در سمت قندوز)، **درپسا** متروپولیس (شهربزرگ ماه و شراره آتش، واشگرد، دوشنبه)، **اوکسیانه** (وخش)، **مروکا** (مرکنده، سمرقند)، **چولوبسینا** (دارای عمارتهای بسیار رسا، بُخارا)، **سیروس پولیس** (بُنجیکث، اوراتپه در اسروشنه)، **الکساندریا اکسترمه** (اسکندریه دوردست، خجند) و **انیسس** (اندیجان).

معنی نام سنگسر

در نقشه های بطلمیوسی **پارت** (سمنان و خراسان) در حدود شهر سنگسر کنونی نام شهری به صورت **دوردومانا** (محل ناهموار) دیده میشود که با توجه به معادل سانسکریتی دیگر **دوردهو** (ناهموار) یعنی **سنگچرَ** باید همان **سنگسر** کنونی بوده باشد.

آیا نامهای گرشاسپ و رستم و بهرام و ایندره مترادف هستند؟

با توجه بدین کلمات اوستایی، سانسکریتی، پهلوی و فارسی نامهای گرشاسپ و رستم و ورثرغنه و بهرام و ایندره مترادف به معانی کشنده دشمن و ستم کننده هستند:

کِرساسپَ: کِرِسَ= راهزن (جلد اول یسنا، صفحه ١٦٧ به نقل از بارتولومه)، دشمن و ستیزه جو (صفحه ٣٨٢ فرهنگ واژه های اوستا)، سپا (افکندن و دور انداختن، صفحه ١٩٦ یادداشتهای گاثاها)، برانداختن و ویران کردن (فرهنگ واژه های اوستا.ص ١٤٦٧). **روتستهم/رَاُتَ ستهم** (بنا به مارکوارت، کیانیان آرتور کریستن سن، ص١٩٥): رُت کردن= برهنه و تهی کردن (فرهنگ معین. صفحه ١٦٣٨)، ستهم= ستم (فرهنگ معین.ص١٨٣٤). یا ترکیب رُ (بریدن، فرهنگ واژه های احسان بهرامی، ص. ١٢٣٤) و ستم (ستمب، دزدی و راهزنی، فارسی باستان هاشم رضی، ص. ٩١) گرفت. در بند ١٣٦ فروردین یشت آمده: «ما به فروهر پاک سام گرشاسب مجعد موی و مسلح به گرز درود میفرستیم تا بر ضد بازوان قوی دشمن و لشکرش و سنگر فراخش و درفش برافراشته اش آن مقاومت توانیم کرد تا بتوانیم در برابر راهزنان پایداری کنیم».

ورثرغنَ: زننده دشمن، کشنده دشمن (فرهنگ واژه های اوستا.ص١٣٧٣). वीरतर vIratara adj. Bolder (گستاخانه[رفتار کننده])، घन ghana adj. Striker(زننده). **بهرام/وهرام**: وه/وی (ضد، دشمن، ص. ١٣٣٢ فرهنگ واژه های اوستا)، رام/رَم (زدن، زنش.صفحه ١٢١٦ فرهنگ واژه های اوستا). **ایندره**: این/اَئنَگهه (آزار، زیان، آسیب،

فرهنگ واژه های اوستا، ص ۲۴۲ و ۲٤ ,इन ina adj. Wild, bold) ، دَر (دریدن، ص ٦۹٤ فرهنگ واژه های اوستا، दार dAra adj. Rendin).

گفتاری در بارۀ محل شهر خیاو

طبق کتاب پهلوی زادسپرم "چهارمین همپرسگی زرتشت با مشاسپندان با امشاسپند شتویر (شهریور) در **سرای** (سراب) که روستایی است در **میوان** (مهربان حالیه)، صورت گرفت". از سوی دیگر نام شهری به صورت **خیاو** (**میمند**) را حمدالله مستوفی **جنوب کوه سبلان** ذکر می کند که می تواند همان **میوان** (مهربان) باشد. ولی ویکیپدیا به نقل از کتاب زینت المجالس و نزهة القلوب می گوید: مولف کتاب زینت المجالس این منطقه را ملوک پیشگین خوانده و در وجه تسمیه آن می نویسد: "چون محمد بن **پیشگین** گرجی در زمان اتابکان آذربایجان حاکم اینجا بوده به نام او معروف گشته و در نتیجه کثرت استعمال، پیشگین به مشگین تبدیل گشته که امروزه به دو نام **خیاو** و **مشگین** شهر شهرت دارد". حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب آورده که "پیشگین در اصل «وراوی» نامیده می شد و دارای هفت شهر بوده و جزء تومان پیشگین بودند، شامل: پیشگین، خیاو، انار، ارجاق، اهر، تکلفه و کلیبر است."

تناقض گفتار کتاب زینت المجالس و نزهة القلوب در مورد یکی بودن و یکی نبودن **خیاو** و **پیشگین** و جای **خیاو** (در شمال و جنوب کوه سبلان واقع بودن) را چگونه باید حل کرد. ظاهراً حمدالله مستوفی هم در جنوب سبلان واقع بودن خیاو اشتباه نمی کند چون نام **میمند** متعلق به **خیاو** نیز با **میوان** کتاب پهلوی زادسپرم یعنی **میوان** (مهربان حالیه) مطابقت دارد. بنابراین می توان تصور کرد **خیاو** (دارای آب خوب) یا کوبینا (کوپینا, ناف, مخزن) در نقشه های بطلمیوسی نام و عنوان مشترکی بر **پیشگین** (وراوی= شهر کنار آب یا به گُردی به معنی پوشش) و **میوان** (محل آب خوب) بوده است. چنانکه نام مشابه آن را در نام شهر **خیوهٔ** خوارزم نیز در می یابیم.

از آن جایی که حمدالله مستوفی میگوید شغل مردم خیاو موزه دوزی و چوخاگری است، لذا می توان نام **خیاو** را با توجه بدانها با واژه های **خاو** (کرک) و گیوه هم سنجید. در نقشه های بطمیوسی در این سمت از شهری به نام **کوبینا** نام برده شده است که به صورت **کائوپینا** در سانسکریت به معنی لباس ستر عورت فقرا است. **کوبین** در لغت نامه دهخدا بافته ای از برگ خرما برای محافظت آورده شده است. از اینجا میشود نتیجه گرفت که نام **پیشگین** در اصل **پوشاکین** (محل پوشاک) بوده و معادل **وراوی** (پوشش)؛ یعنی آن در واقع متعلق به خود شهر بوده است نه حاکم گرجی آن.

ریشه نام پیل (فیل)

به نظر می رسد ریشه واژۀ **پیل** (فیل) همان واژۀ اوستایی **پَئورو** pauoro به معنی پُر و کامل و بسیار بزرگ بوده باشد. علی القاعده حرف "ر" در آن به "ل" تبدیل شده و این واژه به **پیل** (فیل) تلخیص یافته است.

معنی نامهای قدیمی شهر اردبیل

بر اساس اینکه رود **کامبوزس** آذربایجان در نقشه های بطلمیوسی همان رود **بالیقلی چای** اردبیل است، و در سرچشمه آن شهری [لابد با همان نام رودخانه آن] علامت گذاری شده است، پس نام **کامبوزیس/کامبوجیس** به معنی جای کامیابی در اینجا ربطی با همان نام **ارت وت** (به سانسکریت یعنی دژ کامیابی و آرزویی) یعنی نام **اردبیل** در منابع ارمنی دارد. نام دیگر **اردبیل** یعنی **باذان فیروز** (دژ پیروزی و کامیابی) نیز به همین معنی است. از اینجا معلوم میشود نام اردبیل به صورت **ارتَ-ویل/اردبیل** در واقع به معنی **شهر** و **دژ کامیابی** بوده است. این معانی نامهای کهن اردبیل باعث شده است که آنجا در شاهنامه تحت نام **دژ بهمن** (خانه نیک) با **نینوا** (شهر مطبوع و دلپذیر) که توسط **کیخسرو** (کیاخسار، هوخشتره) فتح شده، مشتبه گردد. در نقشه های بطلمیوسی در سمت شمال شرقی آذربایجان شرقی شهر دیگری به نام **کوبینا** (شهر چشمه آب خوب) دیده میشود که یاد آور **خیاو** (چشمه آب خوب) درسمت پیشکین/مشکین شهر است.

ماتوستانای نقشه های بطلمیوسی مطابق آذرشهر است

قبلاً در چند مورد که بدین نام بر خورده ام آن را با **ماتیکان** (محل دانش و کتابخانه) سنجیده و از آنجاییکه مراغه در قرن سوم هجری محل دسترسی به کتابهای قدیمی ایران باستان بوده است، منظور از این نام را مراغه گمان کرده ام. ولی از قرار معلوم در نقشه های بطلمیوسی خود نام **مراغه** (محل چمنزاری) نه به عنوان نام شهر بلکه در عنوان **مارگیانه** که به دریاچه ارومیه اطلاق شده، ذکر شده است، لذا از **ماتوستانا** واقع در جنوب **تِروا** (تبریز) باید **دهخوارگان** (ده محل باده خواری) مراد بوده باشد چه واژه های ماتوس و مادهو و ماد و مذو در سانسکریت و اوستایی به معنی مستی و شهد و شیرینی و شراب هستند، پس **ماتوستانا** به عنوان محل شهر شهد و شیره انگور و شراب باید همان **دهخوارگان** (آذرشهر) بوده باشد.

معنی محتمل مترادف کُرد و کوتی

با توجه به عناوین اوستایی خاندان "ویسه/وئسکَ" (به سانسکریتی و اوستایی یعنی خانه، آبادی) و آرگامزان (صاحبان ارگ و عمارت بزرگ) خبر موسی خورنی که در مورد کُردها به کار رفته اند و نیز با توجه به ارگ قله کوه جودی (گوتی) که کشتی اساطیری توفان بزرگ بدان رسیده بود و مطابق منابع آشوری آن در سرزمین کوتیان/گوتیان قرار داشت، می توان نامهای کُرد و کوتی را در ارتباط و ترادف هم با این کلمات سانسکریتی زیر به معانی خانه، عمارت، کاخ و معبد سنجید:

कीर्तिkIrti m. ،कीर्तिkIrti m. palace ،कीर्तिkIrti m. edifice، कृत्तिkRtti f. house ، कुटीkuTI f. house temple.

بر این پایه نامهای ایشان متضاد نام همسایگان آنان، **لولوبیان** (غارنشینان، ساگارتیان) است که ریشه نام شان به صورت **لوله** در فارسی و کردی به معنی سوراخ و غار (به کُردی محل منسوب به زندگی بچه خوک و خرس) است.

دلیلی بر ترادف نامهای رستم و گرشاسب

آرتور کریستن سن در کتاب کیانیان خود میگوید که «به نظر مارکوارت، رستم هفتخوان مازندران شاهنامه همان کِرساسپ اوستاست که دشمنان خود را در کنار دریای فراخکرت کشتار میکند». برای این نظر دلایل لغوی مشترک روشنی در معنی براندازندۀ راهزنان وجود دارد که بدانها توجه کافی نشده است:

در فرهنگ واژه های اوستایی احسان بهرامی صفحه ۱۲۳۴، واژه «رُ» از ریشه «رَوَ» [از ریشه هندواروپایی رِیپ] به معنی بریدن و دریدن آمدن است. جزء دوم نام رستم یعنی ستم به صورت ستمبه در سانسکریت به معنی شورش و راهزنی و دزدی و شورش و طغیان آمده است، همانکه به گونه ستم (جور) باقی مانده است (صفحه ۹۱، فارسی باستان، هاشم رضی).

در مقابل نام گرشاسپ/کرساسپ هم در هیئت کِرسا-سپَ به همین معنی است: کِرسَ= راهزن (جلد اول یسنا، صفحه ١٦٧ به نقل از بارتولومه)، دشمن و ستیزه جو (صفحه ۳۸۲ فرهنگ واژه های اوستا)، سپا (افکندن و دور انداختن، صفحه ١٩٦ یادداشتهای گاثاها)، برانداختن و ویران کردن (فرهنگ واژه های اوستا. ص ١٤٦٧). در تأیید این وجه اشتقاق در بند ١٣٦ فروردین یشت اوستا می خوانیم: «ما به فروهر پاک سام گرشاسب مجعد موی و مسلح به گرز درود میفرستیم تا بر ضد بازوان قوی دشمن و لشکرش و سنگر فراخش و درفش برافراشته اش آن مقاومت توانیم کرد تا بتوانیم در برابر راهزنان پایداری کنیم».

شهرهای ایران باستان در نقشه های بطلمیوسی

کلاودیوس بطلمیوس در اواسط قرن دوم میلادی نوشته هایی از جغرافیای آن عهد دنیای شناخته شده جهان برجای گذاشته که بعدا در اواخر قرن ۱۵ میلادی در روم نقشه هایی بر اساس آن نوشته ها تهیه کردند که برای شناسایی نام و نشان شهرهای کهن و بسیاری از شهرهای حالیه از جمله در مورد ایران کمک فراوان می نماید. این تحقیق که نمی تواند کمال مطلوب باشد، در تلاش برای شناسایی این شهرها و قصبه ها است:

نام شهرهای اَران (آلبانیای قفقاز) در نقشه های بطلمیوسی

نام شهرهای **آگوانی/آلبانیا/اران** (سرزمین آتش) در نقشه بطلمیوسی با نواحی قابل قیاس کنونی و سابق آنها از این قرار هستند: **تاگودا** (تاووز)، **سامیا** (شمکور)، **باکچیا** (=محل ثروت، گنجه)، **دگلانا** (داشکسن)، **نیگا** (نوخا)، **آلبینا** (=محل سفید، آغدام)، **موسیکا** (کازاخ)، **سامونیس** (سومگائیت)، **پورتئه آلبانیا** (دربند)، **بزیاتا** (برزنج)، **بروسا** (برذعه)، **گائترا** (گوکجه)، **آدیبلا** (امیشلی)، **مامِچیا** (مینگه چائور)، **آلبانیا** (=محل آلوو/آتش، باکو)، **آلاموس** (دَوَچی)، **شاداشا** (شابران)، **سمینا** (شاماخی)، **سکاشینا** (شکی)، **توگوا** (قره چوخور، شیروان)، **گائوفون** (کوبّا)، **سانینا** (به سانسکریت یعنی گود افتاده، نفت چالا)، **گباله** (قبله)، **کوبوتا** (کوباچی)، **میسیا** (مَرَزه)، **یوبولا** (جولاچ)، **ایونا** (آو-یونه،عیونا/محل چشمه، بولاغ)، **اِمبولا** (بیلقان)، **اوسیکا** (اوردوباد)، **آرساراتا** (آستارا)، **ساکالبینا** (هشت پر) و **چُلواتا** (سالیانی).

جغرافیای تاریخی آذربایجان در نقشه های بطلمیوسی

در این نقشه ها سهوی در محل دریاچه **ارومیه** تحت نام **مارگیانه** (= منسوب به مراغه) صورت گرفته و آن در گوشه ای از **گیلان** رسم شده است که این باید به واسطه گزارش محل سرچشمه رود قرانقو (شاخه غربی قیزیل اوزن/سفید رود) روی داده باشد که از **کوه سهند** در جوار **دریاچه ارومیه** جاری میگردد. شهرهایی نظیر **موروندا/مانداگارا** (مرند) و **فراسپَ** (تخت سلیمان)، **زاوزاکا** (محل زمزمه و دعا، خراجو)، **سراسَ** (محل سرای، سراسکند، کوره سره) و **نازادا** (نقده) هم با آن در **منطقه گیلان** تصور شده اند. سهو دیگر اینکه آذربایجان نه تحت نام خودش بلکه به صورت جزئی از ارمنستان کوچک تصویر شده است که در مرکز با سه شهر **تاروا** (محل دژ، تربیز/تبریز)، **ماتوستانا** (محل شراب، دهخوارگان/آذرشهر) و **زورزوا** (محل نیرومند، دوزدوزان= دژ دژها) در سمت شرقی ارمنستان کوچک مشخص هستند. در مورد دو شهر اخیر گفتنی است که حتی در عهد اعراب، نویسندگان موسی بن عیسی کسروی و حسن بن علی همدانی در اواسط قرن سوم برای تحقیق در تواریخ کهن ایرانی به **مراغه** رفته بوده اند و **گنج شیچیکان** (محل نگهداری اوستا، مسجد روستای چیکان حالیه) در ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی مراغه واقع است. در مورد **زوزوا** (در مقام گاتی-کت-ران) گفتنی است که منظور از آن معبد شهر **گزنا** (محل سرودهای دینی، خراجو) در ۱۲ فرسخی مراغه بوده است که یاقوت حموی از وجود آن خبر داده است. فاصله **زورزوا** (در مقام دوزدوزان) از این مقدار بیشتر است. در جنوب آذربایجان نام سه شهر **آناریوم** (نامحدود و گسترده) و و **سیگوه** (سئوکوه، محل سود و خراج) و **آستاکانه** (محل انگور) دیده میشوند که به ترتیب با **ارومیه** (اورمیاته/آرمائیت باستانی به معنی جایگاه رسا و گسترده) و **ساوجبلاغ** (مهاباد، محل خراج و سود) و **ملکان** (انگوران، محل انگور) مطابقت دارند. و در سمت شمال آذربایجان نام دو شهر **سوگوسرا** (سرای استراحت و خواب کاروانها) و **کوبینا** (کوپینا، یعنی محل چشمه و چاه و ناف) به ترتیب با **شبستر** و **خیاو** مطابقت می نمایند: بر اساس اینکه رود **کامبوزس** آذربایجان در نقشه های بطلمیوسی همان رود **بالیقلی چای** اردبیل است، و در سرچشمه آن شهری [لابد با همان نام رودخانه آن] علامت گذاری شده است، پس نام **کامبوزیس/کامبوجیس** به معنی جای کامیابی در اینجا ربطی با همان نام **ارت وت** (به سانسکریت یعنی دژ کامیابی و آرزویی) یعنی نام **اردبیل** در منابع ارمنی دارد. نام دیگر **اردبیل** یعنی **باذان فیروز** (دژ پیروزی و کامیابی) نیز به همین معنی است. از اینجا معلوم میشود نام اردبیل به صورت **ارتَ-ویل/اردبیل** در واقع به معنی **شهر** و **دژ کامیابی** بوده است. این معانی نامهای کهن اردبیل باعث شده است که آنجا در شاهنامه تحت نام **دژ بهمن** (خانه نیک) با **نینوا** (شهر مطبوع و دلپذیر) که توسط **کیخسرو** (کیاخسار، هوخشتره) فتح شده، مشتبه گردد. در نقشه های بطلمیوسی در سمت شمال شرقی آذربایجان شرقی شهر دیگری به نام **کوبینا** (شهر چشمه آب خوب) دیده میشود که یاد آور **خیاو** (چشمه آب خوب) درسمت پیشکین/مشکین شهر است.

نواحی واقع در جنوب غربی دریای مازندران در نقشه های بطلمیوسی

نواحی دور و نزدیک و خود این منطقه را به عنوان ایالت **کاسپی** (منظور ناحیه قزوین) و **کادوسی** (گیلان و گشتاسفی) و **کردوخی** (کردستان) و **ماروندی** (مرند آذربایجان) آورده اند که بیشتر اسامی قابل شناسایی و تطبیق با برخی نواحی کنونی این نواحی هستند. نام این شهرها با نامهای قابل قیاس شان از این قرار هستند:

۱- در ناحیه **کاسپی** (منظور ناحیه **کوتیان** [سگپرستان باستانی/سگساران، اسلاف تاتها] قزوین، زنجان، نواحی شمالی همدان) در حوالی رود قیزیل اوزن که **رود سیروس** (کوروش، یعنی سیلابی) نامیده شده است: **فارامبارا** (فامنین)، **تیگرانا** (محل سلاح برنده=زینوکان، زنجان)، **گاوازین** (قزوین) و **آلوسا** (آوج). نظر به اینکه نام **سفید رود** در اینجا به نام قومی آنجا **آماردوس** آمده است، لذا به نظر می رسد نام سفید رود در اصل [کا]**سپی رود** (رود مردم کاسپی= سگپرست) بوده است.

۲- در خود کنار دریا در ناحیه کادوسی نامهای زیر دیده میشوند: **گاباله** (قبله)، **سانینا** (نفت چاله)، **اوسا** (محل چشمه، ویل وان)، **ناندا** (نمین)، **فازابا** (پیلسوار)، **تازینا/دژ کادوسیان** (تازه آباد)، **ورنه** (محل ثروت و خوشی، هروآباد/خلخال)، **گابریس** (گرمی یا گیوی)، **سازوآ** (شنگیر)، **ساندیس** (سندس)، **زالاسا** (کلشتر)، **کورنا** (کنارسر)، **امانا** (امین آباد)، **ثاساسرا** (سرای واقع در سایه، صومعه سرا) و **سیروپلیس** (کیور چال).

۳- نواحی آذربایجان که با رودهای ارس و قرانقو به این ناحیه منتسب شده اند: **موروندا** (مرند)، **تونزارما** (دزمار)، **فناسپه** (محل پرورش ستور، گوجه قلعه هشترود)، **آ[و]زاگا** (محل چشمه زاری، زنوز)، **زازاگا** (محل طلب دعا، خراجو) و **سراسَ** (سراسکند).

۴- در سمت غربی به سوی کنار دریاچه **مارگیانه** (ارومیه) از نواحی کردوخی (کردستان) دو شهر یاد شده اند: **نزدا** (نقده) و **آرسیس کا** (محل مردم دارنده توتم بزکوهی/سکا، سقز).

ماد-کاسپیانه در نقشه های بطلمیوسی

در نقشه های بطلمیوسی که در آلمان تهیه شده نام محل های بیشتری نسبت به نقشه پتروس دِ تورّ در روم سال ۱۴۹۰ دیده میشود. نام این شهرها با نواحی قابل قیاس شان از این قرار است:

فاذابا/پهاذابا (بیله سوار)، **ناندا** (نمین)، **گابریس** (گرمی یا گیوی)، **فراسپَ/پراسپَ** (تخت سلیمان)، **کورنا** (کنار سر)، **زالاسه** (کلشتر)، **آمانا** (امین آباد)، **آکولا** (گلوگاه)، **اوراکانا** (محل پایینی، انزلی)، **گالا** (کلسر انزلی)، **مانداگارسیس** (آب ماندگار، رشت)، **فناکا** (فومن)، **الیکادرا** (لاهیجان). **آگانزانا** (قزوین)، **بتینا** (بوئین زهرا)، **وساسپا** (اسفاران)، **نیگوذا** (پنهان در پایین، کمیجان)، **رازوندا** (رزن)، **ونکا** (ونک، در جنوب شرقی کمیجان)، **سنائیس** (سنگاوین)، **تراواسکا** (طرز آباد)، **چوآن** (چوبینه)، **آرادیس** (آرا قلعه)، **کوکاسترا** (قهاوند)، **گوریمنا** (فرمیهن)، **اکباتانا** (همدان)، **نیفاواندا** (نوازن)، **زانیا** (سنیجان)، **آروزیس** (آرزومند)، **رهاسپا** (لنجرود)، **گِرِپا** (گرماب یا قره تپه)، **دوتتهه** (جوزان)، **سیگبنا** (سامن)، **ارشاکیا** (اشتاد)، **قنونه** (قروه در جنوب رزن)، **هراکلیا** (هرائین)، **لاراسا** (لالجین)، **گابنِه** (قیدار)، **داریائوسا** (دارای چشمه، بناب)، **سینکار/زینکار** (کر زینو باستانی= محل سلاح برنده، زنجان)، **الیسداسا** (ارشت)، **مانداگارا** (ماه نشان)، **فناسپا** (محل نگهداری اسپان، گوجه قلعه/گاو-جا دژ)، **زازاکا** (خراجو)، **آرسیساکا** (محل مردم تقدیس کننده بزکوهی، سقز)، **آلینزا** (ایرانشاه)، **بیثیا** (بیجار)، **کابرسا** (قروه)، **زارانیس** (سریش آباد قروه)، **پاراچا** (بهار)، **ثبرگه کارینِ** (سنقر)، **تیبرکانا** (تویسرکان)، **آندریاکا** (محلات)، **کلائوکا** (کرمجکان)، **آرگارو دسَ** (ورجان)، **آباکائنَ** (ابرآشتیان)، **آرادریفا** (کاشان)، **تائوتیکه** (گرمسار)، **زرما** (زرند)، **ایوروپا** (ری).

فاصلهٔ شهرهای رشت در کنار منطقه دربیکان تا ساری در نقشه های بطلمیوسی

مانداگارسیس (محل چشمه مردابی)، **آلیگادرا** (محل چسباندن و بافتن)، **سانائیس** (واقع در سینه)، **رهازوندا** (محل رودباری)، **فناکه** (محل مواد غذایی و میوه)، **ساگا** (سنگی)، **سرامانا** (سرای ماندگاری و ساروجی) و **مَروسا** (محل پرچشمه و پر آب) که به ترتیب با **رشت** (محل تالاب آبناک)، **لاهیجان** (محل بافتن پارچه ابریشمی)، **سنگان** (محل واقع در سینه)، **رودبار**، **فومن** (محل میوه و مواد غذایی)، **ساقی کلایه** (دژ سنگی)، **ساری** (محل استوار و ساروجی) و **آمل** (محل آب نیرومند) مطابقت دارند.

نام شهرهای هیرکانیا (گرگان) در نقشه های بطلمیوسی

از شرق به غرب مناطق زیر یاد شده است: **ابربینا** (بنای سترگ)، **آسموریا** (محل تیز)، **هیرکانیا** (محل بهره)، **مِسوکا** (چشمه بزرگ)، **سیگین** (محل زیبا)، **کاسپا** (محل دیده بانی درخشان)، **سوربا** (نیرومند)، **آدریاسپا** (محل رام کردن اسپ) و **بارانگا** (محل بارگیری). این شهرها به ترتیب با شهرها و روستاهای زیر قابل تطبیق و قیاس می باشند: **استراباد** (آبادی سترگ، گرگان حالیه)، **اینچه برون** (دماغه باریک)، ویرانه **شهر گرگان** باستانی کنار گنبد کاوس، **کوکلان**، **گنبد کاوس**، **صوفیان**، **رامیان** و **بناور**.

نام شهرهای منطقه ری در جغرافیای بطلمیوس

بر روی نقشه های بطلمیوسی از شمال به سمت جنوب نام این نواحی دیده میشود: **تراوایا** (محل دفاعی و پیروزی)، **آورادیس** (بالایی)، **دروازه کاسپی**، **زریما** (سر سبز)، **ایوروپوس** (دارای چشمه آب وسیع)، **سیگریانیکا**، **آباسِنا** (محل پشتی)، **تاوتیکا** (محل گرم)، **کاناتهه** (محل آب انبار)، **آرگاروس دسا** (محل با ارزش)، **کلاواسا**، **آندریا** (داخلی، میانی) و **آرادریفا** (محل شادی بخش) که به ترتیب با این مناطق کنونی مطابقت دارند: **فیروزکوه**، **دماوند**، **دروازه خوار**، **زرند**، شهر **رغه/ری** (محل چشمهٔ عالی)، **ساوه**، **ابر آشتیان** (آشتیان)، **گرمسار**، **قم**، **ورجان**، **کرمجگان**، **محلات** و **کاشان** (محل عمارت آرزویی).

نام شهرهای منطقهٔ لرستان در نقشه های بطلمیوسی

در نقشه های بطلمیوسی بین ناحیه **رغه** (ری) و **ساگارتی** (کرمانشاهان) از ناحیه **سینگیان** (شین-گیان، محل گیاهزاری) نام برده شده است که مطابق همان ناحیه **لُرستان** (محل درختان) است. در آن محل شهرهای **آلیزا**، **گابینا** (محل محافظتی)، **زارانیس** (زبران-ایس، محل بلندی توانا)، **سابراسا** و **[آ]لاراسا** نشان داده شده است که به ترتیب با **الشتر**، **بروجرد** (محل باروی گرداگرد)، محل **دژ فلک الافلاک** خرم آباد، **شاپورخواست** (چغلوندی؟) و **الیگودرز** قابل قیاس می باشند.

نام و نشان نواحی منطقه ساگارتی (کرمانشاهان) در نقشه های بطلمیوسی

جالب است که در نقشه نام منطقه **ساگارتی** (غارنشین و سنگ کن) و کوه آن **زاگروس** (زاکری-اوس= کوه بلند) در اینجا متفاوت هستند. یعنی نام **زاگروس** بر خلاف تصور غالب از نام **ساگارتی** گرفته نشده است. در این جا فقط اسم سه شهر ذکر شده است که به راحتی قابل شناسایی هستند. **بیتهایا** (خانه مقدس)، **کارینا** (محل سنگی) و **تهبرگا** (تَوی-بر-کا، محل سلاح برنده) که به ترتیب با **بیستون** (خانه خدا، بیت باغان باستانی)، **کر-میثین** (محل سنگی، کرمانشان/ کرمانشاهان) و **کرند** (محل ابزار برنده، کوارینت/کرینتاش باستانی) مطابقت دارند.

در سمت شمال غربی **ساگارتی** در آن سوی دیگر کوهستان، نام شهرهای **بانه**، **سیساره** (سیسر، سنندج)، **دِگیا** (دوکان؟)، **زیگیرا** (زولان؟) و **اوروبا** (خورمال؟) دیده میشوند.

نواحی اصفهان (پارتاکانه) در نقشهٔ بطلمیوسی سال ۱۴۹۰

ورذان (گلپایگان یا بروجن)، **ماردیسنه** (مارشنان)، **تناگرا** (تیران)، **کابان** (گابهٔ اصفهان؟)، **مس آباتانه** (آبادی بزرگ، میمه؟)، **سوارا** (سمیرم)، **آسپادانا** (اصفهان)، **آبینه** (ابیانه)، **پوتی کارا** (ارجان)، **اوزوآ** (اژیه)، **آکسیما** (=اکوه زیمه، کوهپایه). سرانجام **تناگوس آرنه سوس** بندری در کنار خلیج فارس (یعنی محل بسیار با شکوه، بندر بوشهر). به نظر می رسد منظور از سرزمین صادرات چوب اعلا که نزد سومریها نام **تیلمون** (محل درخت با شکوه و کامل، تیل:

کامل، مون= درخت) را داشته است، همین شهر **بوشهر** (بوش-شهر= شهر آراسته و با شکوه) و ناحیه جنگلی پشت سرش در بین اصفهان و بوشهر (لیان باستانی عیلامیان) بوده است.

نظری غیر عادی راجع به نام شیراز و پارس

در نقشه های بطلمیوسی مربوط به ایران که نشانگر محل شهرهای قدیمی عهد بطلمیوس هستند نام **پرسپولیس** به صورت شهری مسکونی در حدود شیراز دیده میشود. در حالی که خود **تخت جمشید** (کاخ پارسه) در این عهد شهر قابل توجهی نبوده است و این موضوع این سؤال را برمی انگیزد که آیا منظور از خود شهر **پارسه/پرسپولیس، شیراز** نبوده است. دو وجه اشتقاق سانسکریتی - یونانی و ایرانی آنها **پَریسَ**[ر]- **پولیس** (شهر انگور) و **شی-رَز** (محل انگور) نیز جدی بودن این نظر مطرح می سازند. چون احتمال دارد شکل ایرانی واژۀ سانسکریتی **پریسر** (انگور) بیشتر به **پرس** شبیه بوده است که با **پارس** یکی گرفته شده است. به احتمال بسیار روایت **درخت تاکی** در خواب آستیاگ در رابطه با پیدایی **کوروش** روییده بوده است، نشانگر این بوده است که خود نام **پارس** به معنی **انگور** گرفته می شده است: مطابق گفته هرودوت: "در سال اول ازدواج **ماندانا** و **کمبوجیه**، آستیاگ شاه ماد در خواب دید که از شکم دخترش ماندانا **تاکی** رویید که شاخ و برگ آن تمام آسیا را پوشید". در خبری از یونانیان که منبع اصلی اش را پیدا نکردم گفته شده است "**تاک زرینی** که در خوابگاه پادشاهان هخامنشی بر **چناری زرین** می پیچد، مظهر پادشاهان هخامنشی بوده است". بر این اساس خود **جمشید** در نام **تخت "جمشید"** (ییمه خشئته) به صورت "جمبو[که] خشئته" در سانسکریت و اوستایی معنی محل انگور درخشان بدون هسته را می داده است. حتی خود نام **اهورامزدا** به صورت **اهورا مَذ دا** معنی خدای خالق مِی را می دهد و این می رساند اهورامزدا در اصل خدای قبیله ای شراب و انگور پارسیان بوده است. **وارونا** در وداها **ایزد** دانای **آسمان شب** معرفی شده است، از این نظر به اهریمن ایزد جهان تاریکی شبیه است. ولی همزاد وارونا، وارونی الهه شراب (مادیه، سورا) است و همزاد اهریمن، اهورامزدا است. از اینجا نیز به ایزد شراب بودن اهورامزدای عهد باستان می رسیم. لذا نام قبیله حکومتی پارسیان یعنی پاسار- گادیان را میشود به معنی مردم محل سرزمین انگور (پَریسار-گادیان) گرفت. نظر به اینکه وارونا و وارونی (در اساس به معنی آسمان محیط بر همه چیز) در زبانهای ایرانی می توانستند با واژۀ وارونه و ضد سنجیده شوند، لذا معلوم میشود عنوان انگره مینو (ذات بدِ) اهریمن و عنوان خدای نیکی اهورامزدا از همین معنی حادث شده است.

شهرهای ناحیه پارس در نقشه های بطلمیوسی

نام این شهرها با شهرهای قابل قیاس شان از این قرار است: **پوریوسپانا** (یاسوج)، **پوتیکارا** (محل پاک، ارجان)، **آرده آ** (اردکان)، **تراگونیکا** (محل سه چشمه/کا-ثرون، کازرون)، **تائپا** (محل واقع بر تپه، بُرازجان)، **اوروباتیس** (محل رفهای ساحلی گسترده، سیراف)، **روگو مانیس** (دیر)، **یونائا** (کنگان)، **پارتا** (ولایت)، **چورودنا** (خورموج)، **ماتونا** (میمند فیروز آباد)، **تائوکه** (توج)، **گابرا** (جهرم)، **باتسینا** (فسا)، **کورّا** (قیر)، **سینا** (سیمکان)، **آربوآ** (سروستان)، **کائوفیاکا** (کفری)، **پرسپولیس** (شیراز/تخت جمشید)، **نیسرگه** (نگارستان)، **مارهاسیوم** (مرودشت)، **سیکتا** (ستخر/استخر)، **کوتامبا** (استهبان)، **پارادون** (داراب)، **پاساراکاچا** (لار)، **گابائه** (جویم)، **اوزیا** (اِوَز)، **مامیدا** (لامرد)، **بریسوآنا** (بستک)، **باگرادا** (بندر لنگه).

نام شهرهای اَهواز و عِراق در نقشه های بطلمیوسی

جنوب خوزستان از قدیم به نام سومری **کیسیا** (سرزمین پایینی) خوانده میشده است و این هیئت در نقشه های بطلمیوسی نیز محفوظ است. در این نقشه ها در منطقۀ **کیسیا** شهری به نام **انو- ختَ** (به زبانهای کهن ایرانی یعنی محل پایینی) دیده میشود. از این جا معلوم میشود که نام **اَهواز** از شکل سانسکریتی و اوستایی **اَوَذَ** (در پایین نهاده) گرفته شده است.

در مورد نام شهر و سرزمین **عِراق** گفتنی است سوای اینکه این نام به صورت شهر **اَراکَ** در نقشه های بطلمیوسی دیده میشود بر روی یک جام آرامی بابلی اواخر عهد ساسانی نیز به صورت شهر و سرزمین **ایرَگ** به همراه نام میشان ذکر شده است. نام اِراک در فرهنگ لغات اکدی و آشوری به معنی منطقه سر سبز آمده است. لذا ترجمه ایرانی آن **گَسکر** (محل سبز و کشتزاری) بوده است که در عهد اسلامی بدین شهر جنوب بین النهرین اطلاق میشده است.

نام و نشان شهرهای خوزستان در نقشه های بطلمیوسی

خوزستان در نقشه های بطلمیوسی با سه نام **الیمایی، چالداپیتس** (هالتاماتی) و **کیسیا** (سرزمین پایینی) مشخص شده است. در آن از شمال به جنوب نام این شهرها دیده میشود: **برگان** (محل بهره و میوه، دزفول)، **سوسا** (شوش)، آگارّا (شهر پیشرفته و شایسته/ شائیشتر، شوشتر)، **سِلا** (محل عمارت، رام هرمز)، **انوختَ** (محل پایینی) که معادل با **اَوَذَ** اوستایی و سانسکریت به معنی (محل در پایین نهاده شده) همان **اهواز** است. نام **اِوَز** فارس نیز به همین معنی به نظر می رسد. **تاریانیا** (محل گذرگاهی، معبره که تصحیف به محمره شده است، خرمشهر)، **گران** (محل سرودهای نیایش) که در عربی به **عبادان** (محل مؤمنین) ترجمه شده است (آبادان). در آن سوی اروند رود نام **پاسینی** (آراسته و زیبا) مطابق **بصره** (بس سرئو) به معنی بسیار زیبا در منطقۀ **خَراسَنَ** (محل خورابه ها) است.

خفض زبان عربی به معنی "پایین آوردن" نشانگر آن است که نام **خوزستان** در اصل از ترجمه نام سومری **کیسیا** (سرزمین پایینی) در زبانهای سامی عاید شده است. در رابطه با تبدیل خفض به خوز گفتنی است علی القاعده حروف "ف" و "ض" زبانهای سامی در زبان فارسی به "و" و "ز" تبدیل شده است. نام اوستایی ایرانی کهن آنجا یعنی **ورنه** را هم- که زادگاه **فریدون** (کوروش) به شمار رفته- میشود به صورت "ور- نی" به معنی سرزمین سمت پایینی گرفت.

نام شهرهای پارت (سمنان و خراسان) در نقشه های بطلمیوسی

نام این شهرها با شهرهای قابل قابل قیاس کنونی شان از این قرار هستند: **دوردومانا** (محل گریزگاهی و سخت، درجزین)، **آرسیانه** (محل بزکوهی، آهوان)، **آمبرداکس** (چنبره نیرومند، امیریه دامغان)، **هکاتوم پیلون** (ویرانه قومس در نزدیکی دامغان)، **کاریپراکا** (خرقان)، **رهوآره** (محل ارابه جنگی/چخره، شاهرود)، **پَربره** (بُزغان)، **سوفیس** (چشمه پرسود، توس)، **میسیا /مه نیسایا** (نیشابور)، **سینداگا** (محل خشنود کننده و غنی، شهمیرزاد)، **سمینا** (سمنان)، **آسپا**[ک-] (عشق آباد)، **آپامیا** (بام)، **چوانا** (جناباد/گناباد)، **پاساگرتیا** (شهر آراسته، بشرویه[بسیار آراسته])، **رهودا** (فردوس)، **ارتاکانا** (محل پشتی، **بردسکن**)، **آپفا**[ایک] (بایک)، **بهاگا** (محل ثروت، فیض آباد)، **آرمیانا** (فریمان)، **تستاخا** (دارای آب درخشنده، زاوه/تربت حیدریه)، **سیمپسیمدیا** (ششتمد)، **مرّیجا** [کانه](مهنه)، **رهوگایا** (رقّه).

نام شهرها و قصبه های کرمان (کرمان و هرمزگان) در نقشه های بطلمیوسی

نام این شهرها و قصبه ها با نظایر قابل قیاس شان از این قرار است: **پورتوسپانا** (رفسنجان)، **تاسپیس** (بردسیر)، **کارمانا** (کرمان)، **سابیس** (سیرجان)، **کوپهانتا** (کهنوج)، **تروآسکا** (جیرفت)، **اوروآ** (فهرج)، **آلکساندریا** (بم)، **چودّا/خودّا** (شهر خوشی، نرماشیر)، **پارا** (پهل)، **کاساراپیچ** (گچین)، **آچیندا** (کولقان)، **نیپستا** (نیم کار)، **ترسیانا** (تیار)، **هُرمز** (در کنار میناب)، **کومانا** (کندال)، **رهوگن** (زیارت کله)، **سافالوس** (سیریک)، **ماسین** (کرکوشکی)، **تیسا** (توجک)، **هیدریاکوس** (بونجی مسکی)، **کوئیزه** (کوه مبارکه)، **درنابیلا** (زیرکوه)، **کوپهان زورومبا** (زمین لشکری)، **بادموسارنا** (جاسک کهنه).

شهرهای گدروسیا (بلوچستان) در نقشه های بطلمیوسی

نواحی یاد شده با شهرها و قصبه های قابل قیاس شان از این قرار است: **رهریگا** (ریگ)، **موله روم** (گوردوم)، **کوئمبا** (کنارک یا چابهار)، **رهیزانا** (گواتر)، بونیس (مگس، زابلی)، **اومیز** (سرباز)، **سوسیانکا** (شستون/ایرانشهر)، **اوسکانا** (محل چشمه/خا-شی، خاش)، **کوتوبارا** (جالق)، **موسارنا** (میرجاوه)، **بادارا** (بزمان)، **کونی** (گونیج)، **پارسیس** (پهره/ایرانشهر)، **آربیس** (بسیار رسا باشنده، بمپور).

منطقه مرگیانه در نقشه های بطلمیوسی

این منطقه از **مرو** تا شمال گرگان را شامل می شده است. نام این شهرها با نواحی قابل قیاس شان از این قرار هستند: **مارگیانا** (مرو)، **آنتوخیا** (انتاکیه شمال غرب مرو)، **دائنا** (تجن)، **آرگادینا** (آرچمن)، **ماسونیوم** (بزمین)، **آریاکا** (یارجا)، **آراتها** (آرتیق)، **رهه** آ (شهر باشکوه/آساک، شهر عشق آباد)، **گوریانه** (قره غان)، **نیسایه** (نیسای شمال خراسان)، **اوریانا** (قیزیل آروات)، **سنا** (سنگان یا سنقلی/ حسنقلی).

در نقشه های بطلمیوسی در ناحیه **مرغیانه** (مرو)، در سمت دریای مازندران نام **دریه ئِکا** دیده میشود که در جاهای دیگر به نقل از بطلمیوس آن را **دربیک** نوشته اند. از اینجا معلوم میشود که ناحیه دره مرغیانه به سمت دریای مازندران (در دره کانال قره قوم حالیه بین **مرو** و دریای مازندران) دربیک نشین (منطقه دری ها/ **درویپیک ها**/سکاییان پارسی برگ هئومه) بوده است.

نام شهرهای سغد در نقشه های بطلمیوسی

نام این شهرهای باستانی با شهرهای قابل قیاس کنونی شان از این قرارند: **اِستوبارا** (باروی نیرومند، اترار)، **تریباکترا** (طراز)، **الکساندریا اوکسیانه** (اسکیفغن، شهری در کنار شاخه کشکه رود در نزدیکی شهر سبز/کش باستانی)، **اندیکومُردانا** (ماه سرور، آی خانم در کنار آمودریا در سمت قندوز)، **درپسا** متروپولیس (شهربزرگ ماه و شراره آتش، واشگرد، دوشنبه)، **اوکسیانه** (وخش)، **مروکا** (مرکنده، سمرقند)، **چولوبسینا** (دارای عمارتهای بسیار رسا، بُخارا)، **سیروس پولیس** (بُنجیکث، اوراتپه در اسروشنه)، **الکساندریا اکسترمه** (اسکندریه دوردست، خجند) و **انیسس** (اندیجان).

تطبیق مناطق کنونی افغانستان با شهرهای باستانی آن در نقشه های بطلمیوسی

تحقیق مقدماتی شخصی ام در این باب با توجه به مطابقت نقشه های بطلمیوسی و نقشه های مدرن و تطبیقات زبانشناسی به چنین نتایجی انجامیده است که با نقد و اصلاح می تواند کامل تر شود. در نوشتن نام اماکن کنونی به سبب عدم دسترسی به نقشه های محلی باید سهوهایی وجود داشته باشد:

۱- منطقۀ **آریا** (هرات): در مرکز شهر **آریا** (هرات) و در شمال آن شهرهای زیر دیده میشوند که با شهرها و قصبه های قابل قیاس شان از این قرار هستند: **دیستا** (داش کپری)، **بیتاکسا** (تخته بازار)، **آوگارا** (کاریز الیاس)، **آمبروداکس** (آبی رهوک)، **بوگادیا** (کاراباغ)، **سرماگانا** (چمنی بیت)، **ناماریس** (مروچک)، **سیفارا** (گورامان)، **تاوا** (کوهستانات)، **رهائوگارا** (قیصر)، **گودانا** (گئوزن)، **زاموچانا** (قیزیل بولاک)، **چاتریسچا** (تورغندی)، **چاورینا** (راهزنک)، **وارپانا** (جاوند)، **فوراوا** (سرپل)، **آرتیکاوندا** (کادس)، **آلکساندریای** منطقۀ آریا (گشتی شریف)، **آستاندا** (بغران)، **تائوچینا** (کرّوخ)، **اورثیانا** (کوشک کهنه)، **کاپوتانا** (کوشک)، **بارباسانا** (جبل فضه)، **آریا** (هرات). در جنوب آریا از شمال به جنوب شهرهای زیر قرار دارند: **کاستا/کاسکه** (چاغچران)، **اوربیتانا/اورتیکانا** (اوبه)، **نیبیس** (شهرک)، **دارکاما** (پرچمن)، **سوتیرا** (سرملان)، **ساریگا** (پشتون زرگون)، **پارکاناکا** (پهره کاریز)، **کوتاکا** (ساغر)، **تریبازینا** (تیوره)، **آستاسانا** (گلستان) و **زیمیرا** (زرمادران).

۲- منطقه **پاروپانیساد** (شرق افغانستان) که شهرها ی آن با شهرها و قصبه های قابل قیاس کنونی آن از این قرار است: از شمال به جنوب شهرهای زیر دیده میشوند: **بارزَورا** (بهسود)، **آرتوآرتا** (رخه)، **پارسیانا** (پنجهیر)، **بابورانا** (پروان)، **کاتیسا** (کاپیسا)، **نیفاندا** (مانگال پور)، **گاوازاکا** (قره باغ)، **دراستوکا** (گردن دیوال)، **پارسیا** (میرباغچه)، **تارباکانا** (استالیف)، **ناوالیریس** (میداشهر)، **کابورا** (کابل)، **دوراکانا** (جاگدالک)، **چولارنا** (جلال آباد) و **آرگودا** (تَورخم).

۳- در منطقه **درنگیانا** شهرها زیر دیده میشود که با نواحی قابل قیاس کنونی آن از این قرار هستند: **آریکادا** (محل رسا، حصین آباد/زابل)، **کسارکسیارا** (زرنج)، **آریاسپا** (عرب)، **نوستانا** (نیشک/چاخانسور)، **آستا** (خاش)، **رهودا** (هاروت رود)، **اینّا** (جوَین)، **پروفیسیاسا** (فراه)، **فرازانا** (چهار برجک)، **بیگیس** (قلعه بُست) و **آرانا** (گوران).

۴- در منطقه **آراخوسیا** شهرها زیر دیده میشود که با نواحی قابل قیاس کنونی آن از این قرار هستند: **دامانا** (چمن)، **آسیاکا** (شینکی)، **سیگارا** (شنگه)، **آریکاکا** (شهر صفا)، **رهیزانا** (رِگی)، **آلسکاندریا** (اسکندریه، سنگین)، **آزولا/اوزولا** (اوروزگان)، **خوآسپ** (ترین کوت)، **گاماکا** (قندهار)، **مالیانا** (میمند/میزانی)، **آراخوتوس** (ارغنداب)، **آرباکا** (قره باغ) و **فوسلیس** (موسی قلعه).

۵- در منطقه **باکتریا** (بلخ) نواحی زیر دیده میشوند که با شهرها و روستاهای قابل قیاس شان از این قرارند: **چومارا** (شبورگان)، **آبوسموآناسّا/توسموآناسّا** (محل خشنودی روحی، بامیان)، **آلیچوردا** (سیاه جرد)، **چاراچاترا** (ترمذ)، **زاریسپا** (مزارشریف)، **ماروکا** (میله)، **کاواریس** (وروالیز)، **آستاکانا** (محل انگور، اِستانا/مذر)، **کوریاندرا** (چارکنت)، **خوانا** (خلم)، **مناپیا** (اندرآب)، **ایوکراتیدا** (ایوکراتیدیه، چارپایه)، **باکتریا** رگیا (بلخ شاهستان)، **سوروگانا** در جنوب بلخ (محل جشن و شادی، خلوسی-سین تسیزیان منابع چینی، سمنگان)، **فراتو** (فرخلم)، **ماراکودرا** (بند امیر) و **مارکاندا** (مَر-کاندا ، بسیار پرشاخه، پنجاب).

سمنگان (محل موبدان مهرورز و شادی آور پرستنده پیکره مقدس) باید خود همان **ایبک** حالیه (ای-بک به اوستایی یعنی کسی یا چیزی که خدا دانسته شود) بوده باشد. چون جالب است که واژهٔ سَمَن در سمنگان در سانسکریتی به شکل سَمَنَ به معنی جشنواره و عروسی و اجتماع و به صورت سامن یعنی سخنان مهر آمیز و دلنشین است. لابد از اینجاست که سمنگان محل عروسی رستم قهرمان حماسی شاهنامه به شمار رفته است. آیبک به صورت ابهیکَ در سانسکریت به معنی خوشی است.

نقشه بطلمیوسی شهرهای های کهن (منهای ناحیه شمال غرب) در این نشانی قابل دسترسی است:

http://members.casema.nl/h.vandeukeren/histotron/۰۸٦n۳۲sc۰۵.htm

مجسمه الهه کیبله

Yadollah Rezvani



در این راستا به یاری و راهنمایی شما دوستان بیشتر نیازمندم. آیا میدانید این تکه چی است، از کجا پیدا شده و اکنون کجا است؟ میگویند آناهیتا است. شاید درست باشد ولی میدانید چرا؟ انگار دو جانور خرگوش مانند در دستش دارد میدانید چرا؟

Yadollah Rezvani

شاید عکس مذکور از نمونه های موزه ها برای فروش گرفته شده باشد ولی در این عکس زیر را از یک کتاب دانشگاهی آمریکا کپی کرده ام و فعلا به آن دسترسی ندارم.

Etruscan Misteress of life ۷th BC R.Forrer, Urgeschichte des Europaers, tuttgart, ۱۹۰۸. Pl. ۱۵۵



Javad Mofrad

http://upload.wikimedia.org/.../۲۵۰px-CybeleHellenistic.jpg



Javad Mofrad
تاج و شیرهایش به کیبله رومی/یونانی شباهت دارد. لابد در آسیای صغیر که مرکز پرستش این الهه بوده آرایه های دیگری بر او بسته بوده اند.

Javad Mofrad
در این متن در مورد این تصویر های زمین و عقاب و چهار شیر و دو مار و دو خرگوش و الهه توضیح داده شده است و محل کشف آن جنوب ایتالیا ذکر شده و الهه را کیبله یا آرتمیس دانسته اند:

https://books.google.se/books?id=yglkwD۷pKV۸C&pg=PA۱۱۰...
The History of Central Asia
The epic plains and arid deserts of Central Asia have witnessed some of the greatest migrations, as well as...

ریشه سانسکریتی و ایرانی کلمات قاشق (قاشیق) و غذا و بشقاب

الان در جلد اول فرهنگ سنسکریت - فارسی جلالی نائینی صفحه ۶۱۴ می بینم ریشه **گهَسَ** ghasa در سانسکریت به معنی **خوردن** است که با پسوند نسبت ایرانی ایگ به سادگی می تواند تبدیل **قاسیگ** و **قاشیق** شود. یعنی وسیله غذا خوری. جالب است که از این ریشه واژه **گهاسَ** ghAsa به معنی **غذا** هم وجود دارد که صورت اصلی واژه **غذا** به نظر می رسد.

حتی **بشقاب** هم در هیئت بوش- گف (دارای گودی مناسب) از ریشه زبانهای ایرانی به نظر می رسد. این منطقی تر از معنی ترکی آن یعنی ظرف خالی است.

ریشه نام اشکانی پاکور

پاکور (پاکُر) را در زبانهای کهن ایرانی و سانسکریتی می توان به معنی پاک رَوِش (پاکُ- رو) یا پخته، کامل، بی نقص (پاکوَ- رو) گرفت. ولی اگر پا را به معنی پاییدن و کور را به معنی اوستایی و لاتینی آن مواظبت و پشتیبانی کردن بگیریم در این صورت آن به معنی حامی و یاور خواهد بود. فعل «کور» در ایلامی نو هم معنی «پرستاری کننده، مراقبت کننده» را می دهد و در کُردی به معنی پسر است. در مفهوم کُردی اش، آن به معنی فرزند محافظت کننده است.

اما اگر کور را صورتی از کئیری اوستایی به معنی انجام دهنده بگیریم آن به طور ساده معنی نگهبان را خواهد داد.

معنی نام ویگن (بیژن)

این نام را در زبانهای ایرانی به طور ساده می توان ترکیب **وی/بی** (ضد) و **گن/ژن** (زننده، کشنده) گرفت. **بیژن** در کتب پهلوی به صورت **ویو/ویوَن** (زننده دشمن) از جاودانیهای زرتشتیان به شمار رفته است. یعنی آنها را به سادگی می توان معادل نامهای **واهاگن** و **بهرام** (ویه-رم= زننده ضد و دشمن) گرفت. صورت اوستایی آن **ورثرغنه** نیز باز به همین معنی است. این نامها در تاریخ حماسی و اساطیری ایران اسامی پسران **گودرز کشوادگان** (شیواسخن دارای سرودهای دینی با ارزش) است- که نظر به مندرجات شاهنامه و اوستا راجع به قتل و دستگیری **افراسیاب** (مادیای اسکیتی) در کنار دریاچه چیچست- فرمانروای آذربایجان در عهد **کیخسرو (کیاخسار)** بوده است. یعنی پسران همان **سپیتمه** داماد و ولیعهد آستیاگ آخرین فرمانروای ماد. از اینجا معلوم میشود که عناوین **بهرام** و **بیژن** متعلق به **مگابرن ویشتاسپ** پسر بزرگ **سپیتمه** بوده است. اگر نام پسر دیگر **گودرز** یعنی **گیو** را متعلق به **سپیتاک زریادر** (گائوماته بردیه) پسر کوچک **سپیتمه** بدانیم در این صورت می توان آن را به معنی **مرد سرود دینی** گرفت که سوای عنوان **گائوماته** (دانای سرود دینی) یادآور خود نام **گودرز کشوادگان** (شیواسخن دارای سرودهای دینی با ارزش) هم هست. در ده جلد تاریخ اساطیری تطبیقی ایران مطابقت نام و نشان خاندان **گودرز** (گودرزیان) با خاندان **سپیتمه** به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. به نظر آرتورکریستن سن نام **گیو** در اوستا فقره ۱۱۵ فروردین یشت به صورت **گئونی** (منسوب به سرود دینی) پسر **وهونمه** (دارای نماز دینی خوب) ذکر شده است.

ریشه نام شهرک رومشکان لرستان

توضیح دوستمان بیژن شاهمرادی در این باب چنین بود: "تلفظ مردم لرستان، که مدتی دراز در میانشان بودم چنین است: rüm- Šku

نیز واژهٔ رامش به معنی شادمانی یا غنودن و مانند آن تا آنجایی که پژوهیدم، با هیچ تلفظی در گویش لری لرستان نیست. جایی را که در جغرافیای رسمی رامشگان نامیده اند و در میان لران نام دیگری هم دارد: "تنگ گراز"، از جاهای دورافتاده و سخت است و از همین روی کسی در آنجا و جاهای پیرامون آن ساکن نیست".

لذا با توجه به نام فارسی آنجا یعنی تنگ گراز نام رومشکان به شکل کُردی رومی شَکَ-ان معنی محل تنگ بیرون آمدن گرازان را می دهد. رامَ (روم) در اوستایی به معنی تندی و سختی و تنگی و جانورخویی و سنگدلی و خرابکاری است.

حال تصور میکنم با توجه رام اوستایی (درنده خویی، دارمستتر)، (سنگدلی، استاد پورداود) و رَم اوستایی (زنش، احسان بهرامی) و کلمه رومش/رومبیدن (فرو ریختن و خراب شدن) که جناب خشایار گودرزی از زبانهای محلی آورد، می توان بدین نتیجه رسید منظور از روم[ش]-شَکَ-کان یا ان، محل خرابکاری گرازان (جانوران خرابکار و ضد بیشه) است چه جناب بیژن شاهمرادی که مدتی در این منطقه بوده میگوید که نام دیگر آنجا تنگ گراز است.

ریشه هندوایرانی واژهٔ صندوق

اگر صندوق ریشه هندوایرانی داشته باشد که ظاهرا این طور هم هست، به معنی محل گذاشتن اشیاء مختلف بوده است:
सन्देघ sandegha m. conglomeration of material elements.

تفسیری بر تبر باستانی بلخی

کوروش صفرخانی

تبر به شکل یک دیو دو سر، تسلط گراز و اژدها (اوایل عصر مفرغ) از باختر (بلخ ایران باستان) قدمت حدود ۵۰۰۰ سال موزه متروپلیتن نیویورک.



Javad Mofrad

به نظر می رسد سیمرغ دو سر در اینجا قهرمان توتمی یک قومی (کوشانیان؟) است که با گراز (توتم تونقوزها، خیونها، قیرقیزها؟) و سگبالدار (توتم سکائیان هندوسکایی) در حال نبرد است. به نظر میرسد همین توتم بلخی بوده باشد که در شاهنامه به صورت سیمرغ سمت سیستان ظاهر شده است. حتی اگر نام خزر را بر گرفته از گَسَ-اَر سغدی بگیریم در این صورت آن هم معنی "مردمی که سرورشان گراز است" را خواهد داد.

نامهای هوری و هورامان (هورامانات) با نام ایزد ماه هوریان مربوط می نمایند

واژهٔ **هورّی** در زبان هوریانی به معنی **شب** اشاره به **ماه** دارد. چه هوری ها، **شِری** و **هورّی** را گاوهای نر آسمانی می دانستند و **شری** به معنی روز، نماینده **خورشید** و **هورّی** به معنی شب، نماینده **ماه** بوده است. لذا از **دانای سیمیار** اورامانات ایزد ماه منظور بوده است. پس در فرهنگ اورامانات، **پیر شالیار** نماینده **شرّی** و دانای سیمیار نماینده **هورّی** بوده است. رقیه بهزادی در کتاب قومهای کهن صفحه ۳۳۹ در ارتباط با کلدانی ها میگوید: کلمه **هور** نام خالص "خدای ماه" بود. نام دانای سیمیار می تواند از واژهٔ سانسکریتی **سوما** به معنی ماه اخذ شده باشد و **شالیار** از شور (سوریای سانسکریتی) به معنی خورشید گرفته شده باشد یا از همان شِری هوریان که به معنی روز بوده است.

تصور ایزد ماه بر ایوان مداین

Gimel Waw

دوستان گرامی کسی می دونه این نقشنگاره ی ساسانی چیه؟
سپاس



Javad Mofrad

می توان تصور قوس ماه را بر روی پایه گیاه مقدس هوم (سوم=ماه) برای آن نمود. خصوصاَ که تعداد دایره های اطراف آن ۳۰ تا است.

Meh Rdad

شاید نمادی از طاق کسری باشه، شبیه به آرم دانشگاه تهرانه که این ارم در واقع برگرفته و یا کپیه یه تکه از بقایای طاق کسری و ایوان مدائنه.

بررسی دو سکه اشکانی و ساسانی

Farshid Farhaadi

بالا: سکه ی منسوب به ارشک اول اولین شاه پارتی
پائین: سکه ی یزگرد سوم آخرین شاه ساسانی

دوستان و استادان گرامی در مورد دو نماد پشت این دو سکه (که متفاوت هستند) چه توضیحی دارید؟





Javad Mofrad

در سکه اشکانی یک ستون دیده میشود که می تواند نماینده معبد ایزد خورشید (مهر) یا آتشکده یا توتم آلت تناسلی مردانه باشد. شاید آن نوشته یونانی راهنمایی کند کدامیک. در سومی ظاهرا سه آتشکده بزرگ ایران ساسانی به نمایش گذاشته شده اند. حروف راهنما هم همراه است.

اگر نوشته یونانی را اینا-پنه بخوانیم آن به ظاهر میشود ریشه و لیف پنیس شاید منظور "از نطفه "همان نطفه اشک سوی دیگر سکه یعنی در مجموع همان اشکانی منظور بوده باشد. در این صورت فرهنگ پرستش توتم آلت تناسلی مردانه که در قبرستان معروف آلتهای تناسلی ترکمن صحرا دیده میشود، با فرهنگ اشکانیان مربوط بوده است.

تصاویر کودکی آدونیس و هوروس

Farshid Farhaadi

دوستان، این ها به کدام اسطوره (اسطوره ها) اشاره دارد ؟



Javad Mofrad

به تصور من می توانند اشتارته (آتارگاتیس نیمه ملکه نیمه ماهی)، پسرش ملکارت، شوهرش اشمون خدایان کنعانی (قوم دریانوردان فینیقی) باشند.

Shahram Abbaspour

من در نگاه اول یاد ایزیس، اوزیریس و هوروس افتادم.

Fatemeh Heydari

آقای مفرد تصویر سمت چپ هم که مارها هردو فاقد علائم جنسیتی و در نقش نگهبانان محافظ هستند هم بنظرتون اشاره به آتارگاتیس داره ؟! Javad Mofrad

Javad Mofrad

من هم مانده ام که اینها ایزیس و اوزیریس و هوروس منظور هستند یا اشمون، اشتارته و ملکارت یا تثلیث دیگر. لابد در مجله باستانشناسی آسیا و آفریقا اشاره ای بدانها شده است. میگردم شاید اثری پیدا کنم.

Meh Rdad

باورها مانند بیگانه ای از سرزمینی به سرزمین های دیگر می روند و در آن جوامع، بسته به شکل و ریخت مناسبات اجتماعی، نوع زندگی، زبان، نژاد و بسیاری عوامل دیگر، با شباهت و تفاوت هایی شکل میگیرند که تشخیص این تفاوت ها و شباهت ها، خصوصا پاگان ها از نظر میتولوژیکی به سادگی ممکن نیست. به هر حال اونچه که عامل شد بنده نظر بدم، انگشت زیر لب بود که نشانه ی از هورس است.

Javad Mofrad

الان با توجه به راهنمایی خانم فاطمه حیدری گرامی بدین نتیجه می رسم که تصاویر سمت چپ (دو الههٔ دایه و کودک بین آنها) مربوط به آفرودیت، آدونیس و پرسفونه هستند و تصاویر سمت راست مربوط به ایزیس، هوروس و اوزیریس.

مطالب کوتاه و متفرقه (۸)

مطابقت پارالاتهای اسکیتی با پیشدادیان شاهنامه و کتابهای پهلوی و اوستا

آرتور کریستن سن نخستین کسی است که **پیشدادیان** اوستا (برادران هوشنگ، تهمورث، جمشید) را همان **پارالاتهای اسکیتی** (برادران لیپوکسائیس، آرپوکسائیس، کولاکسائیس) می داند. **لیپوکسائیس** (پادشاه مردم سرزمین زیبا= ایو-اوروپَ) که پادشاه **ائوکاتیان** (مردم ناحیه سرزمین پست= لهستان) به شمار رفته است، مطابق **هوشنگ** (پادشاه سرزمین خوب) است. **آرپوکسائیس** (آروو-خشائیس، پادشاه سرزمین اسب پرور) که در اساطیر عبری به صورت **اوروبای** پهلوان اسب سیما توصیف شده مطابق **تخموروپه** (موجود پهلوان دم دراز) اوستا و تهمورث شاهنامه است. **آرپوکسائیس** در اساطیر اسکیتی پادشاه **تراسپیان** (اسب پرورها یا سه اسبی ها= روس ها به ژرمنی یعنی مردم اسب پرور) و **کاتیاران** (جادوگران، مجارها) به شمار رفته است. سرانجام **کولاکسائیس** (یعنی پادشاه عشیره) که پادشاه صاحب جام زرین خورشیدی و پادشاه خود **اسکیتان** (ملت جام) و فرمانروای کل منطقه بشمار رفته مطابق **جمشید** (پادشاه صاحب جام درخشان خورشیدی) در اوستا و شاهنامه است. خود نام پدر پارالاتها (نخستین مخلوقات) یعنی **تارگیتای** (تارَ- گیتای = گیاه گویا) هم مطابق **گیه مرتن/گیومرث** (مرد گیاه) پدر پیشدادیان اوستا و شاهنامه است. شهرستانی در ملل و نحل می نویسد: «کیومرثیه گویند کیومرث آدم (ع) است و معنی کیومرث "زنده ی گویا" است». نامهای اساطیری **مشیه** و **سامکَ/سیامکَ** (به صورت سانسکریتی سامیکَ) و **فرواک** هم در این رابطه نخستین بشر اسکیتی و ایرانی به ترتیب به معنی مرد و درخت و پر آواز هستند.

زبان سکاهای پادشاهی شمال دریای سیاه و سئوروماتها

تصور شخصی من از گفتار هرودوت در باره دو زبانی بودن سئوروماتها که زبان نیاکان پدری آنها اسکیتی (اسکلو[ت]ی، اسکلاوی، اسلاوی) و آمازونی (مردم تمام زره پوش، ماساگت (آلان)/روکسولان (لانهای درخشان) این است که زبان سکاهای سمت شمال دریای خزر از نوع آلانی (اوستی) بوده است. حتی زبان عشیره سکائیان پادشاهی شمال دریای سیاه یعنی اسکیتان بدان گروه تعلق داشته است. نام های ایرانی پادشاهان اسکیتی (سکائیان شمال دریای سیاه) از جمله اسپارگاپیس، پارتاتوا، مادیا گواه آن است.

معنی نام اوستایی فرنگرسین (افراسیاب)

این نام که یوستی آن را به معنی **بسیار به هراس اندازنده** گرفته است، به ظاهر به معنی **بسیار آسیب رسان** (پر آسیب) اشا. ولی نظر به مطابقت **فرنگرسین تورانی** با **مادیای اسکیتی** که تحت هر دو نام در کنار **دریاچه چیچست** (ارومیه) به دست **کیاخسار** (هوخشتره، کیخسرو) کشته میشود به این نکته پی می بریم که نام **مادیا** به صورت **مه-دایا** در سانسکریت به معنی **بسیار دانا** است (جزء مه/ما در نام قوم سکایی ماساگت= پرستندگان بزکوهی بزرگ/گوزن نیز به همین معنی بزرگ به نظر می رسد) و این می رساند که صورت اصلی نام فرنگرسین طبق قاعده قابل تبدیل بودن غ به اَنگ علی القاعده **فرغرسین** (یعنی بسیار دانا) بوده است و این مطابق نام سکایی دیگر مادیا یعنی **گنوروس** (جینا-رئو-اوس) هم به معنی صاحب دانایی با شکوه بوده است. لابد از این روی است که در اوستا گفته شده است افراسیاب تورانی پیشتر صاحب فر ایزدی بوده است. از اینجا معلوم میشود منظور از سردار ستمگر **اولوفرن** (دارای فَر بلند ایزدی) در خبر موسی خورنی که با **فریبرز/برزفره** (دارای فر بلند) محاصره کننده **دژ بهمن** (نینوا) در شاهنامه و کتب پهلوی مطابقت می نماید، در اساس همان مادیای اسکیتی بوده است.

معنی نامهای قدیمی شهر ایلام

از آن جایی که یک نام قدیمی شهر ایلام را **حسین آباد** و نام قدیمی دیگر آن را **رَذ** آورده اند، بنابراین **رذ** در اساس **رز** (به معنی انگور) بوده است؛ چون حسین آباد هم به سادگی می تواند از تحریف و تلخیص **استهین آباد** (آبادی محل انگور) یا هوشین آباد کُردی به معنی آبادی منسوب به خوشه میوه عاید شده باشد. نام انگور معروف حسینی به صورت هو-سنی به زبانهای اوستایی و سانسکریت معنی هدیه و نعمت خوب را میدهد. گرچه گفته میشود نام حسین آباد از نام

حسین قلی خان ابوقداره بانی دژ آنجا گرفته شده است، ولی به هر حال شهرستان ایلام محلی انگور خیز است. به نظر می رسد نام طایفه **ریزوند** آن سمت هم از واژه **رَزوند** (انگور پرور) اخذ گردیده است.

ریشهٔ واژه های آفرینش و آفرین

Zeinab Tavasoli Far

سلام. پرسشی دارم در زمینه اتیمولوژی آفرینش و ارتباطش با واژه آفرین. آیا آفرین بن مضارع آفریدن است؟ یعنی میتوان گفت: آفرین یعنی "درود بر تو ای آفریننده کار نیک"؟

Javad Mofrad

آفرین را از ریشه فری/آفری اوستایی به معنی خشنود کردن گرفته اند. آفریدن را از ریشه پهلوی آفریتن (آفوریدن). تصور شخصی من این است که این کلمه پهلوی صورتی از واژهٔ فارسی آوریدن (آوردن) است.

معنی و محل کشور مای

خاقانی میگوید: از طالع میلاد تو دیدند رصدها/ اخترشمران، رومی و یونانی و مایی.

مرحوم دهخدا میگوید که "منظور از **مای** شهری در هندوستان بوده است که مردمش به ستاره شناسی و جادوگری شهره بوده اند". اما شهری به نام مای را در هند یافت نمیشود. ولی خود نامهای باستانی دیرین هند یعنی **مهابهاراته** و **ملوخا** (مه لوکا= کشور بزرگ) حاوی کلمه سانسکریتی **مه/مهای** به معنی بزرگ هستند. نام مهابهاراته یعنی نام اساطیری هند و کتاب حماسی آن را بدون ریشه یابی روشن به هندوستان بزرگ یا رزمنامه بزرگ (مها- بهارا-آته) ترجمه می کنند. از آنجایی که نام هندوستان نزد سومریان ملوخا (مه لوکا) یعنی سرزمین بزرگ آمده است؛ لذا اصل مهابهاراته در معنی هندوستان بزرگ در لغت سانسکریت **مهابهوراتا** یعنی کشور بزرگ بوده است چه مها به معنی بزرگ یعنی همان مه فارسی است و بهور به معنی سرزمین و آتا به معنی چهارچوب است.

مطابقت معنی کرساسپ و رستم

Ali Mirzaee

در اسپهان و روستاهای پیرامونی [نظیر زبان کُردی] اِسپار به گونه ای کندن زمین و باغ می گویند که با بیل بلند انجام می شود.

Javad Mofrad

این معنی ریشه کن کردن اسپار بسیار جالب است چه کرساسپ (گرشاسپ) اوستا با احتساب سپ= ریشه کن کردن، در معنی ریشه کن کننده راهزنان مطابق روت- ستهم (رستم) در معنی ریشه کن کننده ستمگران میگردد. چون بنا به نظر مارکوارت رستم شاهنامه در اساس همان گرشاسپ اوستا می باشد. لذا اسپار به معنی هرمزگانی آن نفرین در واقع به معنی ریشه کن باد است.

ریشهٔ واژه های عجم، ارتَ، آریا، سرو، مُلا، قائم (ارته) و مهدی (استوت) در سانسکریت

در زبان سانسکریت لغاتی یافت میشوند که ریشه برخی نامها و اصطلاحات تاریخی و اساطیری و دینی کهن ایران باستان و ایران حالیه را بر ملا می سازند. مثلاً واژه های زیر که به وضوح معنی و ریشهٔ واژه های عجم و ارتیان (در

خبر هرودوت به معنی آریائیان) و سرو و اصطلاحات دینی قائم (در معنی درستکار/[استوت] ارته) و مهدی (=استوت در معنی ستوده و تمجید شده و دارای عزت نفس) را به وضوح نشان میدهند:

अजिह्मajihma adj. Upright

आर्थArtha adj. Honourable

आर्यArya adj. noble

सारवsArava n. uprightness

मूलmUla n. base

महति{मह्} mahati {mah} verb ١ ١٠ exalt

महति{मह्} mahati {mah} verb ١ ١٠ esteem highly

ریشهٔ محتمل واژهٔ سیب

مطابق لغت نامه دهخدا: "سیب. (اِ) پهلوی «سپ» ۞، اورامانی «سوو» ۞، گیلکی «سب» ۞، طبری «سه»، مازندرانی کنونی «سیف و سف» ۞، خوانساری «سو» ۞. (از حاشیهٔ برهان قاطع چ معین). میوه ای است معروف و آنرا به عربی تفاح خوانند. (برهان) (از آنندراج). تفاح. (منتهی الارب)."

احتمال بسیار دارد که سِپ پهلوی تلخیص سوَ-پی= غذای سودمند بوده باشد. در سانسکریت نیز سیب/سِوَ به معنی میوه سودمند است:

स्वादुफल svAduphala n. apple
सेवफल sevaphala n. apple
सेव seva n. apple

ریشهٔ نام تازی/تازیک/عرب

Parsa Daneshmand

متون سریانی پیش از اسلام هم t.ayoyo (با emphatic t) به معنای "عرب" بوده که در متون سریانی پس از اسلام علاوه بر "عرب"، به معنای عام "مسلم/مسلمان" هم به کار رفته. آیا اینها به هم مرتبط است؟ کسی در این خصوص اطلاعات بیشتری دارد؟

Javad Mofrad

تایویو/تایّائه زبان سُریانی که نامی بر اعراب بوده است، در صورت ایرانی اش تاییک/تاجیک/تازیک می توانست از ریشهٔ کلمهٔ عربی طی اشاره به صحراگرد بودن اعراب بوده باشد، چه حرف "ی" میانی تاییک در نزد ایرانیان می توانست به واسطه حرف "ج" به "ز" تبدیل گردد. خود نام عرب (آری-بی) به صورت اگدی-آسوری آرهو-بئو -bâʾu arḫu به معنی تند گذر کننده است.

در رابطه با نام **طی/تایّائه** زبانهای سامی به معنی کوچ نشین، واژهٔ اوستایی **تئوژیه** (حرکت کردن، از مصدر تَچ= تند روان شدن) هم مطرح بوده است که نامی بر گُردان **توژیک** در سرچشمه رود رنگها (دجله) یا **اعراب** کنار قسمت

علیای رود فرات بوده است. نامهای اوستایی دیگر این کردان سکایی **وئسکَ** (گردنده) و **فریان** (فرا رونده و حرکت کننده) بوده است. ولی به نظر میرسد اطلاق نام **تاجیکان** بر دربیکان در اصل به جهت وجود قبیله بزرگ **دادیک** (عادل یا تاجر) در میان دربیکان (دریها) بوده است که هرودوت از ایشان یاد کرده است.

گرگان در خننته مطابق گرگانج خوارزم است نه گرگان هیرکانی

مطابق فرگرد اول وندیداد، نهمین سرزمین و کشور نیکی که اهورهمزدا - آفرید، «**خنِنـهَ**» در سرزمین مردم **ورکانه** (گرگان یا گرگانج) بود. پس آنگاه اهریمنِ همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه نابخشودنی «کون‌مرزی» را بیافرید. در ادامه اضافه شده است که مردم ورکانَه شینَ در خننتِ اقامت دارند. کانگا، ورکانه شینَ (محل شهر گسترده) را پایتخت خننته دانسته است. باستان شناس_علیرضا حصارنوی در باب خننته می گوید: در فَرگرد نخست، بند دوازده وَندیداد اوستا اشاره به آفرینش سرزمین گرگان توسط اهورامزدا مي شود: «نهمین کشور باز نُزهت که من اهورا مزدا آفریدم، خِنِنته khneta/Xnenta است که اقوام هِیرکان (=وَرکانی یاگرگانی) در آن سکونت دارند. اهریمن پرمرگ بر ضد آن گناه بی توبه پدید آورد». در این بند از اوستا «وَرکانه» پایتخت خِنِنتَه اعلام شده است.

نظر به واژه های سانسکریتی **کانانته و کاننه** به معنی جنگل سرزمین خننته همان **خوارزم** (سرزمین جنگل خوب) و **ورکانه** در اینجا همان **گرگانج** پایتخت **خوارزم** است. واژهٔ سانسکریتی **گوروکا/گورو** (دراز، گسترده) و واژهٔ اوستایی **وئورو/ائورو** (دراز، گسترده) به وضوح نشانگر آن هستند نامهای **گرگانج** و **اورگنج** و **وُروکانه** (ورکانه) منسوب به شهر مرکزی خوارزم به معنی شهر گسترده یا گنج گسترده بوده اند.

ریشهٔ عربی نام عجم

اگر واژهٔ عجم واقعاً عربی و به معنی گنگ باشد که به نظر میرسد چنین هم بوده باشد، اشاره به زمزمه های دینی اوستایی مغان داشته است که در عهد ساسانی حتی برای عامه مردم ایران نیز نامفهوم بوده است.

شباهت نام و نشان سه سوشیانت با ویژگی های سه پیامبر ایرانی

اوخشیت ارتَ (پرورنده پاکی و راستی و عدالت)، اوخشیت نمَ (پرورنده نماز)، اَستَوت اِرتَ (استوار دارنده عدالت) که هوشیدر بامی (دارنده هوش و درخشندگی بلخ بامیک) و هوشیدر ماه (هوشمند سرزمین ماه و ستاره پرستی) و سوشیانت (سود رسان) هم خوانده شده اند شباهت زیادی به زرتشت سپیتمان (بنا به نظر شخصی ام همان گائوماته بردیه عدالت پرور)، مانی نماز پرور سرزمین آرامیان مندایی ماه و ستاره پرست و مزدک بامدادان مساوات خواه دارند. یعنی به نظر می رسد که این یک نظر بدین صورت تکمیلی خود اعتقادی مزدکی بوده است که مورد قبول زرتشتیان افتاده است.

مطابقت بیت ریه هاپی با گودین تپه

بیت ریه هاپی ("خانهٔ شبان بزرگ") که در کتیبه شیلخاک اینشوشیناک در سمت نهاوند (محل استراحت کاروانها) نام برده شده است، می تواند همان محل باستانی **گودین تپه** (محل منسوب به نگهبان گاوان) در سمت **کنگاو**ر بوده باشد.

مطابقت نام کوتیان با کادوسیان/طالشان

نام **کوتی** در سانسکریت به معانی درخت و خانه و کوه است. از این میان معنی کوه آن با نامهای **کاتوزی/کادوسی** (در معنی زندگی کننده در مکان بلند) و **تال-شی** (تارَ-شی= زندگی کننده در بلندی) همخوانی دارد. در واقع فردوسی نیز نام و نشان کادوسیان/کاتوزیان را با کوه پیوند داده است:

گروهی که کاتوزیان خوانیش/به رسم پرستندگان دانیش
جداکردشان از میان گروه/ پرستنده را جایگه کرد کوه.

قبلا نام کاتوزی/کادوسی را به معنی پرستنده موجود تند و تیز (بزکوهی) گرفته ام ولی معنی تالش مفهوم زندگی کننده در بلندی در تأیید وجه اشتقاق فوق است.

گروهی از آکادمیسین های شوروی نام کوتی با نام اوتیان اران مقایسه کرده اند که درست نمی نماید. چون به نظر می رسد نام قوم **اوتیِ** اران در منابع یونانی به ترکی به معنی آتش، در این رابطه نبوده است. چه نامهای کهن سرزمین **اران** یعنی اران (به کُردی)، اردان/اردانی (به پارتی و سانسکریت) و آگوان (به سانسکریت) و آلوان (از ریشه فارسی آلوو) جملگی به معنی مردم پرستندهٔ آتش اجاق خانوادگی (الهه آتش سکاها) بوده اند.

معانی سانسکریتی نامهای باکتریا و بلخ

اگر باکتریا را سانسکریتی بگیریم به معنی پرستشگاه میشود:

भक्तृ bhaktR adj. an adorer
भक्तृ bhaktR adj. devotedly attached
भक्तृ bhaktR adj. worshipper .

هیئت بلخ (بهالخَ) باکتریا هم در سانسکریت معنی شهر با شکوه و جلال را می دهد.

भाल bhAla n. splendour
ख kha n. city

چهار صنف جمشیدی شاهنامه همان اقوام سمت اران به نظر می رسند

از آنجاییکه در اوستا محل فدیه جمشید به الهه اناهیتا، کوه دارای دریاچه اورویس است به نام هوکر (تولید ثروت کننده) و این کوه با کوه سوَلان (لانه سود) مطابقت دارد، لذا چهار قوم جمشیدی نیساری (بی سروران، آزادگان)، کاتوزی، نسودی (آرام و بی خشونت) و اهنوخوشی (صنعتگران) به ترتیب با اناریان (اوتیان بی ریش)، کادوسیان، سودی ها (به لغت سانسکریت یعنی آسان و بی زحمت) و گرگرها/کنگرلوها (صنعتگران) به نظر می رسند. استرابون در اران از وجود اوتی ها/اناریان، گرگرها، سودی ها و مغان و غیره خبر داده است. چهار گروه قومی مذکور اران در شاهنامه به صورت چهار صنف اجتماعی جنگاوران، روحانیان و کشاورزان و صنعت گران ایران معرفی شده است.

ریشهٔ سانسکریتی نام فریدون

به نظر نمی رسد نام شاهنامه ای فریدون صورتی هیئت اوستایی نام ثراتئونه (مربوط به رودخانه) یا کوروش (سیلاب مانند) بوده باشد. چه در زبانهای ایرانی نمونه های تبدیل "ث" به "ف" (پ) دیده نمیشود. در عوض ریشه سانسکریتی فریدون نشانگر معنی به دور دستها روان و جاری شونده آن است:

प्रैति{प्रे} praiti {pre} verb go out or away

प्रैति{प्रे} praiti {pre} verb go forwards, प्रैति{प्रे} praiti {pre} verb go forwards or farther

منشأ آلانی (ماساگتی) مردمان کلاشی نام پاکستان و ایران

Esfandiari Omid

آیا کلاشهای پاکستان ارتباطی قومی با طوایف کالاش (کلاش) در ایران در که استان های مازندران و کرمانشاه زندگی می کنند، دارند؟

Javad Mofrad

لفظ دزاو (یعنی خدا) در نزد کلاشهای پاکستان به وضوح یادآور دااوژیتا در زبان اوستی به معنی روح است. رسم قدرتمندی زنان در انتخاب همسر نیز نزد ایشان به سنن ماساگتی (آلانی) شبیه است.

عجیب است کلشه در سانسکریت به معنی جام است و این مترادف نامهای سکائیان اروپایی یعنی اسکیث و اسکولو (اسکول) است یعنی اگر از روی این ترادف این اسامی قضاوت کنیم اینان اعقاب مهاجرین سکایی اند، اگر موانع اختلاف زبانی وجود نداشته باشد.

اگر کلاشی را گوزن تند رو (کل-آسو) در نظر بگیریم این توتم ماساگتها (آلانها) بوده است. آبایف محقق اوستی نام آلان از ریشه یلن (گوزن بزرگ شمالی) دانسته است. احتمال پخش بودن ماساگتها (دارندگان توتم گوزن بزرگ) در نقاط مختلف ایران باستان زیاد است.

Esfandiari Omid

توتم های کالاش (پاکستان) همگی قوچ (به قول خودشان بز) است.در شرح تصویرپژوهشگر امده بود، خون بزهایی که برای «بالیمان» قربانی می‌شوند برروی پیکره باقی بوده است .



Javad Mofrad

قوچ وحشی/بزکوهی توتم عمومی سکاها (تورانیان) بوده است ولی توتم اصلی ماساگتها گوزن بزرگی تصور میشده است که ارابه ایزد خورشید را حمل می کند. تصور میکنم وجود بُز آیینی با توتم بزکوهی/قوچ وحشی و گوزن شمالی ایشان منافات ندارد بلکه در تأیید منشأ سکایی ایشان است. قبیله ای سکایی به نام سکارئوکه (بزکوهی با شکوه) یا آسیانی در مقابل تهاجم یوئه چی ها به سمت پاکستان رفته بود.

Esfandiari Omid

در کهن ترین تصویر به جای مانده ۱۸۹۸؛ در سحرگاه جشن سال نو. شاخ هایی می بینیم که "قوچ" نیست. احتمالا دیگر انجام نمیشود.



مطالب کوتاه و متفرقه (۹)

معنی فرگان بون

Ourmazd Golyari

از دوستان کسی به متن پهلوی بندهش دسترسی دارد؟ منظورم دقیقاً قسمتی است که می فرماید:
"بن پایه‌ی آسمان (فرگان بون آسمان) را آن‌چنان پهنا است که آن را درازا است؛ او را آن‌چنان درازا است (که) او را بالا است؛ او را آن‌چنان بالا است که او را ژرفا است؛ برابر اندازه، متناسب و بیشه مانند."
بهار، بندهش، ص ۴۰
در صورتی که به قسمت مورد نظر دسترسی دارید خواهشمندم من را راهنمایی فرموده، لفظ پهلوی برابر با آنچه دکتر بهار "بن پایه" ترجمه کرده اند را در اینجا به اشتراک بگذارید.
بسیار متشکرم.

Javad Mofrad

آیا نمیشود فرگان بون را ته ماوراء حدود (فرا-گان-بُن) معنی کرد؟

معنی نام روستای اِشان مراغه

جزء اول این نام را میشود اِ (ای) یعنی شدن (جاری شدن آب، آبزار) و جزء دوم آن را شان/شن (جا) گرفت. در مجموع یعنی محل آبزاری که می تواند اشاره به آبزارهای دره اِشان بوده باشد. ترکیبات آَو-شان (محل واقع در پایین یا محل پُر آب) و ایش-شان (یعنی محل خوب و آرزو شده) هم برای آن محتمل است. فرض ترکیب فعل ترکی آش-ماق (افتادن و فرا رفتن از بلندی) در حالت فاعلی به معنی افتنده و فرا رونده از بلندی برای آن - با وجود پسوند مصطلح ایرانی مکانهای جغرافیایی یعنی شان/شن آن - نادرست می نماید.